

راه توده

۲۴ صفحه

دوره دوم شماره (۲۹) بهمن ماه ۱۳۷۳

مهندس «بازرگان» درگذشت

* دکتر «یدالله سبحانی» در تهران، از طرف «نهضت آزادی»، خیر مراسم تشییع جنازه «بازرگان» از مقابل حسینیه ارشاد، و علت مرگ وی را در خارج از کشور شرح داد
* مهندس «بازرگان»، در جریان سفر درمانی به آمریکا، در فرودگاه برن سوئیس دچار حمله قلبی شد (ص ۸)

شورش در استادیوم «آزادی»

(ص ۸)

سخنی با همه توده ایها

«نامه مردم»

در کدام جبهه
قراردارد؟

(ص ۱۱)

کی «مقلد» کیست؟

(ص ۹)

«حلقه اساسی»؟

(ص ۱۷)

شعبده بازی
در مجلس اسلامی

(ص ۲۰)

اخبار «کارزار دفاعی»

(ص ۲۴)

«کابوس» ضد ملی «بمباران» ایران

در یک کارزارشوم تبلیغاتی، به بهانه تولید احتمالی سلاح هسته‌ای در ایران، طی ۵ تا ۱۵ سال آینده (۱)، آمریکا و اسرائیل افکار عمومی جهان را آماده حمله هوایی به ایران می‌کنند. افتتاح رسمی مرکز «اتم‌شکن» ایران در کرج، در گرماگرم این جنجال تبلیغاتی، بر شدت این جنجال افزوده است. برخی نشریات عرب زبان منطقه، که اخبار هدایت شده امپریالیسم و صهیولیسم را منتشر می‌کنند، در روزهای اخیر ۶ نقطه را بشرح زیر، بعنوان مراکز هسته‌ای ایران، که باید بمباران شوند، چاپ کرده‌اند: «کرج، گرگان، بندرعباس، اصفهان، دارخوین و اسلام کلاهد» (روزالبوسف، چاپ قاهره)
اپوزسیون راست جمهوری اسلامی در خارج از کشور، بامید بازگشت به قدرت در زیر این چتر نظامی-تبلیغاتی، سال ۹۵ را، با مسرت، سال این حمله اعلام می‌کند و اپوزسیون «چپ»، سرگردان و بی‌تفاوت، تنها به انتشار اخبار قناعت کرده است! «راه توده»، همچنان که تاکنون عمل کرده است، این توطئه را محکوم کرده و از همه میهن‌دوستان واقعی می‌خواهد، که نسبت به هر نوع مداخله امپریالیستی در امور داخلی ایران، بانگ اعتراض بردارند. مبارزه با سیاست‌های حکومت و حتی مبارزه با نظام جمهوری اسلامی، که اپوزسیون راست شعار آنرا می‌دهد و در اپوزسیون «چپ» نیز جمعی رسماً و جمعی با سکوت، آنرا تأیید می‌کنند، ارتباطی با مبارزه مردم ایران برای دفاع از آزادی، استقلال ملی و عدالت اجتماعی ندارد. (ص ۲)

اجلاس ۱۲ حزب

کمونیست اروپا

(ص ۲۳)

«کوبا»

ستاره‌ای تنها

(ص ۱۰)

مصاحبه دبیرکل «سازمان مجاهدین

انقلاب اسلامی» در ایران

(ص ۱۳)

«کابوس» ضد ملی

«بمباران» ایران

در روزهای اخیر، دور جدیدی از تبلیغات تحریک آمیز علیه استقلال ملی و تمامیت ارضی ایران آغاز شده است. براساس این تبلیغات، که دولت اسرائیل هدایت آنرا عهده دار شده است، گویا ایران در آستانه تولید سلاح هسته ای قرار دارد و باید هر چه سریعتر با آن به مقابله برخاست. در این تبلیغات تحریک آمیز، پیوسته ماجراجوئی های جمهوری اسلامی یادآور شده و دستیابی ایران به این سلاح، خطری برای منطقه معرفی می شود. این تبلیغات تحریک آمیز در طول سفر وزیر دفاع امریکا، «ویلیام پری»، به منطقه خاور میانه و اقامت وی در اسرائیل، تا حد لزوم بمباران هرچه سریعتر باصطلاح مراکز اتمی ایران پیش رفته و مطبوعات، رادیو-تلویزیون ها و خبرگزاری های امپریالیستی یک صدا آنرا تأیید کردند.

در این کارزار تحریک آمیز، «کیهان» چاپ لندن نیز، بعنوان یکی از آتش بیاران معرکه، سهم خود را بهمه گرفته و در سطح عالی وطن پرستی (۱) از بمباران ایران توسط اسرائیل استقبال کرده است!

کیهان لندن در تاریخ ۱۵ دیماه و در سر مقاله اساسی خود (در صفحه ۶) نوشت: «رئیس ستاد برنامه ریزی ارتش اسرائیل گفت، که پیشرفت درخور توجه برنامه تسلیحاتی ج.ا. می تواند سبب گردد، که اسرائیل «تصمیمی بگیرد و دست به کاری بزند». سال میلادی ۱۹۹۵، که اینک فقط چند روز از آن گذشته است، سال این «تصمیم» اعلام گردیده است... تهدید اسرائیل، اگر در بافت و تحولات پهنه سال اخیر در منطقه نگرسته و ارزیابی شود، می تواند پیامدی به مراتب سهگین تر از فقط ویران کردن چند راکتور و کوره هسته ای در ایران داشته باشد. چنین می نماید، که مسئله بوسر سقوط یکی از دو رژیم است... پرسش این است، که آیا ج.ا. توان از بین بردن اسرائیل را، بعنوان یک کشور، دارد؟ به این پرسش از هیچ دیدگاهی نمی توان پاسخ مثبت داد... چنین رژیمی (ج.ا.) فقط مزاحم اسرائیل نیست، مزاحم همه دولت های است، که دیر یا زود می خواهند به فراگرد صلح بپیوندند...»

بدین ترتیب، کیهان لندن، هم صدا با دولت اسرائیل، از عملیاتی علیه ایران حمایت می کند، که به گفته و نوشته خودش، فقط ویران کردن چند کوره هسته ای را دربرندارد، بلکه پیامدهای برتراب ویرانگر دیگری را نیز همراه دارد. ضربه نظامی به ایران، تشدید جنگ داخلی، تجزیه خاک ایران، کودتای مورد حمایت ارتش امریکا (مستقر در خلیج فارس)، آغاز جنگ مجدد بین ایران و همسایگانش، جداسازی سه جزیره تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی از ایران و تبدیل آنها به پایگاه های نظامی امریکا و آغاز جداسازی مناطق نفتی ایران و تحت کنترل گرفتن آن توسط امریکا و ده ها طرح دیگر امپریالیستی، متکی به سیاست های داخلی و خارجی ناپرواانه و چه بسا هدایت شده در جمهوری اسلامی، پیوسته مطرح بوده و هست. بنابراین، جنجال جدید، پیش از آنکه ارتباطی به طرح های یاد شده در بالا داشته باشد، ظاهراً باید اهداف دیگری را درنظر داشته باشد. بنظر ما این اهداف در دو محور اساسی متمرکز است:

۱- زمینه سازی در منطقه و جنب همسوئی کشورهای منطقه از یکسو و پذیرش جهانی مداخله مستقیم در امور داخلی ایران از سوی دیگر؛

۲- ابراز نارضایتی احتمالی از روند حوادث در داخل ایران و تشویق طرفداران اتحاد نزدیک با امریکا و اسرائیل در ج.ا. برای ورود به صحنه عمل و با تشدید اختناق و شکستن قلم ها و بستن دهان هائی، که در ماه های اخیر، در دفاع از آرمان های انقلاب می نویسند و می گویند، بنظر جلویگیری از ادامه تضعیف موقت آنان.

ابراز تاسف ها و دلسوزی های اخیر رادیوهای فارسی زبان امریکا، اسرائیل، بی.بی.سی و نشریات جناح راست اپوزسیون در خارج از کشور، از خدشه دار شدن برنامه تعدیل اقتصادی و بدنبال آن، باصطلاح تضعیف موقعیت

هاشمی رفسنجانی از این طریق، گمان دوم را بیشتر تقویت می کند.

طرفداران مداخله مستقیم امپریالیست ها در امور داخلی ایران (که مدتها در خارج از کشور زندگی می کنند)، پیوسته در گروه بوده و هستند:

۱- آنها، که از سرساده لوحی، بویژه درسال های پس از فروپاشی اتحاد شوروی، براین تصورند، که امریکا به قصد آبادی، آزادی و برقراری عدالت، می تواند، و سرانجام باید، به ایران لشکر بکشد و حکومت را عوض کند؛

۲- آنها، که هوشیارانه می خواهند از این احتمال ابتدا یک ضربه تبلیغاتی برای نزدیک کردن هر چه بیشتر جمهوری اسلامی به امریکا - که سرانجام آن نزدیکی به سرمایه داران فراری و کارگزاران سیاسی آنان خواهد بود - بپایزند و یا، اگر آشفتنی ایران اقتضاء کرد، برشانه ارتش امریکا به ایران بازگردند و دیکتاتوری نوع بی سلام و صلوات را برقرار کنند.

اگر گروه اول اهل مبارزه و سازماندهی نیستند و دستشان به هیچ کجا بند نیست، مگر به خواب و خیال های ساده اندیشانه ناشی از بی اطلاعی از حال و احوال جهان، گروه دوم اهل همه اینها هستند! همانا از بمباران ایران توسط اسرائیل حمایت می کنند و از آن استقبال هم می کنند.

با گروه دوم، که هرگز سر تسلیم و تغییر بینش و وابستگی را ندارند - همزمان مبارزه با سیاست های نادرست جمهوری اسلامی - باید مبارزه کرد و باید تلاش کرد، تا گروه اول هم به این مبارزه بپیوندد.

با کمال تاسف در طیف خوش باوران متغزل در گروه اول، هستند افراد و اعضای منفصل و یا متصل به احزاب و سازمان هائی، که پیشینه آنها

پیشینه دیگری بوده است. شعار «هرچه بشود، بهتر از آنست، که حالاهست»، «اینها بروند، بدش می شود هرکاری کرد»، «از اختلاف امپریالیست ها با ج.ا.

بسرود کشور باید استفاده کرد»، از جمله تزیی های این مبارزان سیاسی است. البته هستند انقلابیون رمانتیک، که دخالت نظامی امریکا در ایران را، آغاز یک جنگ

همزمان رها نیبخش از چنگال ج.ا. و امپریالیست ها، ارزیابی می کنند و در این رویا، کبوتران خیال خود را، از کیسه خشم و نفرت، دانه توری هم می دهند!

گروه سیاسیون منفصل و متصل و انقلابیون رمانتیک - مورد اشاره ما، ظاهراً در ماه های گذشته - و شاید تحت تاثیر زندگی «درغرب» سرمایه داری -

چهره واقعی امپریالیسم را از یاد برده اند و حوادث جهان پس از فروپاشی اتحاد شوروی را، آنگونه بی نگرفته اند، که در گذشته می گرفتند و حالا نیز باید بگیرند.

حزب توده ایران از هیچ تلاشی برای یافتن زبان مشترک با این گروه و بازگرداندن آنان به مواضع سیاسی و واقعی گذشته آنها برای تحلیل نقش کنونی

امپریالیسم جهانی و بویژه امریکا، دریغ نکرده و در آینده نیز نخواهد کرد.

این کارزاری است، که احزاب کمونیست بزرگترین کشورهای

سرمایه داری نیز برای مبارزه مردم کشورهای خود با امپریالیسم و سرمایه داری

مونوپول، روی آن حساب انقلابی باز کرده اند. آردوی انقلاب جهانی ما را به این

کارزار دوران فرامی خوانند. (به گزارش چاپ شده در همین شماره «راه توده»

پیرامون اجلاس ۱۲ حزب کمونیست اتحادیه اروپا مراجعه کنید)

ما وظیفه خود می دانیم، ساده اندیشان غیرسیاسی - به مفهوم حرفه ای

و یا عضو سازمان ها و احزاب سیاسی - را از خواب غفلت بیدار کنیم و بنویسیم

و بگوئیم، که در هیچ کجای دنیا، ارتش امریکا آزادی و بهروزی را برای خلق ها

بهمراه نیاورده است، که برای ایران بیاورد. این نوع دخالت ها، یعنی بازگشت به

استعمار کلاسیک، که ما آنرا تئوکولنیالیسم جدید می شناسیم.

مبارزه برای تغییرات مثبت و متری - در هر حد از امکان ممکن و

مقدور - را باید در خود ایران و در کنار مردم ایران سازمان داد. این مبارزه،

داوطلب یاری طلبیدن از امپریالیست ها نیست، زیرا مبارزه ایست ملی و مستقل از خواست ها و مطامع امپریالیست ها! چشم از کاخ سفید باید برگرداند و به

کلبه های خشت و گلی مردم روستاهای ایران، خانه های ۵۰-۴۰ متری کارگران در شهرک های اطراف شهرهای بزرگ ایران، شهرک های متعلق به جانبازان و خانواده

کشته شدگان جنگ با عراق، که در راه دفاع از ایران چشم و دست و پا و نورچشمهای خود را از دست دادند، درخت. آنها نشان دادند، که برای ایران از

جان مایه می گذارند و باز هم خواهند گذاشت.

این تبلیغات گمراه کننده، که آنها فقط به تحریک روحانیون به جبهه ها

رفتند، را باید فراموش کرد. اگر این بود، حالا، در مقابل روحانیون پشت کرده

به انقلاب، سینه سپر نمی کردند. آنها از ایران و انقلاب دفاع کردند و می کنند.

از صف ملتسان دعای خیر و آزادی، در برابر کاخ سفید، باید چشم

برگرفت. به صف روغن، کوره، قند و ... در شهرهای کوچک و بزرگ باید چشم

درخت. تحول از آنجا شروع می شود، استقلال و حیثیت ملی در آنجا پاسداری

می شود. مبارزه با بریاد دهندگان دست آوردهای انقلاب در حکومت، در آنجا

زمزمه می شود.

سران ج.ا.د درباره

«بحران» می اندیشند!

در تهران از جلساتی صحبت می شود، که در سطح کاریدستان ردیف اول جمهوری اسلامی تشکیل شده است. در این جلسات گزارش های بی سانسور از اوضاع اقتصادی-سیاسی کشور، نارضایتی رویه گسترش مردم، واکنش های مردم در برابر حوادث نوپتی، که در کشور روی می دهد، انگیزه پخش شایعات، رابطه لطمه دیده روحانیت و مردم، چند دستگی در حوزه های علمی، تظاهرات و اعتصابات دانشجویی و کارگری، مخالفت های رو به گسترش با برنامه های دولت رفسنجانی، فساد و رشوه خواری و ... مطرح شده است. بدنبال تشکیل این جلسات و رسیدن به این نتیجه، که اعلام مرجعیت «علی خامنه ای» پس از مرگ آیت الله اراکی شکاف و چند دستگی موجود در میان روحانیون را، تا حد مقابله با یکدیگر، تشدید خواهد کرد، این نتیجه گرفته شده است، که مملکت در شرایطی قرار ندارد، که بتواند این رویارویی را از سر بگذراند. در همین جلسات، مسئله نفوذ رو به گسترش آیت الله منتظری در میان مردم و بویژه نیروها و تشکلهای مذهبی وابسته به حکومت و یا در پیرامون حکومت، مطرح شده است. عده ای خواهان مقابله تبلیغاتی با این امر شده اند، اما اکثریت چنین عملی را نه به صلاح رژیم دانسته اند و نه در جهت تضعیف موقعیت آیت الله منتظری، مفید.

مخالفان، با صراحت استدلال کرده اند، که هر نوع مقابله تبلیغاتی، حکومت و روحانیون دولتی با آیت الله منتظری، عملاً موجب تقویت باز هم بیشتر موقعیت وی در میان روحانیون حوزه ها و مردم خواهد شد. مسئله دیدار و گفتگو با آیت الله «منتظری»، بمنظور جلب همراهی وی با سران حکومت و بویژه قبول تقسیم دو مقام رهبری و مرجعیت بین خامنه ای و منتظری نیز در این جلسات مطرح شده است، اما اکثریت براین یقین پای فشرده اند، که آیت الله منتظری حاضر نیست، از نظرات خود چشم پوشی کند. او حتی در زمان حیات امام هم جلوی او ایستاد و آنچه را بنظرش خلاف بود، گفت. ظاهراً بدنبال همین جلسات و بمنظور کاهش تشنج در حوزه های علمی قم، مشهد و اصفهان، «علی خامنه ای» اعلام داشت، که خواهان مقام مرجعیت نیست. بنابراین اخبار و شایعاتی، که پیرامون جلسات مذکور در تهران بر سر برخی زبانهاست، حتی در جمع روحانیون وابسته به جناح رسالت نیز شکاف هایی برسر ارزیابی از اوضاع کشور ایجاد شده است. وابستگان مستقیم انجمن حجتیه، که در جناح (ائتلاف) رسالت (جامعه روحانیت مبارز-حجتیه) حضور دارند، براین عقیده اند، که باید فاصله خود را از روحانیون حاکم به نمایش بگذارند و بیشتر به حوزه های علمی نزدیک شوند و خود را آماده شرایط سخت آینده کنند. (این شیوه شناخته شده حجتیه است. آنها به سایه می خزند و در جریان های سیاسی نفوذ می کنند، تا خود را در شرایط جدید حفظ کنند)

در همین جلسه، مسئله برسر زبان ها افتادن دوباره انجمن حجتیه مطرح شده و برخی ها نسبت به این موضوع هشدار داده اند. ناممکن بودن ادامه جلوگیری از فعالیت احزاب سیاسی و ادامه سانسور و اختناق، در این جلسات با صراحت مطرح شده و گفته شده است، که مردم نسبت به روزنامه های بزرگ کشور بی اعتمادند و اخبار رادیو-تلویزیون را هم باور نمی کنند. اکثریت حاضر در جلسات پذیرفته اند، که ادامه این شیوه حکومتی امکان پذیر نیست، اما هیچیک حاضر نشده اند، طرح جانشین را مطرح کنند! در برخی محافل، که دسترسی به اخبار این جلسات دارند، این اظهارات از قول حجت الاسلام «دعائی»، سرپرست موسسه اطلاعات نقل می شود، که «آقایان اگر قبول کنند، من روزنامه اطلاعات را از این حالت درآورم و با روح همین جلسات هماهنگ کنم»

در جریان طرح مسئله شکست برنامه کنترل قیمت ها و باصلاح مبارزه با گرانی، از جمله طرح شده است، که تا دستگاه دولتی تصفیه نشود و افراد معتمد مردم بر سر کار نیایند و مملکت بدست نظم و قانون سپرده نشود، هیچ طرحی موفق نمی شود. از جمله موضوعات مورد توافق شرکت کنندگان در این نشست، موضوع برکناری کسانی از صحنه قدرت بوده است، که متهم به انواع جنایات، دزدی ها و ثروت اندوزی ها، در طول سال های گذشته هستند.

روی سخن با آتھانی است، که اندیشه ای در قالب بیانیه زیر دارند. این بیانیه به امتضای تعدادی از افسران مقیم آلمان و در اعتراض به دستگیری سرتیپ «امیرحیمنی» و اعدام سرهنگ «محمد حسین کاردان» در نشریه «تیسروز» ۶۱ آبان ۷۲ چاپ شده است، نشریه ای که نمی خواهد دیرتر از کیهان لندن، بر بال هواپیماهای شکاری بمب افکن اسرائیل و امریکا، شاهد و ناظر بمباران ایران باشد! بخش هایی از آنرا بخوانیم:

«ما افسران برون مرزی ایران از حضرت رئیس جمهور امریکا، جناب آقای بیل کلینتون و سازمان ملل متحد، بویژه از دبیر کل محترم آن، جناب آقای دکتر پطروس غالی، می خواهیم، که با توجه به روند صلح خاورمیانه و برقراری صلح و امنیت در این منطقه، چرا جلو چنین وحشتی گری های چنگیزی و مغولی را سد نمی نائید ... اقدامی به عمل نمی آورید؟ فراموش نفرمائید، که در این لحظات حساس تاریخی سرنوشت ساز ایران، مردمان آزاده جهان و ما افسران برون مرزی ایران به کاردانی، کارآرایی و اقدامات سریع و برق آسای شما، چشم دوخته ایم. به امید افقی روشن تر»

(گروهی از افسران برون مرزی نیروهای مسلح شاهنشاهی ایران، مقیم کشور آلمان)

حزب سیاسی داریم،

اما خودمان خبر نداریم

«اسدالله بادامچیان»، مشاور سیاسی رئیس قوه قضائیه و رئیس کمیسیون ماده ده احزاب، به خبرگزاری جمهوری اسلامی گفته است: تاکنون برای یکصد و هفتاد حزب و تشکل سیاسی و غیرسیاسی در کشور، مجوز فعالیت صادر شده است. او گفت، که مجوز فعالیت تعداد دیگری از احزاب و گروه های سیاسی در دست بررسی است. او گفت، که از جمله برای جامعه روحانیت مبارز، مجمع روحانیون مبارز، جمعیت مولفه اسلامی و جامعه انجمن های اسلامی اصناف، مجوز فعالیت صادر شده است.

«اسدالله بادامچیان»، که پس از پیروزی انقلاب، از بازار تهران به قلب قضاوت منتقل شده است، بی شک اگر حزب و تشکل سیاسی دیگری را هم به خاطر داشت، که مجوز برایشان صادر شده، نام آنها را ذکر می کرد. براساس اظهارات وی، فقط دو مجمع و جامعه روحانیت و روحانیون و گروه مولفه اسلامی مجاز به فعالیت سیاسی اند، که از این سه گروه، مولفه در پیوند با مافیای حجتیه و باند رسالت قرار دارد و در حالیکه دست بالا را در مجلس اسلامی دارد، به صلاح خود نمی داند، فعالیت علنی کند و نامش سرزبان مردم بیفتد. مجمع روحانیون، که چند جناح دارد، درگیردار یک خط مشی واحد گیر کرده است و جامعه روحانیت مبارز نیز ترجیح می دهد، مملکت را همچنان در ائتلاف و زدر بندهای پشت پرده آتقدیر اداره کند، تا لحظه ای که لازم باشد -تحت هر عنوان و نام-، در جامعه ظاهر شود.

بنابراین، آن سه جریان سیاسی هم، که می توانند فعالیت کنند، فعلاً عدم فعالیت سیاسی علنی را به سود خود می دانند!

«اسدالله بادامچیان»، که اخیراً در نامه ای به مجله «زن» چاپ تهران، انواع اتهامات سخیف را به «فروغ فرخزاد» بسته، نگفت، که حساب احزاب شناخته شده و متنوع شده ایران، که او و رژیم برای خودشان دارند، جداست، ولی چرا به همین دکتر «پیمان» مسلمان، اجازه انتشار یک نشریه خشک و خالی نمی دهد؟ اجازه فعالیت برای امثال ائاع اصناف و بازاریان تهران، وعاط تهران و ... چه ارتباطی با سازمان های سیاسی دارد؟ تشکیل انجمن ورامینی های مقیم تهران و یا قبی های ساکن اصفهان و یا اتحادیه بادم فروشان، که معنای حزب سیاسی ندارد. اگر اینطور باشد، انجمن کشک و بادمجان «مظفر بقائی» در زمان شاه هم، که هر سال یک بار، روز تولد امام زمان در باغ کرمان ناهار می داد و کنگره برپا می کرد و انجمن محلی باغ صبا هم در زمان شاه، به زعم شاه، فعالیت حزبی بود. اتفاقاً در هر دو آنها آقایان روحانی و سیمما حضور داشتند. در اولی، سردمداران انجمن ضد بهائیت و در دومی خبرجمع کن های سفارت انگلستان!! سری به مرکز اسناد ملی بزنید، تا ببینید چه خبر است!

نطق های مونتاز شده آیت الله خمینی

از تلویزیون پخش می شود!

مونتاز سخنرانی های آیت الله خمینی، برحسب نیازهای سیاسی و روزانه گردانندگان جمهوری اسلامی و پخش آن ها از رادیو و تلویزیون، به یک شعبده بازی تبدیل شده است.

آیت الله خمینی، پیش از درگذشت، ظاهرا آگاه از ترفندهای اطرافیان و یارانش برای سواستفاده و استفاده از اظهارات و بیانیتهای او، به «احمدخمینی» تکلیف کرد، که نظارت بر این نطق ها و بیانیتهای او را بعهده بگیرد. ستادی هم برای اینکار، زیر نظر «احمدخمینی»، تشکیل شده اما آنها که پس از درگذشت آیت الله خمینی، روی همه ارضیه حکومتی و اظهارات شفاهی و کتبی وی دست گذاشته، این ستاد و شاید مسئول آن «احمدخمینی» را هم ظاهرا در چنگ دارند و سکان را به هر طرف، که به سودشان باشد، می گردانند.

اخیرا و در ارتباط با لزوم حمایت مردم از دولت سخنرانی آیت الله خمینی در ارتباط با دوران مهندس «موسوی»، نخست وزیر دوران حیات آیت الله خمینی، که در گرمای استیضاح «محلوجی»، وزیر معادن و فلزات در مجلس اسلامی پخش شد، مونتازکنندگان نطق های آیت الله خمینی در تلویزیون و یا ستاد آثار امام، فراموش کردند، فیلمی پیدا کنند، که رنگ عباي آیت الله خمینی تفاوت نداشته باشد. در قسمت اول نطق، آیت الله خمینی با عباي سیاه (که معمولا آنرا برشانه داشت) برای مردم صحبت می کرد، اما در قسمت پایانی، ناگهان رنگ عباي آیت الله «قهوه ای» شد! و او با عباي قهوه ای به سخنرانی ادامه داد! فردای پخش این تصویر تلویزیونی، ماجرا دهان به دهان می گشت و مردم می خندیدند.

در جمهوری اسلامی، متهم

همیشه مرده دستگیر می شود!

عاملین، بزرگترین رگه جنایتکارانه ترین حوادث در ایران، پیوسته مرده به دام مأموران تحقیق و قضات می افتند و یا مرده می شوند و سپس بدام می افتند!

قاتل دکتر «سامی»، که جسدش در جنوب کشور بدست آمد، قاتل پزشک مخصوص آیت الله منتظری، که همراه خانواده اش در یکی از شهرک های اطراف تهران بطریقی فجیع به قتل رسید، عاملین ادعائی بپس گذاری در حرم امام رضا، بپس گذاران خیابانی و ده ها نمونه دیگر. شاید در آینده اجساد عاملین و مجریان قتل عام زندانیان سیاسی هم در تهران و یا خارج از ایران پیدا و کشف شود! مگر یکی از متهمین به قتل «شاپور بختیار» در خارج از کشور، در تهران گرفتار حادثه زانددگی نشد و مرده نشد؟ حالا چه میب دارد، که برخی قاتلین و مرتکبین جنایات داخلی در خارج، مرده پیدا شوند؟

در آخرین کشف مقامات تجسس و قضات در تهران، معلوم شد، که عامل سقوط هواپیمای کارشناسان ارشد برق و انرژی ایران و برخی چهره های سیاسی ناموافق با سیاست های جاری در ج.ا. نیز، خلبان بوده است، که خودش هم در حادثه سقوط کشته شده است! بنابراین باید پرونده این سقوط بسته شود. لابد عامل سقوط هواپیمای فرماندهان نیروی هوایی نیز فردا خود فرمانده نیروی هوایی اعلام خواهد شد!

بد نیست همگان بدانند، که یکی از کشته شدگان هواپیمای سقوط کرده و یا سقوط داده شده در مسیر اصفهان-تهران (غیر از هواپیمای فرماندهانی نیروی هوایی)، که منجر به کشته شدن تعدادی از کارشناسان انرژی در ایران شد، دکتر «نظام الدین قهاری» بود، که از همکاران و همفکران دکتر «سامی»، از بنیانگذاران سازمان سیاسی-مذهبی «جاما» بود و در زمان شاه نیز مدتی در زندان بسر برده بود. او پس از انقلاب، برای مدتی معاون وزارت نیرو و مدیر عامل شرکت توانیر بود.

خودداری نشریات دولتی از انتشار اسامی کامل و مشروح سوابق آنها، خود باندازه کافی گویای اسرار پشت پرده این سقوط است.

سرنگونی رژیم ایران برای امریکا مطرح نیست

معاون وزارت خارجه امریکا، در جریان سفر به کشورهای عربی خلیج فارس، وارد ابوظبی شد و با مقامات این شیخ نشین دیدار و گفتگو کرد. «پیتر تابتوت» هنگام دیدار از ابوظبی اظهارات اخیر خود را درباره ج.ا. تکرار کرد و گفت، که امریکا خواهان سرنگونی رژیم ایران نیست، بلکه خواهان تغییر روش این رژیم است. وی پیش از ترک امریکا نیز سخنان مشابهی را در ارتباط با جمهوری اسلامی بیان داشته بود. پیش از وی نیز در امریکا، «گاری سیک»، مشاور امنیتی جیمی کارتر، رئیس جمهور سابق امریکا از حزب دمکرات رسا اعلام داشته بود، که امریکا باید در سطح اعزام معاون وزارت خارجه به ایران، بمنظور طرح خواست هایش از سران جمهوری اسلامی، اقدام کند. (در واقع شروط امریکا را به سران تهران اعلام دارد) معاون وزارت خارجه امریکا در ابوظبی گفت، که امریکا گفتگو با سران تهران را مردود نمی شمارد.

همه شواهد نشان می دهد، که تماس های محرمانه در عالی ترین سطح بین سران رژیم و امریکا بمنظور يك زدوبند در جریان است.

همزمان با اظهارات معاون وزارت خارجه امریکا، از سوی اسرائیل نیز رسا ادعا شد، که از جانب حکومت تهران در عالی ترین سطح، خواهان مذاکرات با دولت اسرائیل شده اند.

معاون وزارت خارجه امریکا در اظهارات اخیر خود در ابوظبی، از جمله خواست های امریکا از ایران را، حمایت تهران از مذاکرات صلح اسرائیل و اعراب اعلام داشته است.

همه شواهد نشان می دهد، که امریکا از هرنوع تصمیم گیری سران رژیم اسلامی بمنظور یکپارچه کردن قدرت در دست طرفداران مناسبات آشکار با امریکا و اسرائیل- حتی به قیمت حمایت نظامی از طریق خلیج فارس-، حمایت می کند.

در ارتباط با سفر وزیر دفاع امریکا به خاور میانه، پاکستان و هند

امریکا جنگ های منطقه ای

جدید را تدارک می بیند

همزمان با سفر وزیر دفاع امریکا به خاور میانه، پاکستان و هند اعلام شد، که جمهوری خواهان امریکا سیاست تهاجم نظامی را درپیش گرفته اند و بزودی رونق مجدد صنایع نظامی امریکا آغاز خواهد شد. محافل آگاه، سفر وزیر دفاع امریکا به خاور میانه، پاکستان و هندوستان را بی ارتباط با طرح های جدید امریکا برای جنگ افروزی در مناطق مختلف جهان، بمنظور رونق بخشیدن به صنایع نظامی و گسترش نفوذی سیاسی-نظامی خود در سراسر جهان، نمی دانند. همین محافل، بر موقعیت متشنج خلیج فارس و حادثه جوئی های رژیم جمهوری اسلامی در داخل و خارج از کشور، که زمینه های لازم يك جنگ خانگی و منطقه ای را فراهم می آورد، تاکید می کنند. ناراضانی روزافزون مردم در داخل ایران و ادامه حکومت به شیوه گذشته و عدم پذیرش واقعیت نفوذ و امکانات احزاب و سازمان های ملی، برای نجات کشور از بحران موجود، براین نگرانی ها مهر تأیید می زند.

نایبند حزب جمهوریخواه امریکا در کنگره این کشور، اخیر و پس از اعلام نتایج انتخابات امریکا، که در آن جمهوریخواهان پیروز شدند، اعلام داشت، که کاهش بودجه نظامی امریکا در طول ۵ سال پس از پایان جنگ سرد، امکانات ارتش امریکا را برای مقابله با يك بحران بزرگ جهانی از بین برده است. وی نگفت، که این بحران، کدام است. او گفت، که جمهوریخواهان تلاش خواهند کرد، تا بودجه نظامی امریکا افزایش یابد. او گفت: تولید سیستم موشکی، برای عملیاتی نظیر عملیات خلیج فارس، از برنامه های جمهوریخواهان است.

کجا،

ایستاده ایم؟

در ارتباط با سرانجام اوضاع ناپهناجر ایران، حدس و گمان‌های گوناگون زده می‌شود. برخی از این حدس و گمان‌ها متکی به تحلیل اوضاع سیاسی-اقتصادی ایران است. پاره‌ای بر این تحلیل، اوضاع سیاسی جهان را هم اضافه می‌کنند و نتایجی هم می‌گیرند. تطبیق این ارزیابی‌ها، که گاه تا مرز یک قیام انقلابی هم پیش می‌رود، با واقعیات جامعه ایران، پیش از آنکه به خواست و اراده نیروهای سیاسی و شخصیت‌های سیاسی ارتباط داشته باشد، به دقت و واقع‌نگری نهفته در آنها بستگی دارد. تمسّق آگاهی مردم از ماهیت واقعی حوادث کشور، تشکّل آنها و یافتن زبان مشترک و هماهنگ شدن با خواست توده‌های مردم از سوی نیروهای سیاسی اپوزیسیون، آن کلید گمشده‌ایست، که با آن می‌توان قفل بسته را کشور و برای ایران و اوضاع کنونی آن چاره‌ای ملی و میهن‌دوستانه پیدا کرد. بنظر ما، جستجو برای یافتن این کلید گمشده توسط بخشی از نیروهای خواهان تحولات مثبت و مترقی در ایران امروز، هنوز کورمال کورمال است و بهمین دلیل هم اگر کلیدی یافت شود، هنوز به معنای گشوده شدن دروازه‌های بسته نیست!

در ادامه همین جستجوی کورمال کورمال است، که وقوع حوادث داخلی و یا جهانی، پاره‌ای نیروهای سیاسی و مخالفان رژیم را ذوق زده و یا غمزه می‌کند. گاه با یک حادثه چنان به وجد می‌آیند، که سراز پا نشناخته برای شاهین پیروزی آغوش می‌کشایند و یا برعکس، با فرود چند حادثه ظاهراً منفی داخلی و یا خارجی در صحنه کارزار، چنان خود را می‌بازند، که به امدادهای غیبی پناه می‌برند! نه آن ذوق زدگی و نه این غمزدگی، کوچکترین ارتباطی با سیر متوقف نشدنی روند تحولات در داخل کشور ندارد، چرا که نفس وقوع حوادث، چه خوشحال‌کننده و چه غمگین‌کننده، در حقیقت یعنی وجود حرکت و ادامه جنبش. حوادث، نشانه تنش‌های اجتناب‌ناپذیر اجتماعی است، که ما آنرا مبارزه اجتماعی و یا نبرد طبقاتی می‌شناسیم. بنابر همین نگرش، گاه فلان حادثه به ظاهر غمگین‌کننده، برای فلان گرایش سیاسی، و این ارزیابی، که گویا راستگرایان تثبیت شده‌اند، برای ما می‌تواند حامل و نشانه نتایجی عکس آن باشد، و ما، حتی آنرا یک پیروزی مرحله‌ای برای جنبش و گامی در جهت به عقب راندن نیروهای ضد انقلابی ارزیابی کنیم. ده‌ها حادثه، تصمیم‌دولتی، مصوبه مجلس، تعویض مقامات، برکناری‌ها و برگاری‌ها، شاخ و شانه کشیدن‌های حکومتی برای مردم، هتاک‌های مطبوعات دولتی، عقب‌نشینی همین مطبوعات در برابر مردم، کشککش‌های حکومتی، جنگال‌سازی‌ها بنظر گمراه کردن و یا سرگرم کردن مردم و سپس کردن گذاشتن به واقعیات، دیدارهای توطئه‌آمیز و یا حتی حوادثی نظیر آخرین آنها (کشته شدن فرماندهان با سابقه نیروی هوایی در جریان سقوط هواپیمای حامل آنها در اصفهان)، شایعات برخاسته از رویدادها، در گسترده‌ترین سطح، همه و همه، یعنی ادامه و حتی تشدید جنبش.

این ادامه حیات را، حتی در موضعگیری‌ها و تحولات جهانی نیز می‌توان شاهد بود. سرد و گرم شدن ظاهری دولت‌های منطقه و قدرت‌های بزرگ جهانی نسبت به ج.ا. پیش از آنکه حکایت از تضعیف و یا تقویت دسته‌بندی‌ها در رژیم حاکم داشته باشد، حکایت از فعال بودن جامعه و جنبش در ایران دارد. براساس این نگرش و باور است، که می‌توان مدعی شد: اعلام انصراف (!) آمریکا از سرنگونی رژیم ایران، از زبان فلان معاون وزارت خارجه آمریکا، یعنی این بشارت، که جنبش مردم ایران علیه رژیم حاکم و سیاست‌های آن می‌رود، تا از سردرگمی بیرون آمده و به تحولات سست و سوئی خلاف منافع و مطامع امپریالیست‌ها بدهد. این انصراف و یا در واقع حمایت از پشت کردگان به انقلاب در حکومت و مجموعه رژیم، پیش از آنکه حکایت از تثبیت موقعیت آنان داشته باشد، حکایت از تمسّق آگاهی جنبش در داخل کشور دارد - جنبشی، که با سرمایه‌داری فارتگر تجاری سینه به سینه ایستاده است - این انصراف، یعنی

حمایت از کسان و جریان‌هایی در ج.ا.، که توان قلع و قمع جنبش را دارند و به زعم آمریکا فرصت‌ها را نباید از دست بدهند. آنها این انصراف را از طریق مطبوعات اعلام می‌کنند، تا طرفداران خود را در ج.ا. به همکاری باز هم بیشتر، فراخوانند. در داخل کشور، جنگال جدید ناشی از جمع کردن آنتن‌های ماهواره‌ای و یا طرح جدید تفریبات حکومتی، که قرار است مجلس آنرا تصویب کند، پیش از آنکه از قدرت‌نمایی دولت حکایت داشته باشد و یا نشانه ضعف ارتجاع برای ادامه سانسور و اختناق باشد، حکایت از ترس از توده‌های مذهبی، گرسنه و فریب خورده‌ای دارد، که حتی در شهرک‌های متعلق به شهدای جنگ و جانبازان نیز سر به شورش برداشته‌اند. نه برای آنتن‌های ماهواره‌ای، بلکه برای قند و نان و شکر و گوشت و در امتراض به دزدی و فساد و غارت حاکم. مشکل حکومت هرگز آنتن‌های ماهواره‌ای و آنهایی نیستند، که توان خریدن آنتن‌های ۷۰۰ هزار تومانی ماهواره‌ای را دارند، و سر در لاک خود برده‌اند. مشکل آن توده‌ای است، که تلویزیون سیاه و سفید هم ندارد، اما سر از لاک خود درآورده است. طرفداران برپائی جنگال جمع‌آوری آنتن‌های ماهواره‌ای، این جنگال را به امید گمراه کردن آنها علم کرده‌اند. طرح تفریبات حکومتی نیز پیش از آنکه تهدیدی برای مردم ناراضی از حکومت باشد، تهدید نیروهای انتظامی سپاه و بسیج و ... است، که رژیم می‌ترسد، با مردم ناراضی همگام شوند. اگر آب از آب تکان نمی‌خورد، چه نیازی به این مصوبات و تصمیمات بود؟ رژیمی، که اگر دستش برسد - همچنان که در گذشته رسید - از شکار سران مخالف و حتی منتقد رژیم و سیاست‌های حاکم در خارج و داخل کشور هم دست برنمی‌دارد، به چه علت (علیرغم فشارهای بین‌المللی) مصوبه علنی برای تنبیه (کشتار) اپوزیسیون در خارج از کشور تهیه می‌کند؟ این «هل من مبارزه» طلبی از داخل کشور، برای خارج از کشور، نیز پیش از آنکه روی بیرونی داشته باشد، روی درونی دارد. می‌خواهند به در بگویند، تا دیوار بشنود. خط و نشان را برای چهره‌های شناخته شده اپوزیسیون در داخل کشور می‌کشند. مصوبه تهیه می‌کنند و پیش از بردن لایحه به مجلس اسلامی، با عجله آنرا در مطبوعات منتشر می‌کنند، تا بگویند، که هنوز چنگ و دندان دارند. چه نیازی به اعلام سخنرایی و انتشار خبر درباره این چنگ و دندان داشته‌اند. آنها که لایحه دولتی تهیه می‌کنند، تا به مجلس اسلامی ببرند، مگر همانا نیستند، که دکتر «سامی» را به جرم ملاقات با آیت‌الله منتظری و تصمیمش برای اعلام کاندیدایی برای انتخابات ریاست جمهوری در مطبش تکه تکه کردند؟ اگر می‌توانستند دیگران را هم تکه تکه کنند، نیازمند لایحه دولتی-مجلسی بودند؟

جنبش و مبارزه اجتماعی را در حق باید دید و برای تحلیل حوادث و رویدادهای به حق باید رفت و آن روی پنهان را توضیح داد. در غیراینصورت، حوادث راهبر خواهند شد و حادثه‌سازان سکان رهبری را بدست خواهند گرفت. توده‌ای‌ها آنقدر آموخته‌اند، که بتوانند حوادث را در دل جنبش مردم تحلیل کنند!

براساس این آموزش است، که باید در راه تعمیق جنبش، به جان کوشید و با وسیع‌ترین طبقات و اقشار اجتماعی در دل جنبش توده‌ای همراه شد. حرف و شعاری را باید داد، که آنها، آنرا رساترین و شیواترین کلام در بیان دردها و خواست‌هایشان بدانند و برای تکرار آن، تا تبدیل شدن به فریادی میلیونی، از جان مایه بگذارند. حادثه، یعنی جنبش، و حوادث، یعنی شتاب جنبش. در ایران حادثه در پی حادثه، به جنبش مردم شتاب می‌بخشد! ما در کجای این جنبش حضور داریم؟

مجازات اسلامی

روزنامه‌های دولتی در تهران نوشتند، که لایحه مجازات‌های اسلامی، که از سوی دولت برای تصویب نهائی به مجلس ارائه شده تا پایان سال جاری در جلسه علنی مجلس طرح خواهد شد. بیش از نیمی از بندهای این لایحه تاکنون در شور دوم کمیسیون قضائی مجلس تصویب شده است. قرار است این لایحه جانشین قانون مجازات اسلامی مصوبه سال ۱۳۶۲ شود.

رئیس کمیسیون امور قضائی مجلس اسلامی گفت: «تعیین مجازات افرادی، که با نیروهای انتظامی در حین انجام وظیفه درگیر شوند و نیروهای انتظامی، که از دستورات مافوق خود سرپیچی کنند و نیز مجازات ایرانیان خارج از کشور، که علیه اسلام دسیسه کنند، در این لایحه مشخص شده است.»

سازمان مجاهدین خلق ایران

احیاء می شود؟

گزارش خبری-تفسیری جدید جمعی از کادرهای سازمان مجاهدین خلق ایران منتشر شد. در این گزارش، که تاریخ نیمه اول دیماه ۷۲ را دارد، از دیگر ضمن فراخوان اعضا و کادرهای معتقد به آرمان‌های اولیه سازمان برای مخالفت با سیاست‌های جاری در شورای ملی مقاومت و دفتر ریاست جمهوری، خش دیگری از مسائل درون سازمانی -پروژه در ارتباط با سال‌های استقرار سازمان در کشور عراق- افشاء شده و از همه احزاب، سازمان‌ها و شخصیت‌های ملی ایران خواسته شده است، تا نسبت به این مسائل از خود واکنش لازم را نشان دهند. در اشاره به مسائل درون سازمانی، نویسندگان جزوه می‌نویسند، که تاکنون بارها از «منوچهر هزارخانی»، عضو شورای مقاومت، خواسته‌اند، تا موضع اصولی و متکی به واقعیت را اتخاذ کند.

آنچنان که از مسائل مطروحه در گزارش جدید برمی‌آید، ۱۴ نفر از کادرهای سازمان، که معلوم نیست چه تعداد از اعضای رهبری و سازمان در جمع آنها قرار دارند، ابتکار افشای مسائل غیراصولی درون سازمانی را آغاز کرده‌اند. این عده، مدتی پیش و در ارتباط با تعطیل دفاتر سازمان مجاهدین در سراسر جهان و تبدیل آن به دفتر ریاست جمهوری، اعلام داشتند، که پرچم سازمان مجاهدین خلق ایران را براساس اهداف بنیانگذاران اولیه سازمان برافراشته نگه داشته و با انحراف مسلط برخط مشی سازمان در سال‌های مهاجرت، مقابله خواهند کرد. گزارش‌ها و اعلامیه‌های کادرهای سازمان مجاهدین خلق، با آرم قدیمی سازمان منتشر می‌شود و در برخورد به مسائل سیاسی و مسائل سازمانی، روح حاکم بر اعلامیه‌ها، مبارزه با امپریالیسم و صهیونیسم جهانی است. این جمع تاکنون، عمده‌ترین عرصه مبارزه خود را همانا مسائل درون سازمانی و تلاش در جهت تغییر خط‌مشی حاکم بر سازمان و هنوانی سال‌های اخیر آن، با محافظان امپریالیستی و امید بستن به تمایل آن‌ها برای به قدرت رساندن رهبری شورای مقاومت و رئیس جمهوری منتخب آن (مریم رجوی) تعیین کرده‌اند. گزارش‌های منتشره از سوی این عده، عمدتاً با نام «هشدار» منتشر می‌شود، که معلوم نیست سرانجام این نام تبدیل به نام نشریه سیاسی-خبری این جمع خواهد شد و یا نام دیگری را برای این هدف خواهند گزید. همه شواهد نشان می‌دهد، که حضور دوباره «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» در داخل کشور، با مواضع ضد امپریالیستی-ضد سرمایه داری وابسته از یکسو و فعل و انفعالات بسیار جدی در رابطه با دولت‌های ایران، عراق و سوریه و مناسبات آنها با یکدیگر، می‌تواند نقش مهمی در نیرو بخشیدن به کادرهای معترض سازمان مجاهدین خلق و یا در واقع پاسداران آرمان‌های اولیه این سازمان بدهد، که فعلاً در جزوه‌های «هشدار» جمع شده‌اند!

در جزوه جدید گروه ۱۴ نفره کادرها، از جمله آمده است: «عقب‌نشینی از دیدگاه‌ها و خواست‌های آرمانی و تسلیم‌پذیری در برابر خواست‌های امپریالیست‌ها، با هدف جلب و جذب آنان صورت گرفته است. درباره توسل به امپریالیست‌ها برای دخالت در امور داخلی ایران در این جزوه آمده است: «سؤال ما (مجاهدین) این است، که آیا تصمیم‌گیری مجلسین و دولت آمریکا مبنی بر اینکه چه گروه یا شخصیتی باید جانشین رژیم مرتجع حاکم شود، غیر از آنست، که مردم ایران را سفیه و یا صغیر تلقی کرده‌اند؟ خواست این دخالت دولت و مجلسین آمریکا، توهین و تحقیر ملت ایران نیست؟ ما بارها یادآور شده‌ایم، که بی‌جهت وقت و انرژی خود را حول و حوش کنگره و کاخ سفید آمریکا تلف می‌کنید».

این گروه، هنوز موضع‌گیری تحلیلی از اوضاع ایران ارائه نداده است و شمار و سیاست مشخص خود را در برابر اوضاع کشور رسماً اعلام نداشته است. در ادامه فعالیت‌های این گروه، پیامی باز تکثیر و منتشر شده است، که از سوی یکی از شرکت‌کنندگان در اولین کنگره سازمان (در فرانسه به تاریخ ۲۱ آذر ۶۲) و در آستانه کوچ به عراق خطاب به هیأت رئیسه آن کنگره نوشته شده و در آن بر لزوم تشکیل یک کنگره واقعی با شرکت نمایندگان تمام اعضای سازمان بنظر جلوگیری از انحراف در سازمان پیشهاد شده است. این پیام با نام مستعار «پرویز» تسلیم کنگره‌ای شده، که «مسعود رجوی»، ریاست جلسات آنرا بعهده داشته و شرکت‌کنندگان در آن عمدتاً برگزیدگان سازمان در کشور فرانسه (در آن سال) بوده‌اند.

در دادگاه برلین:

«عبدالرحمان قاسلمو»

توسط چه کسانی ترور شد!

در دادگاه رسیدگی به پرونده ترور رهبران حزب دمکرات کردستان ایران در شهر برلین آلمان، برای نخستین بار و بصورت رسمی اعلام شد، که دکتر «عبدالرحمان قاسلمو»، دبیر کل سابق این حزب، در «وین» پایتخت، کشور اتریش، هنگام گفتگو با نمایندگان اعزامی ج.ا. و توسط آنها بقتل رسید. «قاسم حسین»، نماینده حزب دمکرات کردستان ایران، که بجای «هجری»، دبیر کل جدید این حزب، در دادگاه برلین و بنظر شهادت حضور یافته بود، از جمله گفت:

بعد از ترور دکتر قاسلمو، دفتر سیاسی فهییده بود، که رهبران حزب دمکرات از طرف جمهوری اسلامی در خطر هستند. من از دبیر کل فعلی حزب و از جلال طالبانی (رهبر اتحادیه میهن کردستان عراق) هم شنیدم، که در کنگره به شرف‌کندی گفته شد، که خطر او را تهدید می‌کند و دنبال او هستند. رابطه حزب ما با سایر گروه‌های اپوزیسیون دوستانه است. در میان اپوزیسیون ایران، و در تاریخ مبارزه خلق کرد، سابقه نداشته، که یک‌حزب معتقد به نفی فیزیکی دیگری باشد. مادرگیری‌های مقطعی و منطقه‌ای با کومه در سطح پائین سازمان داشته‌ایم، ولی همزمان در سطح رهبری مذاکره می‌کردیم. آقای شرف‌کندی، قبل از سفر به خارج، با دبیر کل کومه، ابراهیم علیزاده، مذاکره داشت.

من معتقدم، که هیچ گروه کرد عراقی نمی‌تواند عامل این جنایت باشد. بعد از انقلاب، حزب سعی کرد با حکومت مرکزی برای تحقق خواسته‌هایش وارد مذاکره شود. ولی مذاکره به جایی نرسید و سه ماه علیه ما جنگ کردند. درباره مذاکره از سر گرفته شد. یکی از خواست‌های هیئت ج.ا این بود، که ما بجای خودمختاری، خودمختاری اسلامی بگوئیم. ما هم قبول کردیم. ولی این هم بی‌فایده بود. بعضی شروع جنگ ایران و عراق، کمیته مرکزی حزب در یک بیانیه رسمی اعلام کرد، حزب دمکرات و خلق کرد حاضر است در جنگ علیه عراق شرکت کند، به شرط آنکه رژیم به خلق کرد و کردستان حمله نکند. بعد از پایان جنگ، رژیم پیغام داد، حاضر به مذاکره است. ما این پیشنهاد را پذیرفتیم و دکتر قاسلمو دو جلسه با آنها مذاکره کرد. در جلسه سوم، در شهر «وین»، ۱۲ جولای ۸۹، در محل مذاکره و در حین مذاکره، از طرف کسانی، که با او مذاکره می‌کردند، کشته شد. آنها فرستادگان ویژه رفرستجانی بودند.

شاهد در پاسخ به سوالات دادستان و درباره عامل اصلی ترور قاسلمو گفت: جمع‌فصرارودی، مسئول قرارگاه رمضان در کرمانشاه بود، که وابسته به نیروی قدس است و یکی از نفراتی بود، که در مذاکره با قاسلمو در وین شرکت داشت. نیروی قدس از پاسداران تشکیل شده است و وابسته به وزارت اطلاعات و امنیت کشور است. اضافه کنم، که «احمد رحیدی»، فرمانده نیروی قدس است، «حسین مصلح»، معاون نیروی قدس، حاج «علی عسکری»، فرمانده حزب‌الله لبنان، «علی شمس»، مسئول آموزش و «رحیم معتقد»، مسئول حفاظت است. درمذاکره آقای «هادی مصطفوی»، که مسئول قرارگاه حمزه ارومیه است، جزو هیئت رژیم بود.

تهدیه به مرگ

«هادی شمس حائری»، یکی از کادرهای سازمان مجاهدین خلق ایران، که از جمله مخالفان خط‌مشی سازمان در سال‌های استقرار سازمان در عراق محسوب می‌شود، اخیراً طی نامه‌ای به مجامع بین‌المللی، نسبت به خطراتی، که جان وی را تهدید می‌کند، هشدار داد. او در این نامه متذکر شده است، که از سوی ج.ا. و «شورای مقاومت-دفتر ریاست جمهوری» تهدید به مرگ می‌شود. وی در اعلامیه خود اشاره به بازگشت حدود یک هزار تن از اعضای سازمان از جمله ۵۹ نفر از رمادید عراق به ایران کرد، که گویا مدتی در عراق توسط سازمان در زندان بوده‌اند.

مائیم و عهد و پیمان

تراپ شکبیا

زمانی دوری بود و - و بیشک ملال هم نیز. صوفظور از اینکه معتقد در این دوران - دوران پریش‌های غالباً بی‌جواب - هیچ قلم و زبانی و دستی نباید در «نیام» و کام و چوب بماند، مهادا «سخنی ...» که با همگان گفته شد و می‌شود، بتوان یک توده‌ای برایم مایه حسرت بود و غم.

می‌دانیم، که در عرف ژورنالیستی، گذاردن نام اصلی یا مستعار بیانگر مسئولیت نام و تمام نگارنده است. قدمی بیشتر گذارده و تصریح می‌کنم، آمدن نام و ارائه مطلب از این قلم، در عین حال احتراز از مسئولیت درج «سخنی» با همه توده‌ای‌ها و مطالب مشابه نیز هست. بگذار «راه توده» امکانی باشد، که هر توده‌ای صادق و دل‌خسته - ولی امیدوار - هر چه که در دل تنگ دارد، بگوید و بنویسد. عهد و پیمان بر اینست، که همه قلم‌ها و نظرها تحمل، سنجیده و در معرض داوری همگان گذاشته شود. تا آنجا که این قلم ناچیز تحمل شود، مائیم و عهد و پیمان.

«سهام کارگری»

یا گمراه کردن جنبش کارگری

سوم مرداد ماه سال جاری مجلس شورای اسلامی در ادامه بررسی طرح «واگذاری سهام دولتی و متعلق به دولت به کارگران و کارکنان» و واگذاری ۲۲ درصد از سهام کارخانجات و واحدهای تولیدی را به کارگران تصویب کرد. براساس ماده شش این قانون، ۲۲ درصد از سهام هر واحد تولیدی مشمول، به کارگران همان واحد - در صورتیکه قادر به جذب باشند - واگذار خواهد شد. بنا به عرف همیشگی در ج.ا.، سیل سخنرانی‌ها، اعلامیه‌ها و اعلامیه‌های نهادها و شخصیت‌های حکومتی و نیمه حکومتی در حمایت از این امر، صفحات روزنامه‌های دولتی ج.ا. را درنوردید.

مصوبه مذکور همچون دیگر مصوبات دولت و مجلس پیچیده و قابل تفسیر به رای است، که این خود بحث جداگانه‌ای است. اما رژیم در صق، چه اهدافی را دنبال می‌کند؟ بر هیچکس و از جمله دست اندرکاران اهل فن خود حکومت، پوشیده نیست، که تولید و سرنوشته واحدهای تولیدی، بدلیل نداشتن برنامه صحیح و مدون، نبود مواد اولیه، بی‌لیاقتی و عدم صلاحیت مدیریت، فساد دستگاه اداری، فرسودگی و توقف ماشین‌آلات و زنجیره‌های تولید، نبود قطعات و سرویس مناسب و ... در آن بن‌بست گرفتار است، که برون رفت از آن در این شرایط مقدور بنظر نمی‌رسد. گذشته از اینها و مهمتر از همه باید نارضایتی عمیق توده‌های زحمتکش را خاطر نشان کرد، که هیچ سحرک و مشرقی برای تولید ندارند. لذا فریب توده‌ها و مهار خشم مردم، اولین و مهمترین هدف این مصوبه است. در واقع در کنار چماق سرکوب، شیرینی تعارف می‌کند، بدون اینکه به این سؤال اساسی پاسخ دهد، که کارگری، که برای تامین ابتدائی‌ترین مایحتاج روزانه در تنگنا است، چگونه قادر به خرید سهام است؟ و اصولاً چند درصد از کارگران، در ایران کنونی، دارای چنین توانایی هستند؟ بی سبب نیست، که در قانون مذکور چنانچه کارگران همان واحد قادر به جذب سهام نباشند ... راه حل‌های دیگری برای واگذاری سهام پیش‌بینی شده است!

مصوبه «واگذاری ۲۲ درصد از سهام ...» چیزی جز تسریع روند واگذاری شرکت‌ها و موسسات ملی شده در زمان انقلاب، به بخش خصوصی نیست و باصطلاح واگذاری سهام به کارگران نیز بستن دهان مردم و غارت قانونی (!) دارائی‌های ملی است.

بگذارید آفتاب بیاریم، دلیل آفتاب. مصوبه مذکور تصریح می‌کند: «بنیادها و نهادهای انقلاب اسلامی، بنیاد مستضعفان و جانبازان، دفتر تبلیغات اسلامی، بنیاد ۱۵ خرداد، کمیته امداد، سازمان تبلیغات اسلامی بازن ولی ققیه، به هنگام واگذاری سهام شرکت‌ها و کارخانجات خود، موظف هستند در چارچوب این قانون عمل کنند». پاسخ این که نهادهای مذکور «شرکت‌ها و کارخانجات خود»؟!

را از کجا آورده و یا به ارث برده‌اند، روشن است.

این اقدام، همانگونه که گفته شد، اهداف چندگانه‌ای را دنبال می‌کند. در نبود تشکیلات مستقل و واقعی کارگری، نگرانی از آینده، و در هراس از اخراج و بیکاری، که وسیع‌ترین توده‌ها را تهدید می‌کند، در جستجوی راه حل‌ها و برون رفت‌های موقتی، می‌توان یقین کرد، که بخش‌هایی از زحمتکشان بجای مقابله با تاراج، در فکر به چنگ آوردن سهام - بهر قیمت - و نه حتی به امید سود آن، بلکه بعنوان تضمینی برای آینده نامعلوم - شغلی - باشند. ۲۷ مرداد ماه رفسنجانی در دیدار از گروه صنعتی بهشهر می‌گوید: «... صرفه‌جویی در مصرف و آرامش روحی کارگران از دیگر آثار مثبت واگذاری سهام کارخانجات دولتی به مردم (!؟) و کارگران است». و «کار و کارگر»، ارکان تشکیلات «خانه کارگر»، در ادامه و به تقلید از حرف‌های مسئولین و طرح‌های دوران سلطنت پهلوی دوم، متناوباً گزارش می‌کند: «تاکنون ۸ میلیون سهم کارگری به کارگران واگذار شده است» (۴ مرداد)، «کارگران گروه صنعتی ملی آمادگی خود را برای خرید سهام این گروه اعلام کردند» (۵ مرداد)، «مدیران و کارگران کارتن مشهد ۵۰ درصد سهام این شرکت را خریداری کردند» (۲۶ مرداد) و ...

یکی دیگر از اهداف این طرح، ظاهراً بهره‌وری و تولید حداکثر از کارخانجات و واحدها است. واحدهای قراضه و واپس مانده‌ای، که هیچ ربطی به صنعت و تکنولوژی و تولید مدرن امروزی جهان معاصر ندارد، ولی به هر صورت باید به خریداران از راه رسیده بیلان کار، بازدهی نشان داد! در واقع در غیاب تمامی امکانات مادی و معنوی تولید، جان انسان‌ها، تنها وسیله تولید است. حال اگر در این رهگذر هزاران انسان، که سرمایه‌های واقعی کشور هستند، جان باختند و یا ناقص شدند، چه بآک؟ مگر جنگ صدها هزار انسان را به گورستان‌ها و بیمارستان‌ها نفرستاد؟ این هم جبهه دیگری است، که در آن بهر قیمت باید رضایت خاطر سرمایه را فراهم ساخت! «... این مسئله علاقه بر افزایش بهره‌وری و توان تولید، حقوق کارگران را نیز به خوبی تامین می‌کند». (رفسنجانی، کار و کارگر ۲۹ مرداد)، «افزایش تولید... از جمله عوامل موفقیت طرح مبارزه با گرانفروشی است» (امامی کاشانی، امام جمعه موقت تهران، نماز جمعه ۱۶ آبانماه، و کمالی وکیل و «نایب‌اند» اسبق کارگران و وزیر فعلی کار می‌گوید: «افزایش تولیدات و بهره‌وری بیانگر تلاش گسترده کارگران ... است».

... و اما حال که مقاومت جدی در پایین نیست، کارهای بی دردسر انجام خواهد شد؟ خیر زیرا این ج.ا. است، با تمام خواص و کیفیاتش، با تعدد مراکز قدرتش! سرمایه، که اکنون در ایران اشتهایی بی‌سابقه در تاریخ معاصر ایران یافته است، به این نیز راضی نیست و کاری با عاقبت‌اندیشی ماقبت اندیشان ندارد. سازمان صنایع ملی ایران، بشایه ارگانی حکومتی، که منطقاً می‌بایست یکی از مجریان و برنامه‌ریزان اجرایی «طرح» باشد، خود به سد غیرقابل عبوری برای اجرای «طرح» مبدل گشته، تا آنجا که دبیرکل خانه کارگر، «محبوب» متخلفین از قانون و آنها، که این ۲۲ درصد را هم در بازار بورس تهران بهمه ۶۷ درصد بقیه در دسترس تاراج می‌گذارند، تهدید به تعقیب قضائی می‌کند! قانون واگذاری در بورس تهران!

کیست، که کوشش به این حرف بدهکار باشد؟ در بورس تهران از شیر مرغ تا «جان آدمیزاد» در معرض خرید و فروش است: صنایع نفت، غذائی، نساجی، لوازم خانگی، کاغذ، سیمان، داروسازی و ... البته می‌توان در مقابله با صدها مورد خلافتکاری‌های سازمان صنایع و در واقع خود دولت، با تیرت بسیار درشت اعلام کرده که: «کمیته پیگیری سهام کارگری کانون شوراهای اسلامی کار استان تهران در خانه کارگر تشکیل شد»، ولی این چیزی جز خاک پاشیدن به چشم مردم نیست.

«کار و کارگر» شماره ۱۶ آذرماه، در گفتگو با اعضای شورای اسلامی کار شرکت درخشان (کیلومتر ۱۵ جاده مخصوص کرج، سازنده انواع چرم مصنوعی، رتق‌های پی.وی.سی، رتق‌های صنعتی) و از قول اعضای شورا می‌نویسد: «... ۴۶۸۲ درصد سهام متعلق به این شرکت، که در اختیار سازمان صنایع ملی ایران بود، در تاریخ ۱۲ و ۱۳ از طریق سازمان بورس بهادار تهران به بخش خصوصی واگذار شد ... سؤال ما ... اینست، که چرا باید اینگونه حق کارگران تضییع شود ... مگر نه اینست که واگذاری سهام کارگری به کارگران مصوبه هیات دولت و مجلس می‌باشد؟».

به اعتقاد ما اعضای شورای اسلامی کار شرکت درخشان، همچون بسیاری دیگر از کارگران و زحمتکشان کشور به پاسخ ستوالاتی که خود طرح کرده‌اند واقفند. در عین استفاده حداکثر از این مصوبه و هر امکان بدست آمده دیگر، نباید درباره ماهیت مصوبات و تصویب کنندگان آنها دچار توهم شد.

مهندس «بازرگان» درگذشت

«راه توده» درگذشت مهندس مهدی بازرگان» را بعنوان یکی از چهره‌های ثابت قلم ملی-مذهبی ایران، به «نهضت آزادی» تسلیت می‌گوید

مهندس «مهدی بازرگان»، رهبر نهضت آزادی ایران در سن ۸۸ سالگی و بدنبال یک عارضه قلبی، درگذشت. «بازرگان» در ماه‌های گذشته، در تهران و بدنبال ناراحتی‌های قلبی، چند بار در بیمارستان بستری شده بود. دکتر «یدالله سبحانی» از جمله رهبران مسن نهضت آزادی، در تهران و در ارتباط با درگذشت مهندس «بازرگان» گفت، که «بازرگان» بدنبال موافقت مقامات حکومتی و توصیه یاران و نزدیکانش، برای ادامه درمان با هواپیمای راهی آمریکا شد، اما در فرودگاه «برن» سوئیس، بدلیل حمله قلبی از ادامه سفر بازماند و از همانجا یکسر به بیمارستان منتقل شد. تلاش پزشکان برای نجات او بی‌نتیجه ماند و او درگذشت. پیکر مهندس «بازرگان»، پس از انتقال به تهران، قرار است از مقابل «حسینیه ارشاد» تشییع شود.

«بازرگان»، از جمله سیاستمداران ملی-مذهبی ایران بود، که بدون لحظه‌ای تردید و تزلزل تا پایان عمر به خط و منش سیاسی خود پایبند ماند و از آنچه در جوانی بعنوان مشی سیاسی-مذهبی برگزید تا پایان عمر دست نکشید. در دوران حکومت دکتر «مصدق»، در هیأت خلق ید از کنسرسیوم نفت جنوب شرکت کرد و از همان زمان نامش بعنوان یکی از سیاستمداران ملی ایران، در تاریخ سیاسی ایران ثبت شد.

مهندس «بازرگان» تحصیلات عالی خود را در فرانسه به پایان رسانده بود و سال‌ها استاد دانشکده فنی دانشگاه تهران بود. بسیاری از رهبران حزب توده ایران، در سال‌های نهضت ملی شدن نفت و سال‌های پیش از کودتای ۲۸ مرداد، یا در دانشگاه تهران با او همکاری کردند و با درمعرض مبارزه با او آشتی. پس از کودتای ۲۸ مرداد و در آخرین سال‌های دهه ۲۰، «نهضت آزادی» کارزار دفاع از آزادی‌های سرکوب شده توسط حامیان کودتا را، تشدید کرد.

روز سوم بهمن ۱۳۴۲، نهضت آزادی با انتشار اعلامیه «ایران در آستانه یک انقلاب بزرگ»، که در آن انقلاب سفید شاه توطئه‌ای بوسیله بیگانگان توصیف شده بود، زیر ضربه حکومت قرار گرفت و فردای آنروز سران آن: آیت‌الله «مطالعانی»، مهندس «بازرگان»، دکتر «یدالله سبحانی»، مهندس «مرتضی سبحانی» «سردبیر نشریه «ایران فردا»»، دکتر «عباس شیبانی»، «احمدعلی بابائی» و چند تن دیگر روان زندان‌ها شدند. ورود به زندان‌های رژیم یک دیدار تاریخی بود، که با کمال تأسف از آن درس‌های لازم گرفته نشد. این درس، که ارتجاع در هر لباسی، وقتی مسلط شد، همه مبارزان ام از مذهبی و غیرمذهبی را به یک چشم نگاه می‌کند. بسیاری از کادرهای برجسته حزب توده ایران، که از کودتا تا آن تاریخ در زندان‌ها بودند، سران نهضت آزادی را در جمع خود دریافتند.

سوم مهر همان سال، سران نهضت آزادی با تهاجم «اقدام برضد امنیت کشور و ضدیت با سلطنت مشروطه و اهانت به مقام شامخ سلطنت»، به محاکمه کشیده شدند. آنها همگی در دادگاه اولیه محکوم شدند و در دادگاه تجدید نظر، این حکم تأیید شد. آیت‌الله «مطالعانی» و مهندس «بازرگان» در این دادگاه به ۱۰ سال زندان محکوم شدند و بقیه از ۴ تا ۶ سال.

ریاست دادگاه تجدید نظر را سررتیب «عباس قره‌بانی» بهمه داشت، که بعدها ارتشبد شد و پس از خروج شاه از ایران در جریان انقلاب، ارتش ایران را در اختیار ژنرال «مهرزاد» امریکائی گذاشت و سپس از ایران گریخت! از «بازرگان» در دفاعیات مشهور خود در دادگاه نظامی، جمله‌ای تاریخی به یادگار مانده است.

او در اشاره به سرکوب همه آزادی‌ها توسط شاه گفت: «به خاطر داشت باشید، که ما آخرین کسانی هستیم، که در راه قانون اساسی به مبارزه سیاسی برخاسته‌ایم. این را به آن بلایاها بگویند...»

این پیش‌بینی مهندس «بازرگان»، در فاصله اندکی، با شکل‌گیری

سازمان مجاهدین خلق ایران، توسط جناح چپ و جوان «نهضت آزادی» تحقق پیدا کرد، که بعدها همگی آنها توسط ساواک شاه کشته شدند.

مهندس «بازرگان» در جریان انقلاب سال ۵۷ با اقامه نماز مید فطر در تپه‌های قیطریه و سپس راهپیمائی تا شهر ملتا به مبارزات مردم پیوست. پس از پیروزی انقلاب، بعنوان عضو شورای انقلاب و نخست وزیر دولت انقلابی (تا تصویب قانون اساسی و برگزاری انتخابات) منصوب شد. چند ماه پس از پیروزی انقلاب، اختلاف نظرات سیاسی-اقتصادی او با آیت‌الله خمینی آغاز شد، که با مذاکرات دولت موقت با هیأت امریکائی به سرپرستی بروینسکی، به نمایندگی از سوی رئیس جمهور آمریکا در الجزایر، به ارج خود رسید. بدنبال تصرف سفارت آمریکا در تهران، مهندس «بازرگان» استعفاء داد. مهندس «بازرگان» در تمام سال‌های پس از استعفاء نیز از فعالیت سیاسی باز نایستاد و در چارچوب تفکرات آزادیخواهانه و ملی-مذهبی خود باقی ماند. نهضت آزادی به رهبری او، ضمن قبول و پذیرش قانون اساسی جمهوری اسلامی، پیوسته خواهران فعالیت ملتی بود و «بازرگان» در ماه‌های گذشته با انتشار مقاله‌ای در روزنامه «توموند»، در دفاع از اسلام صلح‌جو و طرفدار آزادی‌ها، یک سلسله بحث‌های جدید را در ایران موجب شد، که در برخی نشریات دولتی، نظیر کیهان چاپ تهران و جمهوری اسلامی با سطح نازل برخورد، روبرو شد. آخرین گفتگوی او درباره «گزینش»، اخیراً و در شماره ۱۵ نشریه «ایران فردا» در تهران منتشر شد. او انتقادهای خود را از «گزینش»، بعنوان یک سازمان تفتیش عقاید در دانشگاه‌ها، ادارات و ... مطرح کرد.

ما در گذشت مهندس «مهدی بازرگان» را، بعنوان شخصیتی ملی و آزادیخواه، که هرگز از نظرات خویش عدول نکرد، به «نهضت آزادی ایران» و همه آزادیخواهان ایران تسلیت گفته و ادامه پیکار مشترک در راه آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی - با هر بینش سیاسی-عقیدتی - در ایران را طلب می‌کنیم.

«راه توده»

شورش در استادیوم «آزادی»

هزاران جوان حاضر در استادیوم «آزادی»، روز ۲۰ دیماه و به بهانه تجمیع داور مسابقه فوتبال بین دو تیم فوتبال «پرسپولیس» و «استقلال»، با صدها مأمور انتظامی و پاسدار امرامی به محل مسابقه درگیر شدند. پس از موضعگیری داور مسابقه به سود تیم «استقلال» مردم خشمگین و جوانان حاضر در استادیوم، موضوع را بهانه قرار داده و به شعار و تظاهرات پرداختند. بدنبال مداخله مأموران انتظامی و متوقف شدن مسابقه، شمارها متوجه خود حکومت شد. گزارش‌های رسیده و عکس‌هایی، که حتی روزنامه‌های دولتی در تهران منتشر شده است، حکایت از سوختن بخش اعظم استادیوم یکصد هزارنفره «آزادی» دارد. درنشریات خبری، که در تهران انتشار می‌یابند، ارزیابی‌های متفاوتی از این شورش به عمل آمده است.

روزنامه «رسالت»، ارگان سرمایه‌داری تجاری وابسته ایران، که دست بالا راجه‌پوری اسلامی دارد، این شورش را برخورد بین خود مردم گزارش داد و تهدید کرد، که در صورت ادامه آن، مسابقات باید متوقف شود. رسالت نوشت، که شورش در استادیوم «آزادی» یک تنگ بود.

نشریه «جهان اسلام»، که توسط حجت‌الاسلام «هادی خامنه‌ای»، برادر «علی خامنه‌ای» منتشر می‌شود، با احتیاط، همین موضع را اتخاذ کرد. روزنامه «سلام» نوشت: «این همان استادیومی است، که از آن نیروهای بسیج به جبهه‌ها می‌رفتند، چه کرده‌ایم، که امروز شاهد چنین صحنه‌هایی هستیم».

روزنامه «سلام» بدین ترتیب و با حفظ احتیاط، از ارزیابی‌ها و برداشت‌های در نشریه، دیگر فاصله گرفت و به حق موضوع اشاره کرد.

ریشه شورش استادیوم «آزادی» را، بدون تردید، در صق ناراضی وسیع‌ترین و محروم‌ترین توده‌های مردم ایران باید دید، که در سخت‌ترین شرایط اقتصادی قرار دارند و دولت با حفظ و تکرار بی‌محتوای شعارهای انقلاب، پشت به آنها حرکت می‌کند. نبود آزادی‌ها، آرمان‌زدائی از جامعه، تسلط افکار عقب‌افتاده و ارجحی بر ورزش، تفریحات سالم و دیگر مسائل جوانان کشور، تشدید سانسور در مطبوعات رسمی، تلویزیون، رادیو و هر نوع مناسبات و امکانات دیگر اجتماعی، که بنام انقلاب و در عمل علیه آرمان‌های انقلاب عمل می‌شود، نسل جوان ایران رادر آستانه انفجار قرار داده است.

۵۰٪ جمعیت کشور طبق آمار موجود - زیر ۱۵ سال قرار دارند و

حدود ۶۲ میلیون نفر از جمعیت کشور بین ۱۵ تا ۱۶ سال.

کی «مقلد» کیست؟

«خواه»، یکی از شهرک‌های تازه تاسیس در اطراف شهر قم است. می‌گویند آیت‌الله «آذری قمی»، پیش از انقلاب، در این منطقه ملک مزبوعی داشته، که در اجاره کشاورزان روستائی بوده است. بعد از انقلاب، آیت‌الله «آذری قمی» ده «خواه» را به شهرک تبدیل کرد. زمین‌های کشاورزی را تقسیم کرد و سرگرم ساختمان سازی شد. او در طول ۱۶-۱۵ سال اخیر بندرت از حوالی «خواه» عبور کرده بود. شرکت‌های خانه‌سازی آیت‌الله، تحت هدایت و در زیر چتر حمایت وی، ابتدا «خواه» را شهرک کردند و سپس شهرک‌های دیگر را در زمین‌های مزبوعی اطراف قم ساختند. اینکه زمین‌ها چگونه به مالکیت آیت‌الله «آذری قمی» در آمد و «خواه» چندمین شهرک متعلق به ایشان است و در طول حکومت «آذری قمی» در دادستانی انقلاب مرکز (تهران) و یا در سال‌های رهبری بنیاد «رسالت» چه کرده است، مقوله‌ایست، که بموقع خودش باید به آن پرداخت. اینکه یاد شهرک «خواه» افتاده‌ایم، نه برای مرور جغرافیای جدید شهر ۱ تا ۵ را میلیون نفری قم است. پرونده مالکیت آیت‌الله «آذری قمی» را هم قصد نداریم در سازمان اوقاف ورق بزنیم. پرونده سیاسی پیش و پس از انقلاب وی نیز بدون دسترسی به تمامی مدارک «انجمن حجتیه» امکان‌پذیر نیست، چرا که او از سرچشمه اصلی این انجمن بوده و هست. یاد شهرک «خواه» افتاده‌ایم، زیرا: از چند ماه پیش، آیت‌الله «آذری قمی» از تهران به قم بازگشته است. او اداره و هدایت روزنامه «رسالت»، ارگان «حجتیه» را به آیت‌الله «خزعلی» و «احمد توکل» واگذار کرده و خود راهی قم شده است. رفته است، تا در حوزه علمیه قم بنشیند و آنجا را در اختیار بگیرد.

هم آیت‌الله است و هم صاحب پول و نفوذ سیاسی. همین است، که خیلی زود موفق به جذب تعداد قابل توجهی طلبه جدید شده و کلاس درس دایر کرده است.

طلبه‌های مکتب «آذری قمی»، که پول توجیبی را بموقع می‌گیرند و از نظر مسکن نیز با دشواری چندانی روبرو نیستند، بطور همزمان کار علی هم می‌کنند. نه آنکه فکر کنید می‌روند در زمین‌های مزبوعی آیت‌الله پرقبا را بال زده و زمین را بیل می‌زنند، خیر! کار علی طلبه‌های يك آیت‌الله سیاسی، باید سیاسی باشد. آنها گروه‌های حرفه‌ای مریدانه‌کشی و تظاهرات موضعی تشکیل داده‌اند. اولین تمرین را هم اخیراً و در گرم‌اگریم مسئله مرجعیت و اعلام استنکاف «علی خامنه‌ای» از این مقام، در مقابل خانه آیت‌الله «منتظری» کردند! زیاد موفق نبود، اما بهرحال برای کار اول قابل قبول بود!

آیت‌الله «آذری قمی»، فقط سرگرم طلبه‌سازی نیست. بلند پروازی‌های دیگری هم در سر دارد. هم اهل قلم است، هم آیت‌الله، هم ناطق و هم صاحب نفوذ در مراکز قدرت و از همه مهتر، اینکه حمایت «حجتیه» و به طبع آن، سرمایه‌داران تجاری را نیز با خود دارد. اهل تشکیلات و سازمان است و از سیاست هم، کمتر از مدعیان آن در جمهوری اسلامی، سردرستی آورد. علاوه بر زبان مادریش، فارسی آفشته به عربی را هم خوب بلد است. انگلیسی هم در حد «بده و بستان» سیاسی می‌داند! این همه محسنات برای مرجعیت و ادعای رهبری کافی نیست؟ نه تنها خودش معتقد است کافی است، بلکه دست‌های پشت پرده نیز، که او را تشویق به عزیمت به پایتخت مذهبی جمهوری اسلامی کرده‌اند، همین اعتقاد را دارند. او چنان متکی به امکاناتش به قم بازگشته، که بی‌اعتناء به صاحبین «نسق» در شهر قم، نماز جمعه و خطابه‌های سیاسی-مذهبی‌اش را آغاز کرده است.

زیرک‌تر از آنست، که برای بلند کردن صدایش، خطیب پیش از نماز امام جمعه شهر قم، «مشکینی»، رئیس مجلس خبرگان رهبری، شود. در سمت امام جمعه موقت قم هم نمی‌خواهد در صحنه حاضر شود. هم به مجلس خبرگان و رئیس آن در آینده «به‌رحال» نیازمند است و هم زیرک‌تر از آنست، که با این عمل و بعنوان تازه به قم بازگشته‌ای، که هنوز جا نیفتاده، برای خودش دشمن تراشی کند. او حرف دارد و حرفش را می‌خواهد بزند. می‌داند، که حرفش انمکاس مورد نیازش را خواهد داشت. حالا چه فرق می‌کند، در کجا این حرف زده شود؟

از همین جا به بعد است، که شهرک «خواه» می‌رود، تا به شهر «خواه» و مرکز مهم مرجع‌سازی تبدیل شود. آیت‌الله «آذری قمی» جمعه‌مادر «خواه» ظاهر می‌شود. نه برای تعطیل آخر هفته، بلکه برای نماز جمعه و ایراد نطق و خطبه نماز.

جمعه‌ها، آیت‌الله «آذری قمی» در شهرک «خواه» نماز می‌خواند و نطق می‌کند. مهم نیست، که چند ده نفر از روستاهای اطراف جمع شده‌اند، مهم آنست، که سخنان او در نشریات دولتی چاپ شود. همین است، که سخنان آیت‌الله «مشکینی» و یا خطاب پیش از نماز جمعه او، در مطبوعات دولتی، آن بازتاب را ندارد، که اخبار نماز جمعه «خواه» در این مطبوعات دارد.

روزنامه «رسالت» شنبه‌ها صبح، با چاپ نطق‌های نماز جمعه آیت‌الله «آذری قمی» در شهرک «خواه»، هفته را شروع می‌کند و در واقع خودش را با آن نطق‌ها هم‌ترا می‌کند.

خیال نکنید، آیت‌الله «آذری قمی» حرف‌های کوچک و بی‌اهمیتی می‌زند. خیر! او درباره اقتصاد، سیاست داخلی و خارجی، امر رهبری، مرجعیت و ... نظر می‌دهد. مثلاً در یکی از همین نماز جمعه‌ها در «خواه» گفته است: «گرانی و نابسامانی اقتصادی کشور، تقصیر همین بانك‌هاست. اسلام بانك نمی‌خواهد. (نقل به مضمون) همین بنیادهای اسلامی می‌توانند کار بانك‌ها را بکنند». متظور او بنیادهائی است، که تقدینگی ملک را در دست دارند، ملک را در قبضه خود گرفته‌اند و هر کدام به يك مرکز مهم تصمیم‌گیری سیاسی-اقتصادی تبدیل شده‌اند.

از نظر او، که هدایت عقب‌افتاده‌ترین گرایشات اسلامی-سنتی، را بهمه دارد و برای مسلط ساختن سرمایه‌داری تجاری وابسته بر کشور از هیچ کوششی دریغ نداشته است، ملک نه قانون اساسی می‌خواهد، نه مجلس، نه حزب، همان ققه سنتی تکلیف همه را روشن کرده است. در این صورت، آنکه پایبندتر از دیگران به این ققه است و پاسدار ارزش‌های اسلام سرمایه‌داری، بهترین رهبر و مرجع است و بقیه هم باید تبعیت کنند.

این اندیشه، که اکنون دست بالا را در ج.ا. دارد، معتقد است (همانگونه که آیت‌الله آذری قمی می‌گوید) اقتصاد کشور باید با صندوق‌های قرض‌الحسنه اداره شود و با فقر و مسکنت مردم فقط از طریق خمس و زکات و وجوهات شرعی می‌توان مقابله کرد. دره صیق اختلافات طبقاتی نیز، باید با صدقه و نذورات و ... پر شود. حاصل این تفکر تبدیل ایران به کشوری برای ۱۰٪ از جمعیت آنست، که به قیمت گرسنگی دیگران زندگی می‌کنند.

سادگی است، اگر تصور شود، که صاحبین این تفکر و قدرت، مثلاً در وجود «علی خامنه‌ای»، رهبری می‌بینند، که سکان هدایت جامعه و ققه و مرجعیت را در اختیارش بگذارند. همین است، که هرگاه او قصد طغیان و اعلام استقلال کرده است، حدوحدود او را یادآور شده‌اند!

آیت‌الله «آذری قمی»، در گرم‌اگریم کشاکش برسر مرجعیت و پیش از اعلام انصراف «علی خامنه‌ای» از این مسئولیت، در نماز جمعه خواهر گفت: «من آیت‌الله «بهج» را بعنوان فردی، که مردم می‌توانند در احتیاطات آیت‌الله اراکی به ایشان رجوع کنند، معرفی می‌کنم» (نقل از روزنامه رسالت)

نه مردم می‌دانند آیت‌الله «بهج» کیست و نه احتمالاً خود وی می‌دانسته است، که بعد از مرگ آیت‌الله اراکی می‌تواند مرجع تقلید مردم ایران شود. نه غریبه بودن آیت‌الله بهج (که شاید هم از جمله روحانیون غیر دولتی باشد و انواع اتهامات را هم نداشته باشد) اهمیت دارد و نه بی‌اطلاعی او از نامزدی ناکهانی‌اش برای نشستن جای آیت‌الله خمینی!

اهمیت ماجرا در آنست، که او خواست بگوید، در آن مرتبه از قدرت قرار دارد، که بگوید چه کسی می‌تواند مرجع باشد، و چه کسی نباشد. کرد و خاک زیاد لازم نیست و هر کس برود کاری، که به عهده‌اش گذاشته شده انجام بدهد! فعلاً همین آیت‌الله «بهج» بی‌نام و نشان خودمان هم می‌تواند مرجع باشد! آیت‌الله «آذری قمی» و همفکران و یارانش، آیت‌الله‌های کم جسارتی نیستند. همانها بودند، که در سال‌های اوج قدرت آیت‌الله خمینی، که مبارزه با امریکا و خدمت به مستضعفان و مبارزه با سرمایه‌داران از کلام و نطق‌هایش حذف نمی‌شد، در مخالفت با قوانین مترقی قانون اساسی و حرف‌ها و تفکرات آیت‌الله خمینی، توسط «احمدآقا» پیغام فرستادند: «از این عمامه‌های سیاه خیلی‌ها در قم سرشان دارند!»

او در ارتباط با موضوع «مرجعیت» بی‌حساب حرف نزد. جلسات پیاپی تعیین مرجع در ماه‌های آخر عمر آیت‌الله اراکی در قم در حضور وی تشکیل شده بود. جلساتی، که در آن سران جامعه روحانیت مبارز (!!) و مدیریت حوزه علمیه قم و رئیس مجلس خبرگان نیز در آن شرکت داشتند. هم آنها، که لیست اولیه واجدین شرایط مرجعیت را، با حذف نام «علی خامنه‌ای»، منتشر ساختند، تا به او تفهیم کرده باشند، برای ماندن بر سریر قدرت باید تابع کی و کجا بود! او همیشه در این چارچوب باقی خواهد ماند؟ سنگری، که آنها، برای دفاع از سرمایه‌داری تجاری و مقابله با جنبش مردم در آن پناه گرفته‌اند، واقعا پناهگاه است؟

کاسترو:

«کوبا» ستاره ای

تنهاست!

۳ شهلا

جنگل مهاجرت و فرار از کوبا فرو نشست. در طول این جنگل و پس از پایان آن، از کوبا چند گزارش و چند گفتگو با رهبر آن (فیدل کاسترو) در برخی مطبوعات آمریکا به چاپ رسید. آنچه را می خوانید، قسمت هایی است از این گزارش ها و گفتگوها، که زهر تبلیغاتی از آن گرفته شده و از اعترافات گزارش نویسان و خبرنگاران استفاده شده است.

در خیابان های «هوانا» هیچ چیز به روال گذشته جریان ندارد، مگر روحیه مقاومت توده ای مردم. وسائط نقلیه عمومی کهکاه در یکی از خیابان ها ظاهر می شوند و مسافران سالمند را جا بجا می کنند. خشم آمریکا، در کوبا به نفرت عمیق مردم از دولت آمریکا و محاصره کننده اصلی مردم این کشور، تبدیل شده است. هیاووی مربوط به فرارهای اخیر مردم گرسنه و در محاصره قرار گرفته کوبا، سرانجام با گفتگوهای دو طرفه بین مقامات کوبا و آمریکا پایان یافته است. اخبار شورش در اردوگاه های پناهندگان جدید کوبا در آمریکا، در برخی مطبوعات کم تیراژ آمریکا و کانادا، منتشر می شوند. در چنین شرایطی، راهی کوبا شده ام، تا با کاسترو مصاحبه کنم. این دیدار سرانجام فراهم می شود. کاسترو من و همراهان را به ناهار دعوت کرد. بر سر میز غذا چما با کاسترو، ۸ نفر نشسته بودند. چند تکه مرغ سرخ کرده و سیب زمینی، غذائی بود، که برای او فراهم شده بود. آنها که دور میز نشسته بودند، همگی از کاسترو جوان تر بودند. چهره او درهم شکسته است، اما روحیه اش، نه. در تمام طول صرف غذا، او با خوشرویی از کوبا، مقاومت مردم، عوارض شکست و فروپاشی اتحاد شوروی، انقلاب، محاصره اقتصادی کوبا، دوستان بین المللی کوبا و سرانجام جنبش های انقلاب مردم آمریکای لاتین گفت. او برایمان چگونگی تربیت کادرهای جوان در عرصه سیاست کوبا را تشریح کرد.

«کاسترو» از دیدارها و گفتگوهای بی وقفه اش بامردم می گوید. او همچنان در کوچه و بازار «هوانا» و شهرهای دیگر می گردد و از نزدیک با مردم درباره مشکلاتشان صحبت می کند.

از «گاریسمارکز» برایمان تعریف می کند، که دوست قدیمی کاسترو به حساب می آید. نویسنده رمان «صد سال تنهایی» و از تحسین کنندگان بی تزلف کاسترو و انقلاب کوبا.

اطلاعات او درباره آمریکا و ایالات متحده واقعا کامل است. شخصیت های سیاسی دو حزب جمهوری خواه و دمکرات آمریکا را، تا حد خصوصیات فردی آنها، می شناسد. از جزئیات آخرین رویدادهای سیاسی آمریکا مطلع است. وسط غذا، ناگهان از خبرنگار نیویورک تایمز، که همراه ما به کوبا آمده و سر میز غذا نشسته بود، چند سؤال درباره زندگی خصوصی رئیس جدیدکنگره آمریکا، پس از پیروزی جمهوری خواهان در انتخابات اخیر آمریکا، کرد، که خبرنگار غافل گیر شد. از مدارج تحصیلی و مدارس و دانشگاه هائی، که طی کرده است و نمراتش پرسید. سپس خودش پاسخ را داد. پرسید، تا هم از میزان اطلاعات سیاسی خبرنگار با اطلاع شود و هم بگوید، خودش چه چیزهائی را می داند.

گفت: «رئیس سابق کنگره و ژنرال «کولین پاول»، رئیس سابق ستاد مشترک آمریکا، می خواهند چه فعالیتی در آینده داشته باشند؟» خبرنگار نیویورک تایمز پاسخ هایی کلی داد و کاسترو لبخند زد. بدون تردید، او یکی از آگاه ترین سیاستمداران آمریکای لاتین است. سئوالاش را آرام مطرح می کند، اما وقتی از انقلاب کوبا می خواهد سخن بگوید، این آرامش را از دست می دهد.

ما از فرارهای اخیر مردم کوبا به آمریکا و اقتصاد بازار پرسیدیم. سکوت را انقدر ادامه داد، تا یکی دیگر از همراهانش، که بر سر میز نشسته بود، پاسخ را بدهد. او گفت: «اغلب کسانی، که تابستان امسال از طریق دریا خودشان را به آمریکا رساندند، مخالف انقلاب و کاسترو نبودند. آنها از شدت گرسنگی ناشی از محاصره اقتصادی از کشور گریخته بودند. کشور شما آنرا تحمیل کرده

است! آنها در حقیقت پناهنده اقتصادی بودند. شما خودتان هم مشاهده کردید، که آنها وقتی در فلوریدا در برابر دوربین های تلویزیون قرار گرفتند، علیرغم سئوالات تحریک آمیز خبرنگاران، از کوبا، کاسترو و انقلاب دفاع کردند. آنها در مصاحبه هایشان پیوسته با احترام از «کاسترو» و وطنشان نام بردند. حتی در اوج جنجال ناشی از فرارهای اخیر به آمریکا، جوان ها در «هوانا» در دفاع از انقلاب دست به تظاهرات زدند و خواهان ادامه مقاومت در برابر محاصره اقتصادی شدند».

یکی دیگر از همراهان کاسترو ادامه صحبت را بعهده گرفت و گفت: «... البته ما باحفظ تزه های انقلابی بتدریج بازار آزاد تجارت را امکان پذیر ساخته ایم. حتی سرمایه داران می توانند با دلار وارد کوبا شده و سرمایه گذاری کنند. در برخی مناطق روستائی نیز، بازارهای آزاد تشکیل شده است. حتی استخدام کارگر برای برداشت محصول، آزاد شده است».

«کاسترو» ادامه صحبت را از فراریان و مهاجرین شروع کرد: «مسئله مهاجرین کوبا، مسئله جدیدی نیست. این مهاجرت ناشی از محاصره اقتصادی طولانی کوبا است. البته عوامل دیگری هم در این ماجرا نقش دارد. از جمله، گرایش طبیعی ملت های عقب نگهداشته شده به مهاجرت بطرف کشورهای بزرگ سرمایه داری، تشویق خصمانه مردم کوبا به مهاجرت توسط دولت آمریکا، بحران عمومی، که همه جهان را دربر گرفته است. ..

با همه این مسائل، هیچ کشوری در دنیا و در همسایگی بزرگترین قدرت اقتصادی-سیاسی و نظامی جهان توانسته است، همانند کوبا، مقاومت کند. مردم کوبا بزرگترین و با شکوه ترین مقاومت را از خود نشان داده اند».

خبرنگار نیویورک تایمز از شکست سیستم اقتصادی-سیاسی کوبا سخن گفت. کاسترو به آرامی گفت: «چگونه می توان درباره سرانجام سیستمی صحبت کرده، که پیوسته مورد یورش و محاصره بزرگترین قدرت ها بوده است. آمریکا از تمام امکاناتش برای خفه کردن ما استفاده کرده است و آنوقت شما از شکست یک مدل اقتصادی-سیاسی سؤال می کنید؟

ما را تا آستانه فقر سراسری و گرسنگی عمومی پیش برده اند. گلوی ما را تا آخرین نفس فشرده اند و آنوقت می پرسند، که سیستم شما آیا پیروز بوده است؟ شما خودتان در شهر شاهد همه این حرف های من بودید. مردم کشور ما را محکوم به مرگ کرده اند، تا از ایمانشان دست بردارند و آنوقت شما می پرسید، که این ایمان عمومی شکست خورده است یا نه؟

* پس این تغییرات در سیستم اقتصادی علامت چیست؟

کاسترو: «ما هیچیک از اهداف و اصولمان را به فراموشی نسپرده ایم. در شرایط دشوار کنونی، دفاع از تمامیت ارضی کشور و دستاوردهای انقلاب، مهمترین وظیفه ماست، البته ما امروز نمی توانیم مانند دیروز قاطعانه بگوئیم، که یک جامعه سوسیالیستی را می سازیم. ما ناچاریم خود را با اوضاع جدید جهانی و امکاناتمان مطابقت بدهیم. من با دنیای یک قطبی موافق نیستم و از این نظر تصور نمی کنم، سقوط اتحاد شوروی بسود جهان بوده است. تجارها و دخالت های نظامی آمریکا برای همه ستوال برانگیز است. آنها، که قدرت اتسی دارند، می خواهند به جهان سوم زور بگویند. ما فاقد این سلاح هستیم، اما اجازه نخواهیم داد، که به ما زور بگویند و در امور داخلی کشور ما مداخله نظامی کنند. با این دخالت، مقابله می کنیم. ما هائیتی نیستم. من برای کشیش «آریستید»، رهبر کنونی هائیتی، احترام قائل هستم، اما فکر می کنم، که بازگشت او به هائیتی روی شانه های ارتش آمریکا، از اعتبار مردمی او کاسته است.

در گذشته می گفتند، که ما اقرار شوروی هستیم و با سقوط شوروی، این ستاره نیز سقوط خواهد کرد. دیدید، که چنین نشد. کوبا ستاره ای تنهاست، اما سقوط نکرده است! ما منزوی هستیم، اما بخاطر داشته باشید، که در سراسر جهان دوستان بسیاری داریم. ما دوستانی مانند چین با ۱۲ میلیارد جمعیت، ویتنام با ۷۰ میلیون جمعیت داریم. در آمریکا و آمریکای لاتین میلیون ها انسان شریف از مبارزه و مقاومت ما حمایت می کنند. مردم آمریکا لاتین آرزوی حمایت از ما برخاسته اند. آرزوی باطنی همه آنها، پیروزی مردم کوبا است. شما چشمهائیان را از تلویزیون های آمریکائی برگردانید و به جهان پشت سرتان نگاه کنید. نگاهی صادقانه و از سر انصاف! وقتی از دمکراسی و آزادی می گویند و یا می پرسند، چرا نمی خواهند بپذیرند، که کوبا نه تنها به دور افتاده ترین دهکده های خود پزشک فرستاده است، بلکه به دیگر کشورهای جهان نیز، بعنوان کمک، پزشک می فرستد. تعداد پزشکان و مملبان «هوانا» بالاترین سطح را در جهان دارد. ما در مقایسه به دیگر کشورهای آمریکا لاتین، گروه های آدمکش و تبهکار نداریم. بچه های ما را در خیابان ها مثل سگ ولگرد نمی کشند. به شهرهای بزرگ آمریکای لاتین نگاه کنید. حتی تلویزیون های خودتان هم نشان می دهند.

سخنی با همه توده ای ها

نشریه «نامه مردم»

در کدام جبهه قرار دارد؟

«توطئه جدید رژیم ملیه نیروهای اپوزیسیون» نام مقاله ای است در شماره ۴۴۰ «نامه مردم» که اخیراً تخصص خاصی در کشف توطئه های خیالی یافته است. «نامه مردم» این بار، به بهانه اینکه گویا حزب موسوم به «پان ایرانیست» مجدداً در ایران به راه افتاده است، باز هم پای «راه توده» را به میان کشیده است و در مورد خطر «حزب سازی» در ج.ا.، با تکرار مکروات، می نویسد: «پخش شایعات مختلف راجع به قریب الوقوع بودن آزادی برخی از احزاب، از جمله «حزب توده»، نشانگر این حقیقت است، که سیاست سرکوبگرانه رژیم از ایجاد گوناگون و بفرنجی برخورداری است، که هشیاری و بیداری جدی نیروهای مترقی و دمکراتیک را جلب می کند. برای رژیم احزاب «اپوزیسیون»، که در انتها مبلغ حفظ ج.ا. و ساختار ارتجاعی و قرون وسطانی «ولایت فقیه» زیر هر لوایی، حتی «مارکسیستی-انقلابی»، باشند، نه تنها هیچ خطری ندارد، بلکه این خاصیت را نیز دارد، که به نظام کنونی، که حتی به اعتراف سران آن دیگر مشروعیتی نزد مردم ندارد، قانونیت بخشیده و آمل و اهداف توده های زجر دیده و محروم را به قربانگاه ارتجاع حاکم می برد. «نامه مردم» شماره ۴۲۶، نقل از نامه مردم شماره ۴۴۰، ص ۷۷.

البته مقصود واقعی اینگونه جملات برای همه معلوم است و هدف، نه افشای حزب «پان ایرانیست»، بلکه این ادعای ساده لوحانه است، که گویا ج.ا. قصد آن دارد، که حزبی را بنام «حزب توده ایران» در چارچوب «فقط ج.ا. و ساختار ارتجاعی و قرون وسطانی ولایت فقیه»، ولی زیر لوای «مارکسیستی-انقلابی»، آزاد اعلام کند و بدین ترتیب «آمل و اهداف توده های زجر دیده و محروم را به قربانگاه ارتجاع» برد.

با توجه به اینکه هم اکنون در داخل کشور گروه ها و احزاب و سازمان های ملی و مذهبی دیگری، مثلاً نظیر «نهضت آزادی» وجود دارند، برای هر کس، که «نامه مردم» را می خواند، این سؤال مطرح می شود، که چگونه است که سران ج.ا. بجای اینکه فعلاً، اهداف «آزادی»، یا «توطئه» ادعایی «نامه مردم» را از همین «احزاب» شروع کنند، به یاد حزب توده ایران افتاده اند و می خواهند آزادی آن را، ولو زیر لوای «مارکسیستی-انقلابی»، برقرار کنند. و یا شاید پیش خود تصور کنند، که حتماً حزب توده ایران دارای ویژگی خاصی است و احتمالاً رهبری کنونی آن، چنان سیاست «خرمندانه ای» را در پیش گرفته است، که توانسته چند صد هزار نفر را در صفوف خود گردآورد و تمام جنبش و خلق را بدنبال خود بکشد، که سران ج.ا. این چنین دستپاچه شده و به تکاپو افتاده اند، که به هر قیمتی که هست، «رهبری» را از کف با کفایت او بریایند و به افراد «نالیق» و وابسته به خود واگذار نمایند.

اما کسانی که این چنین «با کفایت» و پاسدار «آمل و اهداف توده ها» هستند، چه می گویند و چه خواسته های «عظیم» را مطرح می کنند، که از طریق آن می توان آنها را از پاسداران «ارتجاع»، که ظاهراً مخالفین شعار «طرد ولایت فقیه» را تشکیل می دهند، تفکیک کرد. برای این منظور باز هم به «نامه مردم» مراجعه کنیم: «اصولی مانند آزادی کلیه زندانیان سیاسی، آزادی احزاب و سازمان های سیاسی و صنفی، انحلال ارگان ها سرکوبگر و لغو اصل «ولایت فقیه» از جمله مسائلی هستند، که می توانند راه را برای رسیدن به زمینه های گسترده تر همکاری باز کنند» («نامه مردم» شماره ۴۴۱ ص ۲).

برسر آزادی زندانیان سیاسی و احزاب و انحلال ارگان های سرکوبگر، که کسی با کسی اختلافی ندارد. بنابراین معلوم می شود، که دعوا بر سر «لغو» يك اصل در قانون اساسی است، که گویا بر سر آن صف «ارتجاع» و «آزادی» از یکدیگر مشخص می شود. ادعای حزب سازی و حمله به «راه توده» و مغشوش

کردن بحث ها و ... همه برای توجیه همین استدلال و شعار گمراه کننده است، که همچنان در آخر صفحه اول نشریه «نامه مردم»، انتشار می یابد.

اختلاف بر سر چیست؟ آیا «راه توده» با «لغو اصل ولایت فقیه» مخالف است؟ و آیا هر کس، که بگوید، لغو يك اصل در قانون اساسی نمی تواند شعار تعیین کننده سرنوشت يك جنبش باشد، پاسدار ارتجاع است و می خواهد «آمل و اهداف توده های محروم را به قربانگاه» برد؟

حزب توده ایران و اصل ولایت فقیه

رهبری حزب توده ایران، حتی در همان سال های پس از انقلاب و به هنگام رای دادن به قانون اساسی، اصل ولایت فقیه را متناسب با آرمان های انقلاب نمی دانست. بنظر ما، آنچه که در قانون اساسی بعنوان «ولایت فقیه» آمده بود، در واقع عبارت بود از جمع کردن کلیه ویژگی های آیت الله خمینی، هم به عنوان رهبر انقلاب، و هم به عنوان يك رهبر مذهبی، در يك بند از قانون. لذا صرفنظر از همه مسایل دیگر، گنجاندن اصلی، به این شکل در قانون اساسی، لاقول، کار خردمندانه نبود و به همین دلیل، ما نخستین حزب و تنها حزبی بودیم، که در همان زمان این اندیشه و پیش بینی درست را مطرح ساختیم، که اصل «ولایت فقیه» در دوران حیات آیت الله خمینی، با مسئله ای برخورد نخواهد کرد، اما سرنوشت آن در دوران پس از وی معلوم خواهد بود. در عین حال، رهبری حزب این واقعیت عینی و مستقل را در نظر می گرفت، که آیت الله خمینی، مانند هر «رهبر انقلاب»، بر فراز «قانون» قرار دارد. قانون تنها می تواند اختیارات وی را محدودتر کند و نه آنکه گسترش دهد و این محدودیت ها، در هر لحظه، به تصمیم شخص وی، می تواند برچیده شود. حزب به خوبی بر این واقعیت آگاهی داشت، که قدرت آیت الله «خمینی» از هیچ قانونی، جز قانون انقلاب، ناشی نمی شود و این قدرت، چه ما بخواهیم و چه نخواهیم و چه از آن خوشمان بیاید و چه خوشمان نیاید، وجود خواهد داشت. اما «جهتی»، که این قدرت به خود خواهد گرفت و اینکه به نفع کدام يك از طبقات و بر علیه کدام طبقات دیگر بکار خواهد افتاد، به عوامل مختلف و در تحلیل نهایی به سرنوشت مبارزه طبقات و اینکه چه طبقه ای حاکمیت را مدتها در دست خواهد گرفت، بستگی خواهد داشت. لذا ما با آگاهی بر این واقعیات و با در نظر گرفتن وجود اصول دمکراتیک و مترقی در قانون اساسی و با امید به آنکه بتوان مبارزه را در جهت تعمیق انقلاب و تقویت صف نیروهای دمکراتیک پیش برد، به درستی از قانون اساسی حمایت کردیم. البته رهبری کنونی حزب، یا هیچ يك از این مسایل را دقیقاً نمی داند، و یا اگر می داند، به روی خود نمی آورد و به نحو مضحکی بدنبال ریشه اصل ولایت فقیه در کتاب های آیت الله خمینی می گردد! در هر حال، تا آنجا که به اصل «ولایت فقیه» مربوط می شود، حزب ما همیشه با لغو آن موافق بوده است، ولی این خواست، که حتی هنگام دادن رای به قانون اساسی در سخت ترین شرایط از سوی رهبری حزب اعلام شد، و همچنان مطرح است، ارتباطی با غلط بودن شعار «طرد باد رژیم ولایت فقیه» (که مفهوم وسیع تری از لغو اصل ولایت فقیه را، تا سرنگونی ج.ا. دربر می گیرد) ندارد.

آیا «نامه مردم» این را نمی داند، که مخالفت با يك «شعار»، بعنوان شعار بازگو کننده يك مرحله از جنبش، که باید توسط وسیع ترین اقشار اجتماعی (نه فقط جمع محدودی از روشنفکران جامعه) درك شده و به مهمترین خواست اقتصادی-سیاسی توده مردم تبدیل شود، با مخالفت با خواستی، که می توان در صورت تحقق شعار تاکتیکی و مرحله ای جنبش، خود به خود تحقق یابد، تفاوت دارد؟ بنظر می رسد که نه. اگر می دانست، شاید چنین نمی نوشت: «همانطور که در مقابله با رژیم شاه مبارزه با «سلطنت» حلقه کلیدی را تشکیل می داد و مردم يك صدا سخن از رفتن سلطنت راندند، امروز نیز «ولایت فقیه» و مبارزه با آن، حلقه اساسی پیکار با رژیم استبدادی کنونی را تشکیل می دهد» (شماره ۴۴۰ ص ۲) نویسنده «نامه مردم» یا نمی داند و یا به صرف اوست، فعلاً خود را به ندانستن بزند و به یاد نیآورد، که اتفاقاً در زمان شاه، حزب ما، حزبی بود، که با شعار «سرنگون باد نظام سلطنتی» مخالف بود و شعار «جبهه واحد ضد دیکتاتوری» را مطرح می کرد و علیرغم همه فحش هایی، که از طرف ماوارء چپ داده شد، حاضر به عقب نشینی نگردید. این بدان معنا نبود، که ما با سرنگونی سلطنت مخالفیم، برعکس، حزب ما بیش از همه برای آن مبارزه می کرد، بلکه با «سرنگونی سلطنت»، بعنوان شعار جنبش، مخالف بودیم. چرا؟ زیرا پذیرش يك «خواست»، بعنوان شعار روز جنبش، با خود معنا و الزاماتی دارد، که در صورت نادرستی آن، می تواند به شدت به مبارزه انقلابی آسیب برساند. مثلاً وقتی «طرد باد رژیم ولایت فقیه» را شعار روز جنبش بدانیم، در آن صورت می شویم مانند «نامه مردم»، که مدام بدنبال «توطئه» است. يك روز

«نامه مردم» و آزادی

«نامه مردم» در شماره ۲۰ (۱۷ آبان ۷۲)، در مقاله‌ای تحت عنوان «آزادی در چارچوب رژیم ولایت فقیه» ممکن نیست، چنین می‌نویسند: اگر بخواهیم یک تقسیم‌بندی کلی کرده باشیم، می‌توان طیف نیروهای سیاسی کشور را به دو جریان عمده تقسیم کرد. آنان که خواستار «حفظ»، «اصلاح»، «رفرم» و یا «تصحیح» رژیم ولایت فقیه هستند و آنان، که معتقدند، در چارچوب رژیم ولایت فقیه اصلاحات امکان‌پذیر نیست. (همانجا ص ۲) «نامه مردم» می‌نویسد: «بیاد بیاوریم، که در شرایط اوجگیری انقلاب بهمن بود، که شاه پس از ۲۵ سال حکومت استبدادی، ناگهان «صدای انقلاب مردم» ایران را شنید و سخن از تشکیل شورای «سلطنت» و حتی اعطای دولت به مخالفان نسبتاً کم‌خطر کرد. امروز نیز اوضاع مشابهی در حال شکل‌گیری است» (همانجا ص ۲).

بدین ترتیب و به زعم نویسندگان «نامه مردم»، امروز اوضاع مشابهی با «شرایط اوجگیری انقلاب بهمن» در حال بوجود آمدن است و بنابراین کشف «نامه مردم»، رژیم می‌خواهد با اعطاء آزادی به طرفداران «اصلاح» و «رفرم» و «تصحیح» ولایت فقیه، از سرنگونی خود، یا لغو اصل ولایت فقیه، جلوگیری کند. نویسنده فراموش می‌کند، که اگر قرار آن است «آزادی» ادعایی «نامه مردم» در کار باشد، بوی آن نخست باید در داخل کشور و برای همان گروه‌های طرفدار «اصلاح» و «رفرم» به مشام برسد و با این حساب مثلاً گردانندگان نشریه «ایران فردا» و یاحقی سران نهضت آزادی، که در چارچوب قانون اساسی و واقعیت موجود ولایت فقیه فعالیت می‌کنند، جزو همان مخالفان «کم‌خطر» هستند و اکنون که ظاهراً شرایط مشابه با «اوجگیری» انقلاب بهمن بوجود آمده است، نان آنها دیگر حسابی باید در روغن باشد. اما ببینیم خود آنها چه نظری دارند: «ما عادت کرده‌ایم، از بیم آنکه مبادا در معرض تهمت قرار گیریم و یا انگیزه‌های افکار و آزادی سیاسی و مواضع اصلی خودمان را پنهان کنیم و آن را بصورت غیرمستقیم عرضه نماییم، وقتی نشریه‌ای نمی‌داند چند شماره آینده و حتی یک شماره آینده‌اش قابل چاپ خواهد بود...» (ایران فردا شماره ۱۲) و یا «تجربیات تاریخی نشان داده است، که هر زمان هرج و مرج و لجام گسیختگی در امور جامعه شدت پیدا می‌کند، آرزوی ظهور «دیکتاتور مصلح» در دل‌های ناآگاهان و ساده‌دلان جوانه می‌زند. رضاشاه از بیرون بر نظام و حکومت وارث انقلاب مشروطه تحمیل نشد، خود از کارگزاران حکومت بود و پیش از آن، توانایی خود را در سرکوب آزادی‌خواهان و نابودی نهضت جنگل و برقراری امنیت و حفظ نظام ثابت کرده بود. در واقع اکثر اعضای طبقه حاکم، علیرغم میل باطنی، از سر اضطراب و به خاطر حفظ نظام در برابر شورش‌ها و قیام‌های مردمی و فروپاشی کشور، ابزار و اهرم‌های قدرت را به وی تفویض کردند.» (نوشته دکتر «پیمان» در ایران فردا-نقل از «راه توده» شماره ۲۷ ص ۱۹).

این است آن «توطئه آزادی» و شرایط مشابه با «اوجگیری» انقلاب بهمن، که «نامه مردم» از آن سخن می‌گوید. آنها که در داخل کشور زندگی می‌کنند، می‌دانند، که ما در شرایط مشابه «اوجگیری انقلاب بهمن» قرار نداریم، در شرایط مشابه با شرایط ظهور «رضاخان» قرار داریم، که باید آخرین ارثیه‌های انقلاب و ته مانده آزادی‌های موجود را بالا بکشند و به همه چیز نقطه پایان بگذارند. شاید در خارج از کشور، هر تحلیل نادرست و هر نوع تخیل‌پروری ممکن باشد، اما اوضاع داخل کشور، اجازه چنین پرت و پلاکونی‌ها را نمی‌دهد. اما همه اینها را، که به «شرایط» مربوط می‌شود به کنار بگذاریم و بیاییم حکم «آزادی» در چارچوب قانون ولایت فقیه ممکن نیست» را، مستقل از شرایط، بررسی کنیم.

«نامه مردم» باید این اصل ابتدایی را بداند، که بود و نبود «آزادی» فقط به ولی فقیه، یا رژیم ولایت فقیه، بستگی ندارد، بلکه به نیرویی، که در مقابل او قرار گرفته است هم، بستگی دارد. وقتی بگوییم «آزادی» در چارچوب رژیم ولایت فقیه ممکن نیست، یعنی اینکه، یقین داشته باشیم، تحت هیچ شرایط و به هیچ عنوان، این احتمال وجود ندارد، که اوضاع و احوال پدید آید، که در آن، نیروهایی، که امروز از آزادی بی‌بهره‌اند، آن چنان از قدرت برخوردار شوند، که بتوانند آزادی‌ها را برای خود برقرار کنند و یا از آنچنان قدرتی برخوردار باشند، که بتوانند ولایت فقیه، یا اصل آن را، لغو کنند. «نامه مردم» از کجا به چنین یقینی رسیده است؟ و چگونه و بر چه اساسی چنین احتمالی را از پیش، بطور کلی منتفی می‌داند؟ خود این استدلال آیا به معنی ابدی تلقی کردن اصل «ولایت فقیه» و نقش کنونی «ولی فقیه» نیست؟ آیا این نوع استدلال به معنای ترویج ناامیدی در جنبش و روحیه منفی‌بافی و پاسیویسم نیست؟ خود این نحوه استدلال، آیا این واقعیت را در خودش ندارد، که حتی برای تحقق پیدا کردن همان شعار غلطی، که بدان چسبیده‌اند، توان و ابتکار عمل ندارند و روحیه بی‌عملی را بدین ترتیب ترویج می‌کنند. این نوع استدلال، نابآوری به پیکار

می‌گوید «آزادی» در چارچوب ولایت فقیه ممکن نیست، پس به جای اینکه در کنار هواداران آزادی قرار بگیریم و خواست آزادی را مطرح کنیم، باید نسبت به «توطئه» رژیم برای دادن «آزادی» هشدار دهیم. یک روز می‌گوید «آشتی ملی» در چارچوب ولایت فقیه ممکن نیست، پس، هر کس جان خود را به خطر اندازد و از ضرورت «آشتی ملی» سخن گوید، توطئه‌گر و وابسته به رژیم است. یک روز می‌گوید «مدالت اجتماعی» در رژیم ولایت فقیه ممکن نیست، پس به جای اینکه در مبارزه برای مدالت اجتماعی شرکت جویم، باید مبارزان مدالت اجتماعی را مسخره کنیم و پند و اندرزهای مفت و مجانی به آنها تحویل دهیم. خلاصه هیچ چیز در چارچوب ولایت فقیه ممکن نیست، تا لحظه‌ای، که این اصل از قانون اساسی حذف شود، یا رژیم «ولایت فقیه» برکنار گردد. در آن صورت ناگهان همه چیز ممکن می‌شود؛ حال به چه دلیل و روی چه حساب؟ معلوم نیست. برای آنکه سطح درک نویسندگان «نامه مردم» را از اوضاع و احوال کنونی کشور بیشتر بفهمیم و بدانیم، که پیگیری شعار «طرد باد رژیم ولایت فقیه»، که آن را از مردمک چشم هم عزیزتر می‌دارند و هر کس را، که با آن مخالف است، «پاسدار ارتجاع» معرفی می‌کنند، حزب ما را به کجا کشانده است، بی‌مورد نمی‌دانیم، که به یکی دو نمونه توجه بیشتری داشته باشیم.

«نامه مردم» و مسئله آشتی ملی

«نامه مردم» در شماره ۲۶ (۲۲ شهریور ۷۲) در مقاله‌ای تحت عنوان «آیا «آشتی ملی» در چارچوب ساختار «ولایت فقیه» امکان‌پذیر است؟» چنین می‌نویسد: «هاشمی رفسنجانی در مصاحبه با اطلاعات اعلام می‌کند، که «نگران ایرانیان خارج از کشور» است و سردبیر «سلام» در پاسخ به خوانندگان خود، که خواهان پایان «انحصار مذهبی» در ایران هستند، این پیشنهاد را «بجا و عملی» توصیف می‌کند.

نویسنده از همین و تنها همین دو جمله، چنین نتیجه می‌گیرد: «به گمان ما «نامه مردم» در مجموعه این سخنان و اظهار نظرها، یک محور عمده وجود دارد، که توجه به آن از اهمیت اساسی برخوردار است. مجموعه نظریات ابراز شده از سوی جناح‌های مختلف خواهان حفظ نظام کنونی، یعنی ساختار «ولایت فقیه» و یا به عبارت دیگر حفظ نظام ج.ا. است... پیشنهاد «آشتی ملی» از سوی برخی جناح‌های مذهبی، قبول ادامه حیات ج.ا. در مقابل به رسمیت شناخته شدن حق حیات نیروهای اپوزیسیون از سوی رژیم است.»

برای آنکه مسئله را کمی دقیق‌تر بررسی کنیم، بهتر است طرح خواست «آشتی ملی» را با دقت بیشتری دنبال کنیم. خواست «آشتی ملی» برای نخستین بار در تیرماه سال گذشته (۱۳۷۲) توسط روزنامه «سلام» در یکی از نامه‌های وارده و خطاب به «هاشمی رفسنجانی» مطرح گردید. بنا به نوشته «راه توده» (مرداد ماه ۷۲) نشریه «سلام» در نامه خود خطاب به رئیس جمهور، مسئله لزوم بازگشت آزادی‌ها را به جامعه مطرح کرد و نوشت «احزاب در چارچوب قانون اساسی کشور باید آزاد اعلام شوند». در این نامه از جمله گفته شد، که نخستین بحران کشور، همانا بحران سیاسی است و تنها با حل این بحران می‌توان بحران اقتصادی، فرهنگی و ... کشور را حل کرد و این ممکن نیست، مگر با سهم کردن مردم در سرنوشت کشور، که این نیز تنها با آزادی‌ها ممکن می‌شود (همانجا).

البته «هاشمی رفسنجانی» انصافاً از این نامه «استقبال» شایانی کرد و هنوز چند هفته‌ای از انتشار آن نگذشته بود، که سردبیر روزنامه «سلام» بطور راهزانه در وسط خیابان دستگیر گردید و مدیر مسئول روزنامه نیز به بهانه‌ای دیگر به محاکمه در دادگاه ویژه روحانیت کشانده شد. حال با این اوصاف، از جمله بی‌محتوای هاشمی رفسنجانی، که «نگران ایرانیان خارج از کشور» است و در واقع هدف آن فریب دادن نیروهای اپوزیسیون است، نتیجه‌ای بدین بزرگی گرفتن، که گویا او «آشتی ملی» را مطرح می‌کند، در خدمت چه هدفی، جز پوشاندن ماهیت واقعی داوردسته‌های راستگرایان در ج.ا. و ست و سوی خطرناک تحولات کنونی کشور نمی‌تواند قرار داشته باشد؟

این است نتیجه شعار به اصطلاح انقلابی «طرد ولایت فقیه». توطئه قتل عام نیروهای ضد امپریالیست و برقراری اختناق هر چه بیشتر تدارک دیده شود و جامعه را به ست. آن می‌برند، که دیگر کسی جرأت آن را نداشته باشد، که کله‌ای علیه امپریالیسم و وابستگی به مستورق بین‌المللی پول سخن بگوید و «نامه مردم» به جای افشای این جریان، به استناد چند کلمه بی‌معنی و تفسیر بی‌معناتر از آن، مدعی است که او خواهان «آشتی ملی» است.

اما این همه داستان نیست.

دبیر کل «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» در تهران:

احزاب سیاسی باید وارد صحنه شوند

«سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» در ماه‌های اخیر فعالیت رسمی و علنی خود را در ایران از سر گرفته است. این سازمان یک نشریه خبری-تفسیری، تحت عنوان ارگان مرکزی سازمان منتشر می‌کند، که «عصر ما» نام دارد. این نشریه هر ۱۵ روز یکبار منتشر می‌شود. دبیر کل سازمان مذکور، مهندس «محمد سلامتی» است، که در دولت رجایی و مهرحسین موسوی حضور داشته است. «محمد سلامتی»، که از جمله زندانیان سیاسی-مذهبی دوران سلطنت پهلوی دوم محسوب می‌شود، در سه شماره نخست «عصر ما» نقطه نظرهای خود و سازمان مذکور را در مصاحبه‌ای مفصل تشریح کرده است. وی در این مصاحبه، دلائل حضور جدید سازمان مذکور را در صحنه سیاسی کشور، ترکیب کادر رهبری سازمان و دلائل انحلال سازمان در سال‌های نخست پیروزی انقلاب، را تشریح کرده و به سؤالات مربوط به اختیارات ولی فقیه، لزوم آزادی احزاب در جامعه و مشکلات موجود بر سر راه آنها و ... پاسخ گفته است. «راه توده»، قسمت‌های مهم این مصاحبه مشروح را برای آگاهی خوانندگان خود از رویدادهای سیاسی داخل، کشور چاپ می‌کند.

در دنیای کنونی به دلیل ضرورت مشارکت اقشار مختلف مردم در تعیین سرنوشت خویش، جمعیت‌ها، احزاب و بطور کلی تشکلات سیاسی و اجتماعی از عوامل حفظ امنیت و حاکمیت ملی کشورها بشمار می‌روند. دیگر سخن نیست، که جوامع همچون گذشته توسط فردی بعنوان رئیس قبیله یا سلطان، آنها را با اختیارات مطلق، هدایت را دارا گردد. پیچیدگی مسائل اجتماعی از یکسو و به رسمیت شناخته شدن حقوق جدیدی برای مردم از سوی دیگر، این الزام را ایجاد کرده است. لذا سهم و شریک شدن اقشار مختلف مردم در

سخنی با همه توده‌ای‌ها (بقیه)

سیاسی-اجتماعی را درخود ندارد؟ حزب ما، پیوسته از هر روزه‌ای برای هدایت جنبش در جهت اهداف مرحله‌ای استفاده کرده است، این شیوه تفکر و عمل در مندرجات «نامه مردم» وجود دارد؟ پاسخ دقیق به همه این سؤالات، در واقع می‌تواند نشان دهد، که دلیل پافشاری بر شعار غلط، برخاسته از نگرش غلط و پایه‌های سست تحلیل اوضاع ایران است. ماهیت «توطئه‌های اکتشانی» «نامه مردم» گویای آن راهی است، که رهبری حزب ما می‌رود و توده‌ای‌ها را می‌خواهد بدنبال خود بکشاند. مسئله اصلی اینجاست، که «نامه مردم» نمی‌بیند و نمی‌خواهد ببیند، که صف واقعی مبارزه، صف طرفداران شمار طرد «ولایت فقیه» در برابر مخالفان این شعار نیست، بلکه صف همه اقشار و طبقات خلق (کارگران، کشاورزان و کلیه اقشار میانی و سرمایه‌داری ملی) در برابر سرمایه‌داری بزرگ وابسته، صف‌بندی واقعی است. صف نیروهای ضد امپریالیست و ترقیخواه در برابر امپریالیسم و وابستگان داخلی آنست. ماهیت «ولی فقیه» و یا وجود اصل ولایت فقیه، دولت، مجلس، رئیس دولت و خلاصه همه و همه در این چارچوب قابل تحلیل است و بود و نبوده‌شان هم به نتیجه این پیکار بستگی دارد. آنها که در شرایط شدیدترین فشار در داخل کشور، از قانون اساسی دفاع می‌کنند، «کم خطر» و «مصالحه‌کار» نیستند، بلکه برای حفظ آخرین دست‌آورد انقلاب در برابر یورش امپریالیسم و ارتجاع می‌جنگند. سلطنت‌طلبانی، که در خارج از کشور برای دور کردن مردم مذهبی از سیاست می‌کوشند و اتفاقاً شمارشان با شمار «نامه مردم» در جدائی مذهب از سیاست (در جامعه مذهبی ایران) یکسان شده است، «انقلابی» و «سازش‌ناپذیر» نیستند، بلکه پیروزی طبقه خود را در شرایط کنونی، به طرح آن وابسته می‌بینند. سؤال این است، که «نامه مردم» (و نه همه توده‌ای‌ها) سرنوشت خود را به کدام جبهه پیوند خواهد زد؟

اداره کشور، به عنوان یک اصل مسلم در قوانین اساسی تقریباً همه کشورها، پذیرفته شده است. تشکلات سیاسی، یکی از اشکال مشارکت مردم در امور سیاسی است. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز در اصل ۲۶، این حقوق را بطور کامل به رسمیت شناخته و برآن تصریح کرده است. خلاصه آنکه در عصر حاضر، که اصل بر مشارکت مردم است، وجود احزاب سیاسی، نه تنها طبیعی بوده، بلکه ضروری به شمار می‌رود و فقدان آن در هر کشوری تعجب‌آور و سؤال برانگیز است. بدیهی است، کسانی که در قبال مسائل و مشکلات جامعه احساس مسئولیت کرده و در عین حال به این حقیقت نیز واقفند، که برای حل معضلات مزبور، تلاش فردی راه‌گشا نخواهد بود، چاره‌ای جز ایجاد تشکلات سیاسی و یا پیوستن به احزاب موجود، ندارند. من و دوستانم نیز براساس همین احساس مسئولیت و درک این حقیقت، اقدام به ایجاد سازمان سیاسی جدید کردیم. البته این یک احساس و اعتقاد قدیمی و ریشه‌دار است. حتی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی نیز اکثر دوستان ما در سازمان‌های سیاسی-نظامی فعالیت داشتند و به همین دلیل نیز بلافاصله پس از پیروزی انقلاب با **وحدت هفت گروه** اسلامی، که در زمان طاغوت فعالیت می‌کردند، به تشکیل «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» اقدام کردیم، که به دلایلی، پس از مدتی، ناخواسته مجبور به جدایی از آن شدیم.

احساس مسئولیت اجتماعی از یکطرف و وجود ناپسمانی‌هایی از قبیل فقدان استراتژی و خط فکری منسجم برای حل معضلات جامعه، عدم وجود جو مناسب برخورد آراء و عقاید، نبود تشکلات لازم برای ساختن کادرهای مورد نیاز انقلاب، وجود باندها و گروه‌های بی‌نام و نشان و برخورد افراد با یکدیگر، بجای تعاملی افکار، بی‌تفاوتی نسبی در جامعه و حتی در بین نیروهای حزب‌الله، رشد فزاینده سیاست‌گریزی و سردرگمی جوانان و روشنفکران مسلمان و انقلابی، و بالاخره ایجاد گرایش‌های استبدادی از دیگر سو، من و دوستانم را به طور جدی به فکر تاسیس یک تشکل سیاسی انداخت. بدیهی است، حالت مطلوب و ایده‌آل زمانی است، که احزاب و گروه‌های متعدد با خط‌مشی‌های مشخص در جامعه فعالیت داشته باشد و با عرضه دیدگاه‌های خود، رشد و تکامل جامعه را تضمین کنند. مایه سهم خود این گام را برداشته‌ایم.

عصر ما: غالباً می‌پرسند چه ارتباطی بین «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی»، که در اوایل سال ۱۳۵۸ اعلام موجودیت نمود و در سال ۶۴ منحل گردید، با سازمان جدید وجود دارد؟ لطفاً در این باره مختصراً توضیح دهید.

* موسسین سازمان فعلی، همه در زمره پایه‌گذاران و مسئولین «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» نیز بودند. این افراد عمدتاً جزء جناحی هستند، که در سال ۶۱ از سازمان سابق‌الذکر کناره گرفتند.

علت اصلی کناره‌گیری ما، شدت یافتن اختلاف نظرهای موجود در سازمان مزبور بود. بروز اختلاف نظرهای مزبور، به دلایلی چند، اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسید. اولاً سازمان از ۷ گروهی تشکیل شد، که عموماً پیش از پیروزی انقلاب با یکدیگر ارتباط تشکیلاتی نداشتند. بدنبال پذیرش مسئولیت‌های اجرایی توسط برخی از اعضاء و طرح مسئله اصلاحات ارضی، تشکیل ستاد بسیج اقتصادی و سهمیه‌بندی کالاها و کنترل توزیع توسط ستاد مزبور، ایجاد تعاونی‌ها و غیره در دولت شهید رجایی و نقش فعال وزرای عضو سازمان در این اقدامات، اختلافات و درگیری‌های درون تشکیلاتی شکل جدی‌تری به خود گرفت. اختلافات درونی سازمان بعدها در حزب جمهوری اسلامی و پس از آن در مجلس و در نهایت در کل جامعه ظهور کرد و موجب پدید آمدن دو جناح موسوم به «چپ» و «راست» در طیف طرفداران انقلاب گردید.

عصر ما: خوانندگان ما مایلند بدانند چه تفاوت‌های بین سازمان فعلی و سازمان سابق وجود دارد؟

* سازمان قبلی به دلیل ضرورت‌های زمان، نیمه مخفی و نیمه علنی بود. در حال حاضر نیازی به داشتن سازمان نیمه مخفی-نیمه علنی احساس نمی‌شود، لذا فعالیت‌های سازمان کاملاً علنی است. سازمان کنونی تشکیلاتی صرفاً سیاسی عقیدتی است. تفاوت دیگری، که از نظر خود ما بسیار مهم است، این است، که سازمان فعلی به دلیل ترکیب اعضاء، که عمدتاً از یک جناح سازمان قبل بوده‌اند، یک دست‌تر و دارای انسجام فکری و سیاسی بیشتری می‌باشند.

عصر ما: معمولاً احزاب همزمان با اعلام موجودیت، مواضع خود را درباره مسائل گوناگون داخلی و خارجی اعلام می‌کنند. چرا سازمان تا بحال چنین کاری را صورت نداده است؟

* پس از بحث‌های فراوان، سال گذشته تدوین بخش عمده‌ای از مواضع سازمان پیرامون موضوعات «سیاست داخلی»، «سیاست خارجی»، و سیاست‌های فرهنگی و اجتماعی پایان پذیرفت و به صورت پیش‌نویس در سطحی محدود در اختیار عده‌ای از صاحب‌نظران گذاشته شد، تا از نظرات آنان نیز

بهره بگیریم. هم اکنون، با توجه به نظریات و پیشنهاد های اصلاحی، در حال تدوین نهایی مواضع، برای انتشار علنی آنها، هستیم. پیش نویس مواضع اقتصادی نیز در دست تهیه و تدوین است.

عصر ما: با توجه به سرنوشت سازمان قبلی، پیش بینی هایی کرده اید، تا مجدداً به همان سرنوشت دچار نشوید؟

* اصولاً شکست احزاب و تشکلات سیاسی در شرایط خاص، نباید تلقی جنبه های مثبت آنها و هم چنین عدم ضرورت و یا عدم امکان ایجاد تشکلات قابل قبول سیاسی تلقی گردد. «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی»، علیرغم نقاط ضعفی که داشت، در عرصه های سیاسی، تبلیغاتی و نظامی خدمات بسیار ارزشمندی به انقلاب و نظام نوپای جمهوری اسلامی ایران کرد و انحلال آن نیز، به دلیل فقدان انسجام فکری و وجود اشتراک کافی بین گروه های تشکیل دهنده و اعضا، یک سرنوشت محترم و طبیعی بود. بنابراین، سرنوشت سازمان سابق نمی تواند ما را از ایجاد یک سازمان جدید باز دارد. لیکن تجربه آن سازمان موجب گشت، در تشکیل سازمان فعلی بر اشتراکات فکری و تدوین مواضع تاکید ویژه ای داشته باشیم.

عصر ما: برخی معتقدند، تعدد احزاب و وجود دیدگاه ها و اهداف سیاسی متعدد و بعضاً متعارض، به وحدت جامعه لطمه می زند. نظر شما در این باره چیست؟

* چه احزاب و گروه ها در جامعه حضور داشته باشند و چه نداشته باشند، به هر حال در جامعه اختلاف نظر وجود خواهد داشت. مهم، وجود اختلاف نیست، بلکه آنچه اهمیت دارد، نحوه مواجهه صاحبان اندیشه و نظر با یکدیگر می باشد. اگر احزاب و گروه های سیاسی رسماً در جامعه فعال باشند، می توان به نقد آراء و تضارب افکار و در نتیجه بررسی همه جانبه مسائل و مشکلات و کشف راه حل های مناسب امیدوار بود. در صورت فقدان احزاب، بدلیل نبود زمینه های مشارکت و نظارت عمومی، اختلافات در سطوح پنهان جامعه همچنان باقی می ماند، و قدرت باندهای پنهان، تعیین کننده سیاست های و تصمیمات خواهند بود، نه تضارب افکار و تعاطی آراء. احزاب متعددی، که اصل نظام را پذیرفته و حاضر به فعالیت در چهارچوب قانون اساسی باشند، هرگز به وحدت و همگرایی جامعه لطمه نمی زنند.

عصر ما: اما به نظر آمده ای، این پاسخ در مورد نظام های عادی و متعارف، ممکن است صحیح باشد، ولی در نظامی همچون نظام ایران، با وجود ولی فقیه، نیازی به احزاب نمی باشد. نظر سازمان چیست؟

* این سؤال حاکی از تصور تداخل نقش و کارکرد احزاب و گروه های سیاسی با وظایف رهبری و ولی فقیه است. بر اساس چنین تلقی ای می توان گفت، که دولت و مجلس و ... هم، با وجود ولایت فقیه، موضوعیت ندارند. وظایف رهبری و احزاب در مقوله جداگانه هستند و بهمین علت قانون اساسی، ضمن پذیرش اصل ولایت فقیه، بر تشکیل احزاب و گروه ها تاکید کرده است. در زمان امام (ره) نیز هم حزب و سازمان وجود داشت و تحزب سالم مورد تایید امام بود. مقام رهبری نیز علاوه بر اینکه زمانی خود در رأس یک حزب قرار داشتند، بارها بر فعالیت سیاسی و ضرورت فعالیت تشکلات سیاسی، تاکید کرده اند. بنابراین روشن است، که نظر این عده، نه مبنای اعتقادی دارد و نه آنکه بر نظر یا مشی رهبران نظام، مبتنی است. اساساً قرار نیست در جامعه ما ولی فقیه به جای همه فکر کند و در زمینه های مختلف راه حل ارائه کند. لازمه چنین اعتقادی آنست، که نهادهای قانونی (دولتی و غیردولتی) هیچگاه فعال نشوند. زیرا در صورت فعال شدن، عرصه را بر ولی فقیه تنگ می کنند. این نتیجه ایست، که حتی صاحبان عقیده مذکور نیز بدان رضایت نخواهند داد.

عصر ما: بنظر می آید یک نوع بدبینی در بین مردم علاقمند به فعالیت های سیاسی، خصوصاً برخی از روشنفکرانشان، نسبت به تحزب وجود دارد، هل آن را چه می دانید؟

* متأسفانه چنین بدبینی هایی وجود دارد و ریشه دار هم هست. اکنون تا حدود زیادی ذهنیت مزبور تعدیل شده و بسیاری از افراد، که در گذشته نظر منفی نسبت به تحزب داشتند، تغییر عقیده داده و بر ضرورت ایجاد تشکلات سیاسی تاکید می کنند. متأسفانه در بین برخی از اقشار و حتی بعضی از مسئولین تلاش و گرایش به غیرسیاسی کردن جامعه وجود دارد، اقشار و یا مسئولینی، که سیاسی شدن و حضور آگاهانه و فعال (نه غیرآگاهانه و منفعل) مردم را با منافع یا حاکمیت خود در تعارض می بینند. این گرایشات سبب شده فعالیت سیاسی و حزبی، مترادف منفعت طلبی، حقه بازی، بی توجهی به منافع ملی و مصالح کشور و در یک کلام، ضد ارزش تبلیغ شده و عدم وابستگی

به احزاب و حتی جناح های سیاسی، نوعی افتخار، تقدس، تقوی و در یک کلام، ارزش، معرفی شود. اگر دقت کرده باشید، بسیاری از افراد و حتی برخی از مسئولین برای جلب اعتماد، خود را غیرسیاسی و غیرحزبی معرفی می کنند! برای مثال در بسیاری از گزینش ها، از وابستگی داوطلبان خدمت به احزاب و جریان های سیاسی سؤال می شود، چنانچه منظور از طرح سؤال مزبور، کشف وابستگی فرد به احزاب غیرقانونی باشد، داوطلب وابسته به چنین دسته جاتی، قطعاً طفره خواهد رفت. شناخت عضویت یا تعلق وی به یکی از احزاب یا تشکلات سیاسی قانونی نیز، چه ضرورتی می تواند داشته باشد و چرا باید در گزینش افراد نقش داشته باشد؟

وجود باندهای مختلف، آنهم به شکل گسترده، به جای احزاب و ترویج باندهای از سوی برخی گروه ها و مسئولین، افراد را به ایجاد تشکلات سیاسی و یا پیوستن به احزاب موجود ترغیب نمی کند. خصوصاً با توجه به ویژگی های باندها، که اولاً نیازی به تدوین مبانی عقیدتی و مواضع مدون سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی ندارند و طبعاً در قبال جامعه و مردم نیز پاسخگو نبوده و احساس مسئولیتی ندارند. و ثانیاً به راحتی در تقسیم قدرت و اشغال مناصب فعال هستند، بدون آنکه اعضای آنها، مشکلات پیش گفته عضویت در احزاب سیاسی را داشته باشند.

شیوه نامناسب مواجهه با گروه ها و احزاب و حتی افرادی، که به اصل انقلاب، نظام، و قانون اساسی معتقد، اما نسبت برخی از عملکردها انتقاد دارند، ضمن اینکه دلسردی و بی تفاوتی نسبت به سرنوشت میهن اسلامی به همراه دارد، به طریق اولی، گرایش به تحزب را نیز تضعیف خواهد کرد.

در مجموع، رکود فعالیت های حزبی و سیاسی نقطه ضعف بزرگی برای نظام اسلامی، انقلابی و مردمی، محسوب می شود. این روند سبب خواهد شد، که ضمن عدم بهره گیری از مزایای تشکلات، کاستی ها و نارسانائی های مهمی نیز دامنگیر کشور و جامعه گردد.

عصر ما: برخی معتقدند نوعی تناقض و تعارض بین آزادی فردی و ضرورت های حزب وجود دارد و همواره آزادی فردی در پیش پا و به نفع مصالح حزب، قربانی شده است. نظر شما چیست؟

* من و دوستانم به طور مطلق با این فرض موافق نیستیم، هر چند که وجود چنین پدیده ای را در برخی از احزاب منکر نیستیم. این امر به عوامل مختلف، از جمله ایدئولوژی و ساختار تشکلاتی احزاب، انتظارات متقابل حزب از افراد و اعضا و ... بستگی دارد. آنچه مورد تایید است، پذیرش نوعی محدودیت، به عنوان لازمه هرکار جمعی است. این اصل پذیرفته شده ای است، که برای بقاء جمع، مادام که فردی عضویت آن را داوطلبانه پذیرفته باشد، می بایست به اجرای نظر اکثریت در چارچوب و توافق های قبلی کردن نهد، هر چند حق بیان عقیده و حتی حق درخواست بررسی و ارزیابی مجدد دیدگاه اکثریت، برای وی، محفوظ باشد. این محدودیت ها برای کلیه افرادی، که کار جمعی و سیاسی و حتی اجرایی می کنند، وجود دارد.

براین اساس، محدودیت را بطور کلی نمی توان از بین برد، اما برای تعدیل آن در احزاب، بعضی اقدامات موثر وجود دارد:

- دموکراتیزه کردن روند تصمیم گیری، در تشکلات سیاسی.
- توسعه محدوده آزادی های نظری و عملی افراد و به رسمیت شناختن حق انتقاد برای تک تک اعضا و امکان طرح نقطه نظرات آنها در سطح مختلف تشکلاتی.

- پذیرش آزادی کامل افراد در پیوستن به تشکلات و یا ترک آن.
- نفی هرگونه محدودیت برای اعضا در برقراری گفتگو با سایر صاحب نظران خارج از تشکلات، ولو مخالف با حزب و یا سازمان ذیربط.
- عدم مداخله حزب در مسائل، موارد و موضوعاتی، که لازمه کار جمعی به شمار نمی روند.

عصر ما: برخی عضویت در احزاب را مغایر فعالیت در دستگاه های اجرایی کشور می دانند. نظر شما چیست؟

* طرز تلقی مزبور از این تفکر ناشی می شود، که دولت ها همواره منافع ملی را مد نظر دارند، اما احزاب و گروه ها صرفاً مصالح و منافع حزب و گروه خود را تعقیب می نمایند. در حالی که در جوامعی، که فعالیت و رقابت احزاب و گروه ها به شکل قانونمندی صورت می پذیرد، به ویژه قوای مقتنه و مجریه توسط احزابی اداره می شوند، که طبعاً دیدگاه خاصی نسبت به مصالح و منافع کشور دارند و به این ترتیب دولت و احزاب در پدیده و امر متعلق به در حوزه «عمومی» و «خصوصی» تلقی نمی شوند. بدیهی است، که در نهایت، این مردم هستند، که در هر مقطع زمانی تصمیم می گیرند، که سکانداری و مسئولیت

پس از انقلاب نشریه «امت» را منتشر ساخت. دکتر «پیمان» در نشریه «امت» فاصله خود را از مذهبیین ارتجاعی، اسلام طرفدار بازار و سرمایه داری حفظ کرد و با پیگیری مواضع ضد امپریالیستی، عدالت خواهانه و آزادی طلبانه به استوارترین سازمان سیاسی-عقیدتی تبدیل شد. در سال ۶۰ دکتر «پیمان» نشریه «امت» را بدنبال شرایط دشواری، که برای فعالیت سیاسی در کشور بوجود آمده بود، تعطیل کرد. سازمان سیاسی «جاما»، به رهبری دکتر «سامی»، بیشترین نزدیکی را با نشریه و تشکیلات «امت» داشت و در واقع «امت» و «جاما» بعنوان دو سازمان سیاسی-مذهبی با یکدیگر در یک جبهه قرارداشتند و هرگز حاضر نشدند، تسلیم (ماجراجویی‌های) سازمان مجاهدین خلق شوند.

دکتر «سامی»، چند سال پیش، در مطب خود بدست يك قاتل حرفه‌ای و با ضربه چاقو کشته شد. قاتل گویا بعدها در جنوب ایران خود را کشت؟! و در نتیجه پیگیری قتل ویا ترور جنایتکارانه دکتر «سامی»، خانه یافت! مکان بر این عقیده‌اند، که دکتر سامی قربانی طرح ترور سازمان های تروریستی دولتی شد.

جمهوری اسلامی و ایرانیان مقیم آلمان و هلند

در کشور هلند، برخی محدودیت‌های دولتی شامل پناهجویان ایرانی در این کشور شده است. در کشور آلمان نیز از مدتی پیش پذیرش ایرانیان، بعنوان پناهندگان سیاسی، با تحقیق و وسواس بیشتری همراه شده است. در هر دو کشور هلند و آلمان سفارتخانه‌های جمهوری اسلامی با مقامات این کشور برخی ارتباط‌ها را در زمینه پناهنده‌پذیری و حتی تأیید دلائل متقاضیان پناهندگی و یا رد این دلائل، برقرار کرده‌اند. در آلمان، سفارت جمهوری اسلامی در این زمینه رسماً به دولت آلمان نامه نوشته است و در کشور هلند نیز موارد مشابه گزارش شده است.

بصورت همزمان، خبرگزاری جمهوری اسلامی نیز اخباری را اخیراً در ارتباط با بازگشت بدون مزاحمت ایرانیان مقیم آلمان و هلند مخابره کرده است و در این زمینه مسئله خدمات کنسولی (صدور گذرنامه ایرانی و ...) را متذکر شده است.

همین خبرگزاری، اخیراً گزارش داده است، که در طول سال جاری ۲ هزار نفر از ایرانیان مقیم آلمان، با استفاده از خدمات کنسولی به ایران بازگشته‌اند و یا به ایران سفر کرده و به آلمان بازگشته‌اند. خبرگزاری جمهوری اسلامی، اقامت این دسته از ایرانیان را در آلمان تاویل شخصی، تحصیل و یا کارهای شخصی اعلام داشته و ذکر از موانع سیاسی نکرده است. خبرگزاری مذکور، به نقل از وزارت دادگستری هلند و سفارت جمهوری اسلامی در این کشور، اطلاع داده است، که گویا در ایران امنیت برقرار است و به همین جهت، در طول ۴ سال گذشته، بسیاری از ایرانیان مقیم هلند به ایران سفر کرده و یا بازگشته‌اند. خبرگزاری جمهوری اسلامی انگیزه و دلیل اقامت و بازگشت مجدد به هلند کسانی را، که به ایران سفر کرده‌اند، دلیل و انگیزه‌ای غیرسیاسی و شخصی اعلام داشته است.

مرگ فرماندهان نیروی هوایی

فرمانده نیروی هوایی و چند تن دیگر از افسران ارشد این نیرو در سقوط هواپیمای حامل آنها در فرودگاه اصفهان کشته شدند. علت این سقوط نقص فنی هواپیمای ذکر شده است. سرتیپ «ستاری»، فرمانده نیروی هوایی، از جمله افسران با سابقه در جمهوری اسلامی بود، که در جریان جنگ با عراق مدارج ترقی را، تا مقام فرماندهی این نیرو، طی کرده بود. معمولاً در مقررات نظامی، پرواز فرماندهان يك نیرو و یا فرماندهان قوای مختلف نظامی در يك هواپیمای یا اتومبیل و یا هر وسیله نقلیه دیگر، مرسوم نیست و به همین جهت نخستین سئوالی، که در ارتباط با کشته شدن فرماندهان نیروی هوایی در سقوط هواپیمای مطرح شد، همین نکته بود. دومین نکته، که معمولاً در اینگونه حوادث، به حدس و گمان درباره آن می‌پردازند، همانا حذف عده‌ای فرمانده، یا مقام دولتی و یا هر مقام حساس دیگری است، که خود به خود موجب ایجاد جابجایی‌ها در مقامات مختلف و برخی جاسازی‌های جدید می‌شود.

و هدایت نهادهای ملی را در اختیار کدام حزب و جریان قرار دهند. بنابراین، نه تنها مفایرتی بین عضویت در احزاب با فعالیت در دستگاه‌های دولتی احساس نمی‌شود، بلکه اصولاً همین احزاب و گروه‌ها به نمایندگی از سوی مردم، دولت را اداره می‌کنند. بنابراین، چنین سئوالی در جوامعی نظیر جامعه ما، که نظام حزبی به طور کامل اجراء نشده و فعالیت سیاسی تشکیلاتی رونق ندارد، پیش می‌آید. می‌بینید، آنچه موجب طرح سئوال مذکور می‌شود، نقصی است که در جامعه ما وجود دارد و باید این نقص برطرف شود. اگر نظام پارلمانی و حزبی را پذیرفته‌ایم، که طبق قانون اساسی چنین است، پس باید لوازم آن را نیز بپذیریم.

از سوی دیگر، اگر به حساب ظاهری، دولتی به هیچ حزب و جناحی وابسته نباشد، که البته در عمل چنین اتفاقی رخ نداده و نخواهد داد، این امر بیش از آنکه نشانه استقلال و قدرت حکومتی باشد، نشاندهنده ضعف، بیساری و عدم وجود دموکراسی در جامعه بوده و همچنین مبین به رسمیت نشناختن حقوق افراد، به ویژه حقوق اساسی آنها خواهد بود.

عصرما: آیا سازمان به خصوص در زمینه مسائل اسلامی و عقیدتی، رابطه خاصی با علماء و روحانیون برقرار کرده است؟

* اگر منظور شما از رابطه خاص، این باشد، که مثلاً مانند گذشته نماینده‌ای از سوی امام راحل در سازمان داشته باشیم، باید عرض کنم، که ما بنا نداریم طبق روش سابق عمل کنیم. اما اگر این جنبه مسئله مورد توجه نباشد، باید بگویم، که سازمان با بسیاری از روحانیون هم‌فکر و هم‌موضع ارتباط دارد و با آنها تبادل افکار می‌کند. لازم به توضیح نیست، که سازمان از عضویت روحانیون در سازمان استقبال می‌کند و ما علاقمندیم، که همواره از نظرات علماء استفاده کنیم.

عصرما: چه رابطه‌ای با سایر تشکلهای سیاسی دارید؟ آیا قاتل به گسترش گفتگو مابین این احزاب و جریان‌ها می‌باشید؟

* متأسفانه در حال حاضر تشکلهای سیاسی قانونی چندانی در سطح کشور وجود ندارد. عده تشکلهای موجود، صنفی-سیاسی و یا فرهنگی-سیاسی می‌باشند، که البته ما با گروه‌های هم‌فکر ارتباط فعال داشته و از آن به منظور تبادل نظر و احیاناً همکاری‌های سیاسی استفاده می‌کنیم. به نظر ما، گفتگو و تعاملی افکار بین کلیه احزاب و جریانات سیاسی، که به اصل نظام معتقدند، ضروری است. زیرا می‌تواند به تعمیق بیشتر دیدگاه‌ها و مالا مشارکت و همکاری گسترده‌تر اقشار مختلف مردم برای حل مشکلات و تحقق وحدت ملی، کمک کند. البته ما امیدواریم احزاب و گروه‌های سیاسی بیشتری در کشور تشکیل شوند - به جای گسترش باندها-، تا از طریق تضارب افکار، هم جامعه از نظر سیاسی به رشد بیشتری برسد و هم مشارکت مردم در سرنوشت خویش، بیش از پیش گسترش و تعمیق یابد.

عصرما: به عنوان آخرین سئوال، بفرمایید راجع به قانون احزاب چه نظری دارید؟

* این قانون در سال ۱۳۶۰ و در اوج فعالیت‌های ضد انقلابی گروه‌های مخالف انقلاب و نظام به تصویب رسید. بدیهی است شرایط آن روز، با اوضاع و احوال کنونی، تفاوت زیادی دارد. لذا به نظر می‌رسد، قانون مزبور، برای پاسخگویی به نیازهای فعلی جامعه، دارای نواقص و کسودهایی است، که باید اصلاح شود. البته تغییرات باید به گونه‌ای صورت پذیرد، که ایجاد تشکلهای احزاب را سهل‌تر و انجام فعالیت حزبی را امکان‌پذیرتر کند و حتی در آن تدابیری اندیشیده شود، تا هر چه بیشتر مشارکت احزاب را در ساختار سیاسی کشور، رسمیت بخشد.

دکتر «پیمان» خواهان اجازه انتشار نشریه است

دکتر «حبیب‌الله پیمان»، مؤسس سازمان سیاسی «امت»، با انتشار اعلامیه‌ای، که آنرا در اختیار کلیه نشریات داخل ایران گذاشت، اطلاع داد، که وزارت ارشاد با صدور اجازه‌نامه‌ای، که وی برای انتشار يك نشریه در ایران از این وزارتخانه خواهان آن شده بود، موافقت نکرده است. دکتر «پیمان» در نامه خود متذکر می‌شود، که مسئولین وزارت ارشاد شفاها و پس از مدتی معطل و این دست و آن دست کردن، به او اطلاع داده‌اند، که چون خط فکری او و برداشتی، که از اسلام دارد، با خط فکری حاکم در جمهوری اسلامی نمی‌خواند، به او اجازه انتشار نشریه نمی‌دهند.

دکتر «پیمان»، که از مبارزان مذهبی پیش از انقلاب محسوب می‌شود،

سوسیالیست های پیروز در انتخابات پارلمانی:

بلغارستان را بار دیگر

خواهیم ساخت!

۱. البرز (صوفیه-بلغارستان)

سومین انتخابات پارلمانی در بلغارستان روز هجدهم دسامبر ۱۹۹۴ برگزار شد. در نخستین انتخابات (ژوئن سال ۱۹۹۰) حزب سوسیالیست (حزب کمونیست سابق) با بیش از ۵۲ درصد آرای مردم پیروز شد، ولی توانست در برابر موج عظیم مخالفت های داخلی و خارجی مقاومت کند و مجبور شد قدرت را به یک دولت ظاهراً بیطرف واگذار کند. این حزب در دومین انتخابات عمومی کشور (اکتبر ۱۹۹۱) با تفاوت ۱۵ درصد آرا، بعد از سازمان نیروهای دموکراتیک - ضد کمونیست قرار گرفت. اما ده ماه بعد، راستگرایان پیروز با ۱۱۰ نماینده خود به چند گروه تقسیم شدند و فراکسیون نیرومند و متحد حزب سوسیالیست با ۱۰۶ نماینده خود، خواه ناخواه به قدرت اصلی مجلس تبدیل شد. پیروزی درخشان حزب سوسیالیست بلغارستان در انتخابات اخیر غیر منتظره نبود. ماه ها قبل از انتخابات پژوهشگران اجتماعی این پیروزی مسلم را پیش بینی کرده بودند، ولی هیچک از آنها باور نداشت، که سوسیالیست ها اکثریت مطلق نمایندگان مجلس را نیز بدست خواهند آورد.

در انتخابات پارلمانی ۱۸ دسامبر بلغارستان بیش از ۵۰ حزب، سازمان و جمعیت سیاسی شرکت کردند. ولی فقط چهار حزب و جمعیت توانستند از مرز (حد اقل چهار درصد از آراء) بگذرند و وارد مجلس شوند برخلاف پیش بینی سازمان های پژوهش اجتماعی و بسیاری از رهبران کشور، که هر بار تاکید می کردند "بیش از ۵۰ درصد از مردم بملت دلسردی از همه احزاب سیاسی در انتخابات شرکت نخواهند کرد"، ۷۵٫۲۱ درصد (۵۲۶۲۴۱۸) نفر در رای گیری شرکت کردند و از این عده ۲۲۶۲۶۶۷ نفر به حزب سوسیالیست و دو متحد آن (حزب کشاورزان - الکساندر استامبولیفسکی و جمعیت دفاع از محیط زیست "اکوکلاستوس" رای دادند. با توجه به نتایج انتخابات ۱۸ دسامبر ۱۹۹۴ تعداد کرسی مجلس آینده بلغارستان بترتیب میان چهار حزب و گروه سیاسی: حزب سوسیالیست و متحدان آن با ۴۲٫۵۰ درصد آراء - ۱۲۵ کرسی، سازمان نیروهای دموکراتیک با ۲۴٫۲۲ درصد آراء - ۶۹ کرسی، اتحاد ملی (گروهی که از سازمان نیروهای دموکراتیک جدا شده است) با ۶٫۵۰ درصد آراء - ۱۸ کرسی، جمعیت حقوق و آزادی ها (سازمان سیاسی ترک های بلغاری با ۴٫۴۰ درصد آراء - ۱۵ کرسی و اتحادیه بازرگانان بلغارستان با ۴٫۷۲ درصد آراء - ۱۲ کرسی تقسیم خواهد شد. شکست سازمان ضد کمونیستی "نیروهای دموکراتیک" برای رهبران آشتی ناپذیر آن هلاکت بار بود. در حالیکه حزب سوسیالیست توانست در مقایسه با مجلس پیش ۱۹ کرسی جدید نیز بدست بیاورد، این سازمان ۴۱ کرسی خود را از دست داد. "جمعیت حقوق و آزادی ها" نیز، بملت یکسال همکاری با این سازمان، از ۹ کرسی خود محروم گردید. احزاب و جمعیت های دیگر سیاسی، که نتوانستند وارد مجلس شوند، در عمل ۱۵٫۵۱ درصد آراء را برباد دادند.

پیروزی حزب سوسیالیست، همچنان که در آغاز به آن اشاره شد، مسلم بود. این حزب در پنج سال اخیر توانست با دوری از دکماتیزم و یکسویگری سیاسی، با تاکید و توضیح اشتباهات سابق حزب کمونیست و در عین حال دفاع بی هراس، پیگیر و خردمندانه از دستاوردهای بیشمار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن، با اعلام اینکه وارث بی تردید این حزب صد ساله است و راه آنرا با توجه به دگرگونی های جهان معاصر ادامه خواهد داد، به یک حزب مدرن، مترقی و سازنده تبدیل شود. کسانیکه با تاریخ معاصر کشور ۹ میلیون نفری بلغارستان آشنا هستند، این واقعیت را با صداقت می پذیرند، که حزب کمونیست بلغارستان، علیرغم اشتباهات خود در ۴۵ سال حاکمیت مدارم خویش (از نهم سپتامبر ۱۹۹۴ تا دهم نوامبر ۱۹۸۹)، توانست کشور فقیر و عقب مانده

سال ۱۹۴۲ را به یک کشور مدرن با صنایع سنگین و کشاورزی پویا تبدیل کند. در این مدت شهرها سیمای خود را تغییر دادند. روستاها بدون استثنا آباد شدند. حزب کمونیست ثبات و کتاب را یکجا در سفره مردم نهاد. آموزش رایگان و همگانی، بهداشت و درمان سحانی و همه گیر بر مردم داد. واژه بیکاری را از فرهنگ خلق بلغارستان زدود. امنیت و آسایش عمومی، ارزانی و رفاه را به همراه آورد.

پنج سال بعد از "سقوط دولت سوسیالیستی"، سیمای امروز بلغارستان بی نهایت حزن انگیز است. در پنج سال اخیر نتوانشیم، در لباس دموکراسی، تقریباً همه آنچه را که در این چهل و پنج سال ایجاد شده بود، نابوده کرد. تولید فرآورده های کشاورزی هم اکنون به یک چهارم سال ۱۹۸۹ کاهش یافته است. سیاست و عملکرد ویرانگر "دمکرات ها" مردم را از تأمین حداقل مایحتاج روزانه خود محروم کرده است. صنایع مدرن و پرفرآورده این کشور، بویژه صنایع مادر آن: صنایع الکترونیک و الکترونیک، صنایع نظامی و ماشین سازی، صنایع شیمیایی و پتروشیمی تقریباً تعطیل است. کشوری، که تا سال ۱۹۸۹ حتی یک بیکار نداشت، امروز ۷۵۰ هزار نفر از نیروی کار آن بیکارند. قیمت ها در پنج سال اخیر بین ۵۰ تا ۱۰۰ برابر افزایش یافته است. در حالیکه میزان دستمزدها فقط پنج بار بالا رفته است. آمار نشان می دهد: در بلغارستان هم اکنون بیش از ۸۵ درصد از مردم زیر خط فقر زندگی می کنند. پدیده ای، که در سابق وجود نداشت. طبیعی است، که در برابر این سپاه عظیم فقر، هنگ کوچکی نیز از ثروتمندان چون قارچ از زمین سر برآورده اند.

کارزار انتخاباتی حزب سوسیالیست آرام و مطمئن بود. شعارهای انتخاباتی آن روشن، ساده و بادقت تنظیم شده بود: "ما به فروپاشی کشور پایان خواهیم داد، ما بلغارستان را از نو خواهیم ساخت". سوسیالیست ها اعلام کردند: "ما نخست اقتصاد کشور را احیا خواهیم کرد. کشاورزی و صنایع را از حالت رکود و ورشکستگی بیرون خواهیم آورد. ما با فقر، بیکاری، فساد و بزهکاری، که کشور را در خد فرو برده است، مبارزه خواهیم کرد".

"ژان ویدنوف" رهبر سی و پنجساله حزب سوسیالیست، که تحصیلات عالی خود را در مسکو گذرانده است و به چند زبان زنده دنیا، از جمله انگلیسی، کاملاً آشناست، یکی از محبوبترین چهره های سیاسی کشور محسوب می شود.

الکساندر روتسکوی:

در جستجوی «کلاه ناپلئون»

در مسکو، همزمان با جنگ در جمهوری خود مختار چین و ظاهر شدن مجدد "یگورگایدار"، نماینده مستقیم صندوق بین المللی پول در مسکو، بر صفحه تلویزیون، بعنوان اپوزسیون "یلتسین"، "الکساندر روتسکوی"، معاون سابق یلتسین، که در جریان یبازارن مجلس روسیه به زندان افتاده بود، در یک مصاحبه شرکت کرد.

"روتسکوی"، در این مصاحبه از روسیه بزرگ دفاع کرد و گفت: "از روسیه چه ساخته اند؟ روسیه را به قطعاتی تقسیم رمزهایی در آن ایجاد کرده اند. این محدوده ها به کارچه کسی می آید؟ به کار مردم؟ مردم بیشتر از استقلال استقبال می کنند، نه از اینکه به دور سرزمینشان حصار بکشند. آیا اکنون ما روسیه را به ۱۲۵ دولت، به بهانه اینکه ۱۲۵ قوم وجود دارد، تقسیم نکرده ایم؟ "ساخاروف" پیشنهاد تاسیس ۵۲ دولت را داد. "گابریل پوپوف"، شهردار سابق مسکو، ۵۵ دولت را پیشنهاد داد. فرانسویان درباره اینکه کشورشان به ۲۲ ملت تقسیم شود، چه خواهند گفت؟ آلمانها درباره اینکه به دوران قبل از بیسارک بازگردند، چه نظری خواهند داشت؟ چرا روس ها بدون اینکه کلامی بگویند، با چنین تجزیه ای موافقت کنند؟ الگوری من، تنها راه برای جامعه مشترک المنافع، جهت خروج از بن بست فعلی، اینست: روسیه بزرگ باید در مرزهای شوروی سابق احیا شود. ... اما روسیه بزرگ ممکن نخواهد بود، مگر از لحظه ای که رژیم سرنگون شود، زمانی که دموکراسی واقعی برقرار شود و دولت قانونی بوجود آید، نه دولت استبدادی، که بدون رای عمومی حکومت می کند. ... همه دردهای اپوزسیون موجود از اهداف شخصی ناشی می شود. همه مسئولان سیاسی فقط یک سودا در سر دارند و آن نامزدی برای انتخابات آتی ریاست جمهوری است. همه می خواهند کلاه ناپلئون بنایارت را بر سر گذارند."

«حلقه اساسی»؟

«شمار طرد رژیم «ولایت فقیه» در واقع حلقه اساسی مبارزه‌ای است، که هدفش استقرار دموکراسی و عدالت اجتماعی در ایران است.» «نامه مردم» (۲۲، ۲۹ آذر ۷۲)

حکم فوق در مقاله «جدائی کامل دین از حکومت» ... در «نامه مردم» فوق‌الذکر، از درک مارکسیست-لنینیستی آنچنان انحرافی نشان می‌دهد، که عجیب نیست، چرا مسئولان فعلی آن، سیاستی را دنبال می‌کنند، که مواضع سیاسی آنها را درکنار مواضع سرمایه‌داران فراری وابسته به امپریالیسم قرار داده است.

موضوع را بشکافیم:

در جمله بالا، نویسنده از «حلقه اساسی» ای در یک مبارزه صحبت می‌کند، که هدفش استقرار دموکراسی و عدالت اجتماعی در ایران است. دو نکته عمده در این حکم، یکی تعیین «حلقه اساسی» مبارزه است، و دیگری «هدف» از مبارزه.

در ابتداء به «حلقه اساسی» توجه کنیم.

اگرچه مضمون مورد هدف نویسنده مقاله از «حلقه اساسی» روشن است، و آنرا به مفهوم «تضاد عمده» در ایران امروز بکار می‌برد، که سد راه استقرار تحولات صبیق و بنیادی در جامعه است، با وجود این و به منظور یک برخورد همه‌جانبه به موضوع مورد بررسی، باید پذیرفت، که نویسنده می‌توانست، مفهومی «حلقه اساسی» را، برای توضیح در مطلب جداگانه بکار برده باشد:

اول- به معنای ضعیف‌ترین و شکننده‌ترین حلقه در یک زنجیر و عقب افتاده‌ترین و پوسیده‌ترین رابطه در یک پدیده اجتماعی؛

دوم- به معنای تضاد عمده در مقطع تاریخی معین در یک پدیده و روابط اجتماعی، که حل آن، حل دیگر تضادهای غیرعمده را دربردارد، و ایجاد شرایط کیفی جدیدی را ممکن می‌سازد.

اول- مضمون اول، که با روح حاکم بر مقاله خوانائی ندارد، آن است، که «ولایت فقیه» ضعیف‌ترین حلقه در حاکمیت ج.ا. است، و لذا از نظر تاکتیکی، یورش بنظر شکنندگی آن، واقع‌بینانه است.

در واقع هم مردم میهن ما تشنه آزادی و خواستار حاکمیت قانون و برقراری حقوق قانونی بیان نظر و عقیده، ایجاد سازمان‌های صنفی و سیاسی و شرکت فعال در حیات اجتماعی و سرنوشت خود و میهن خود هستند.

این خواست آزادیخواهانه مردم میهن ما، که در انقلاب بزرگ بهمن ۵۷ به قله شکوفائی خود رسید، اکنون نیز به عمده‌ترین حلقه مشترک تمام اقشار و طبقات میهن‌دوست و دمکرات ایران و به قطب مخالف دیکتاتوری و خفقان حاکم بر کشور تبدیل شده است. مبارزات روزافزون اخیر مردم میهن ما علیه دیکتاتوری و خفقان نیز، به معنای نشانه گرفتن تمام اذهان و خلایق خلق علیه این ضعیف‌ترین حلقه رژیم حاکم است.

هم ملایم و هم نیروهای دمکرات میهن ما، از جبهه آزادی، تا حزب دمکرات ایران گرفته و هم مسلمانان «چپ» مبارز، مواضع و مخالفت خود را در این زمینه با صراحت اعلام داشته‌اند و حاکمیت «ولایت فقیه» را، بعنوان تعیین سرنوشت حیات اجتماعی توسط یک فرد، مردود می‌دانند.

بمبارت دیگر، می‌توان با صراحت اعلام داشت، که حفظ ساختار «ولایت فقیه»، که تثبیت آن در قانون اساسی ج.ا. را حزب ما در زمان حیات آیت‌الله خمینی، تنها طبایعی بطور عینی موجود برای او، ارزیابی کرد، بعنوان ابزار حاکمیت و دیکتاتوری فردی، دیگر ممکن نیست، و به ضعیف‌ترین حلقه و عقب مانده‌ترین و پوسیده‌ترین رابطه در حاکمیت رژیم تبدیل شده است.

اما نکته عمده سیاسی‌ای، که درمبارزه برای شکستن این ضعیف‌ترین حلقه باید مورد توجه قرار داده شود، «وظیفه‌ای» که «نامه مردم» غیرمسئولانه از کنار آن می‌گذرد و برخی از نیروهای «چپ» دیگر، نیز غیرمسئولانه، برای دسترسی

۱- تضاد دیالکتیکی-تضاد منطقی (لژیکی)

وحدت اضداد و «تیرد» در قطب مخالف، تعریف کلی مفهوم تضاد دیالکتیکی است، که با «نقی در نقی»، رشد پدیده را باعث می‌شود. «وجود» و «برخورد» در قطب مخالف در یک پدیده، یا بطور عینی و واقعی برقرار است و یا بطور ذهنی و در تفکر انسان.

آن تضادی، که بطور عینی و واقعی (خارج از خواست و تفکر انسان) در طبیعت و جامعه برقرار است، تضاد دیالکتیکی است، و آنچه در ذهن و تفکر انسان، بعنوان دو قطب مخالف در یک پدیده وجود دارد، را تضاد لژیکی و یا منطقی (مغلکی) می‌نامند.

در حالی که «تضاد لژیکی» تنها در ذهن و تفکر وجود دارد (مثلاً تضاد بین «نشستن» و «نخستن»)، تضاد دیالکتیکی از ماهیت «چیزهای واقعی برمی‌خیزد و منشاء حرکت، تغییر و رشد پدیده است (مانند «رشد» جوانه گندم، در «محو» (نقی) دانه گندم).

۲- قانون «ناممکن»ها در تضاد منطقی (لژیکی)

ارسطو، برای اولین بار در تاریخ فلسفه، قانون «ناممکن» بودن وحدت دو قطب تضاد منطقی را در یک پدیده، فرموله کرد. به گفته او، نمی‌توان «حقیقت» را بیان کرد، زمانی که در بیان، داده‌ها با یکدیگر در تضاد هستند.

براین پایه است، که در شیوه تفکر متافیزیکی، زمانی که گفته می‌شود «روز» است، نمی‌توان در بیان، علانی را برشمرد، که ویژگی «شب» اند. این «تضاد منطقی» ارسطویی، اما بهیچوجه نافی وجود «تضاد واقعی» در پدیده‌های عینی و خارج از ذهن انسان نیست، این غیرممکن نیست، که در یک پدیده و یا «چیز واحد»، در زمان‌های مختلف، جنبه‌ای معین، هم وجود داشته باشد و هم وجود نداشته باشد. تغییر و حرکت در جریان، می‌تواند وجود دو قطب متضاد را در یک پدیده واحد ممکن سازد. در دل روز، در هر مقطع تاریخی و با جریان زمان (به مفهوم یکی از ابعاد: مکان، زمان، سرعت، در قانون نسبیت «اینشتین»)، نطفه شب وجود دارد، پا می‌گیرد و رشد می‌کند.

تظاهر تضاد منطقی در ذهن و در بیان و اظهار نظر انسان، نشان دهنده این واقعیت است، که در ذهن، واقعیت خارجی، آنطور که هست، تظاهر نیافته است. از این رو برداشت ارسطویی در «ناممکن» بودن وجود قطب‌های یک تضاد در یک پدیده واحد، تنها در ذهن و درک متافیزیکی و نه در واقعیت دیالکتیکی پدیده‌ها وجود دارد و یک برداشت منطقی است.

این برداشت «ارسطویی» از مقوله تضاد، در قرون وسطی، و در جریان حاکمیت جهان‌بینی «مطلق و دگم کلیسای کاتولیک» (شولاستیک Scholastik) در خدمت فئودالیسم اروپائی (کلیات مارکس-انگلس، جلد ۷، ص ۲۴۲ آلمانی)، به نقطه اوج متافیزیکی دیگری نائل می‌شود، و در آن حتی امکان وجود تضاد در یک پدیده واحد در زمان‌های مختلف نیز نفی می‌شود.

نزد هگل، تنوری درباره تضاد، به بالاترین رشد خود قبل از فلسفه مارکسیستی رسید. او در برابر نفی منطق صوری، نفی دیالکتیکی، در برابر تعریف منطق صوری، تعریف دیالکتیکی و در برابر تضاد منطقی صوری، تضاد دیالکتیکی را قرار داد و وحدت قطب‌های مخالف را تعریف کرد، که «مفرد و مخالف خود را در خود جمع دارد».

هگل با وجود درک و جهان‌بینی عینی-ایدئستی خود، توانست یکمکه درک دیالکتیکی، اصل تضاد و نفی در نفی در پدیده‌ها را بطور دیالکتیکی مورد توجه قرار دهد و به توضیح آنها بپردازد و «تغییر و وابستگی متقابل همه چیز را در طبیعت بطور برجسته‌ای کشف کند (لنین).

بلوغ علمی تنوری ماتریالیستی-دیالکتیکی درباره تضاد، که نیروی حرکت و رشد طبیعت و جامعه انسانی، و همچنین منشاء شناخت علمی پدیده‌ها و ابزار عملکرد آگاهانه انسان است، تنها بر پایه نظرات صیفا



به آن به کمک امپریالیسم دل بسته اند. آنست، که این حلقه بدست چه نیروهائی و برای دسترسی به کدام هدف باید بشکند؟

در حالیکه در حال حاضر در ج.ا. نیروهای راستگرا و سرمایه دار وابسته به امپریالیسم با شدت به اصال سیاست صندوق بین المللی پول و بانک جهانی و تحویل یک فاجعه اقتصادی-اجتماعی، یعنی تاراج ثروت و سرمایه ملی-دولتی و تحویل میلیاردها دلار قرض به مردم میهن ما مشغول اند، شکاندن ضعیفترین حلقه از دیدگاه نیروهای میهن دوست غیرمذهبی و مذهبی، ملی و دمکرات، که قاعدا «نامه مردم» («کار» ...) نیز باید جز آنها باشد، تنها می تواند با مبارزه با این سیاست و دیکتاتوری سرمایه داری وابسته و راستگرایان حجتیه ای همراه باشد. چنین روحی اما بر مقاله «نامه مردم» حکمفرما نیست.

در این مقاله صحبت از آن نیست، که گران و رشتنک در ایران، که برای توده وسیعی از مردم میهن ما، تنها «نان و چائی شیرین» را برای سد جوع باقی گذاشته است، نتیجه مستقیم اصال سیاست «صندوق بین المللی پول»، یعنی برنامه «تعدیل اقتصادی» است، که در خدمت تثبیت مواضع اقتصادی و سیاسی راستگرایان حجتیه ای و سرمایه داران وابسته به امپریالیسم قرار دارد، بلکه مقاله، همانطور که از عنوان آن برمی خیزد، عدم «جدائی دین از حکومت» را «حلقه اساسی» بدبختی ها می داند و عملی شدن آنرا در «منشور آزادی» تصریح می کند و به این ترتیب با سرمایه داران فراری و سلطنت طلب هم صدا و هم نوا می شود، که آنها نیز از عدم «جدائی دین از حکومت» می نالند، و این جدائی را شرط شرکت مستقیم خود در حاکمیت و انتقال سرمایه های خود به ایران اعلام می کنند، تا بهتر از دولت هاشمی رفسنجانی، به اصال سیاست «تعدیل اقتصادی» بپردازند!

به این ترتیب، همانطور که ملاحظه می شود، تنها شکاندن ضعیف ترین حلقه حاکمیت ج.ا. یعنی شکل مشخص دیکتاتوری سرمایه داری وابسته در ایران امروز، مسئله اصلی نیست، بلکه این مسئله هم اصلی است، که این شکاندن بدست کدام نیروها و برای برقراری حاکمیت کدام نیروها انجام می شود.

برای مردم جان به لب رسیده، بی تفاوت است، که دیکتاتوری حاکم و مجری برنامه صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، سرمایه داری وابسته تسبیح بدست و صامه پسر است، و یا سرمایه دار فراری، که با عطر «بیژن» خوش بو شده است. آیا تفاوت ماهوی بین مافیای حجتیه و مافیای آقای سپلویچ برلوسکونی ایتالیائی، در شیوه کردن خون مردم، وجود دارد، جز شیوه تبلیغات این دور در تلویزیون؟ این نکته را «ر. رهبر» به درستی در مقاله انتقادی خود خطاب به «راه توده» در «دنیا»، شماره ۵ آذر ۷۲ توضیح می دهد - اگر چه او مخاطب را به ناحق «راه توده» و نه «نامه مردم» قرار می دهد - و می نویسد: «... این طرد باید به صورتی انجام گیرد، که زمینه ساز قبضه کامل قدرت توسط کارگزاران سرمایه بین المللی و امپریالیسم در ایران نشود، هر نوع برخورد غیرطبقاتی به این مساله، که مرزبندی های طبقاتی میان نیروهای گوناگون اپوزیسیون رژیم را نادیده بگیرد، می تواند پیامدهای فاجعه بار برای مردم ایران داشته باشد.» (تکیه از نگارنده).

دوم- اما همانطور که در ابتداء تصریح شد، مضمون مورد نظر «نامه مردم» از حلقه اساسی آنست، که گویا «نامه مردم» کاشف تضادی شده است، که تضاد عمده جامعه امروزه ایران را تشکیل می دهد، و با حل آن (که حل تضادهای غیرعمده دیگر را دربرمی گیرد)، برقراری دمکراسی و عدالت اجتماعی در ایران عملاً تضمین شده است.

در این حکم، همانطور که در بالا اشاره شد، هیچ محدودیتی، از جمله این نکته، که این «طرده» به چه شکل - از کودتا گرفته تا دخالت نظامی آمریکا، از جمله مانند نمونه هائیتی - و به دست چه نیروئی وجود ندارد.

درک تئوریک حاکم بر این حکم، با احکام مارکسیستی در انطباق است؟ و اگر نیست، از کدام کارپایه تئوریک برخوردار است؟

تضاد بین وجود رژیم «ولایت فقیه» و عدم وجود دمکراسی و عدالت اجتماعی در این حکم، به دلائلی که در زیر ارائه می شود، نه بعنوان یک تضاد دیالکتیکی، بلکه بعنوان یک تضاد لویک (منطقی) مطرح است، همانند تضاد بین نشستن و ننشستن؟

موضوع را بشکافیم.

بدیهی است، که کیفیت مورد طلب، یعنی «دمکراسی و عدالت اجتماعی»، یک مقوله تاریخی است. نه مقوله «دمکراسی» و نه مقوله «عدالت اجتماعی»، جدا از واقعیت تاریخی موجود در جامعه ایران، از یک محتوای علمی-دیالکتیکی برخوردار نیستند.

پیگیر تنها طبقه انقلابی در جامعه سرمایه داری، یعنی طبقه کارگر، در نظرات مارکس، انگلس و لنین، ممکن شد. در «مقرر فلسفه» (مارکس)، «مانیفست حزب کمونیست» (مارکس-انگلس)، «انٹی-دورینگ» و «دیالکتیک طبیعت» (انگلس) مواضع علمی تئوری مارکسیستی برشمرده شده اند. در «ماتریالیسم و امپیریوکریتیسم» و در «ارثیه فلسفه» لنین به دفاع از اصول مارکسیستی در مقابل «رویزیونیسم» و ایدالیسم در جنبش کارگری پرداخت. برای «تضاد دیالکتیکی»، به عنوان وحدت قطب های متضاد واقعاً موجود در هر پدیده، بنیان سوسیالیسم علمی اهمیت مرکزی در فلسفه ماتریالیسم و دیالکتیک قائل بودند. مارکس از آن به مثابه «چشمه کل دیالکتیک» و لنین از آن به مثابه «هسته کل دیالکتیک» صحبت می کند، که عامل علمی هر حرکت و تغییر و تکامل است.

درک دیالکتیکی تضاد بعنوان سرچشمه رشد، نه تنها خط فاصل بین ماتریالیسم-دیالکتیک و هر نوع درک ایدالیستی رشد است، بلکه آنرا از درک مکانیکی ماتریالیسم و درک متافیزیکی ماتریالیسم نیز به روشنی جدا می کند، درکی، که رشد را یک روند ساده و کمی برای یک کیفیت موجود، تصور می کند، و نه به مثابه «نبود» در جهت مخالف، که به پدید آمدن کیفیت نو می انجامد (لنین).

۳- سوسیالیسم علمی، ابزار تغییر جهان پیرامون

آموزش مارکسیسم-لنینیسم از تضاد دیالکتیکی، برای اولین بار در تاریخ، وسیله شناخت روند درونی و نیروهای شرکت کننده در رشد جوامع بشری را به انسان ارائه می دهد و برای او شناخت انگیزه ها و قوانین واقعی در این روند را بطور علمی ممکن می سازد. بر این پایه است، که انسان مسلط به این ابزار فکری، قادر به اصال یک سیاست با پایه های علمی می گردد.

از اینرو شناخت علمی مارکسیستی از مقوله تضاد، از یک بحث دانشگاهی و صرفاً علمی-تئوریک، به وسیله پراتیک آگاهانه اجتماعی-انقلابی حزب طبقه کارگر، برای تغییر جهان پیرامون، تبدیل می شود.

۴- انواع تضادها

اصل تضاد دیالکتیکی در پدیده ها، یک اصل علمی مطلق است. اما از آنجا که شکل ظهور این اصل در هر پدیده ای، ویژگی خود را دارد، آنرا در ارتباط با دیگر پدیده ها، به یک اصل نسبی تبدیل می سازد. بر پایه شکل تظاهر تضاد در روند رشد و تغییر پدیده، می توان به دسته بندی آنها پرداخت. عمده ترین گروه ها عبارتند از: تضاد درونی و بیرونی، تضاد عمده و غیرعمده، تضاد آشتی پذیر و آشتی ناپذیر. در تضاد درونی، دو قطب تضاد در یک پدیده و کیفیت واحد وجود دارند، و رشد پدیده را ممکن می سازند (تضاد کار و سرمایه در صورتبندی اقتصادی-اجتماعی سرمایه داری)، در حالیکه در تضاد خارجی، دو قطب تضاد در دو پدیده و دو کیفیت مختلف وجود دارند، و نبود آنها بر روی شکل رشد پدیده تاثیر می گذارد (نبود ضد امپریالیستی-ملی).

حل تضاد آشتی پذیر، در یک پدیده و کیفیت واحد، ممکن، در حالی که این حل برای تضاد آشتی ناپذیر، ناممکن است.

- تضادی، که ویژگی لحظه رشد را در یک پدیده در حال حاضر موجود، تعیین می کند، و تمامی تضادهای دیگر در این پدیده، تحت شعاع آن قرار دارند، را تضاد عمده مینامند. برعکس، تضادهائی در وضع حاضر غیرعمده هستند، که یک تاثیر تعیین کننده بر روی رشد پدیده ندارند و تحت الشعاع تضاد اصلی بوده، و حل آنها در ارتباط با حل تضاد عمده قرار دارد.

برای تاثیر گذاردن فعال و آگاهانه بر روی روند رشد، این امر از اهمیت ویژه ای برخوردار است، که تضاد عمده روز در پدیده، با تعیین دو قطب و انگیزه آنها، تعیین شود، زیرا حل تضادهای دیگر سیستم موجود، تحت تاثیر حل این تضاد عمده قرار دارد.

می‌نویسد و دیگری خود را با «پرهیز گرفته» و با نام «نامه مردم» مزین می‌کند.

تعمین تضاد عمده جامعه امروزی ایران، به‌عنوان تضاد منافع ملی مردم در برابر منافع امپریالیسم، و خواست دموکراسی و برقراری حقوق و آزادی‌های دموکراتیک در برابر حاکمیت دیکتاتوری سرمایه وابسته و مجری اوامر امپریالیسم، تنها از طریق و مجرای یک تحلیل علمی از اوضاع جامعه فعلی ایران ممکن است، امری که تنها ارزش دانشگاهی ندارد، بلکه شرط اتخاذ تاکتیک درست و واقع‌بینانه برای پراتیک مبارزه روز اجتماعی در ایران است و برای شناخت متحدان واقعی و تاریخی، غیرقابل چشم‌پوشی است. در غیراینصورت به قول «ر. رهرو»، «پیامدهای فاجعه‌بار برای مردم ایران» بهار خواهد آمد.

یادآوری این تجربه تاریخی جنبش کمونیستی بجا است، که مائونیسم نیز از تضاد، یک تحلیل لوژیک و منطقی ارائه می‌داد: تضاد بین شهر و ده، بین کار فکری و بدنی و ...

نتایج بزرگ و اسفبار این برخورد ایدئالیستی-متافیزیکی برای جنبش کارگری در جهان، بر کسی پوشیده نیست!

این نکته نیز ناگفته نماند: وقتی «نامه مردم» خواهان ... استقرار یک حکومت مکتبی بر قوانین مدنی مورد قبول ... جامعه است، آنوقت و در واقع همانند «فرخ نگهدار» و همه مداحان سوسیال دموکرات سرمایه‌داری، و با ترک واقعیت نبرد طبقاتی جامعه، به رویای امکان دستیابی به یک «قرارداد اجتماعی» دچار می‌شود، که گویا تنها مشکلی، که بشریت با آن تابحال روبرو بوده است، آن است، که این «قرارداد اجتماعی» تاکنون کشف نشده بوده است، و اکنون، با ارائه آن، راه صلح و صفای اجتماعی و همیاری طبقات و قشرهای مختلف و (دیگر غیر) متخاصم اجتماعی («منافع همه بشری»!!)، باز شده است. «نامه مردم» با این برداشت، حتی از آقای پرفسور «کارل شیلر» آلمانی، که به‌عنوان وزیر مالیه و اقتصاد سوسیال دموکرات در آلمان ۱۹۱۹ در دولت «ویلی برانت» مبتکر اقدام مشترک شد، و دولت، سرمایه‌داران و سندیکاها را برای حل بحران اقتصادی به دور میزگرد جمع کرد، عقب افتاده‌تر نیز می‌شود، زیرا مقاله نویس «نامه مردم» هنوز هم درک نکرده است، که رنگ «اجتماعی» زدن به «اقتصاد بازار» در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی به دست سوسیال دموکراسی و مداحان «عاقل» سرمایه‌داری، نه به علت «برافتادن نبرد طبقاتی از بالا»، بلکه بخاطر و زیر فشار حضور «سوسیالیسم واقعا موجود»، به «بازار» تبلیغات ضد کمونیستی وارد شد، و اکنون، با یک قطبی شدن جهان، با **خشونت ویژه نبرد طبقاتی از بالا**، پس گرفته می‌شود!

از اینرو است، که زمان آن فرارسیده است، که توده‌ای‌ها به این پرسش پاسخ بدهند، که آیا مجاز هستند، ادامه یک چنین وضعی را در ارگان مرکزی حزب خود اجازه دهند؟ آیا زمان آن فرا نرسیده است، که به آشفتگی فکری و تنوریک در ارگان‌های حزب پایان داده شود؟

۵۰ هزار کشته و مجروح در افغانستان

در افغانستان، دوران ریاست جمهوری «ریانی» به پایان رسیده است، اما هنوز برای انتخاب جانشین وی، بین گروه‌های درگیر توافقی صورت نگرفته است. از قول «برهان‌الدین ربانی» نقل شده است، که او در صورت موافق بودن با جانشین خود، از پست ریاست جمهوری کناره‌گیری خواهد کرد. گفته می‌شود، که با کمک نماینده سازمان ملل متحد در امور افغانستان و دولت پاکستان، لیستی از ۸ دیپلمات مستقل افغانی، که در سابق فعالیت داشته‌اند، تهیه شده است، اما هنوز نه «حکمتیار»، نخست‌وزیر و نه «ریانی»، رئیس‌جمهور با هیچ‌یک از آن‌ها موافقت نکرده‌اند.

کابل همچنان، در انتظار دور جدید از جنگ موشکی و خیابانی است. سازمان صلیب سرخ جهانی از کابل اطلاع داد، که در جنگ قدرت در این کشور، طبق اطلاعات موجود ۱۵ هزار نفر کشته شده‌اند. ۷ هزار نفر از این کشته شدگان مربوط به درگیری‌های سال ۹۴ است.

شمار مجروحان، رسماً ۲۵ هزار نفر اعلام می‌شود، اما آمار واقعی در هر دو مورد بسیار بیشتر است. برادر موشک‌باران و جنگ توپخانه‌ای در کابل، حتی در و پنجره بیمارستان‌های شهر نیز شیشه ندارند و با پلاستیک و پتو پوشانده شده‌اند.

کابل امسال سردتر از سال‌های گذشته بود، و سرما گاه به ۱۵ درجه زیر صفر رسید.

واقعیت فعلی در جامعه ایران - همانطور که در بالا توضیح داده شد -، حاکمیت سرمایه‌داران وابسته به امپریالیسم و مجریان برنامه‌های اقتصادی آن است. لذا «دموکراسی» در شرایط فعلی، در خدمت اهداف این سرمایه‌داران و نمایندگانشان قرار دارد، تا «عدالت اجتماعی» مورد نظر خود را، که غارت مردم و ثروت‌های ملی است، با اجرای فرامین صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، تحقق بخشند. تبلور این «عدالت اجتماعی»، اجرای برنامه «تعدیل اقتصادی» با تمام ابعاد فاجعه اقتصادی اجتماعی آن برای مردم و زحمتکشان ایران است. مبارزه برای برقراری «کیفیت» دیگری، (و یا لااقل تغییرات کسی در کیفیت فعلی) به نفع مردم و زحمتکشان در جهت برخورد از «دموکراسی» و «عدالت اجتماعی»، اگر به مفهوم برقراری نوعی از روابط اقتصادی-اجتماعی در ایران است، که در آن لااقل سرمایه‌داری غیروابسته و ملی حاکم گردد، که باز هم لااقل به «دموکراسی برروائی» پایبند و آماده برای گذشت‌ها و عقب‌نشینی‌هایی در سطح اقتصادی-اجتماعی به نفع توده مردم و زحمتکشان باشد، آنوقت تنها می‌تواند به معنای ایستادن به ادامه وابستگی اقتصادی-اجتماعی ایران به امپریالیسم و به منجمد استقرار واقعی یک حاکمیت ملی در ایران مطرح باشد، که بدون برقراری دموکراسی و قانون، ممکن نخواهد بود.

به عبارت دیگر، دو قطب متضاد دوران رشد فعلی جامعه ایران - دو قطب تضاد عمده - را از یکسو امپریالیسم و سرمایه‌داران وابسته (داخلی و فراری) و از سوی دیگر سرمایه‌داران ملی، نیروهای دموکرات و توده میلیونی زحمتکشان شهر و روستا تشکیل می‌دهند. انگیزه و منشاء تضاد این دو قطب، از یکسو غارت امپریالیستی با هدف برقراری نظم نوین جهانی، بلکه سرمایه‌داری وابسته و مجری فرمان آن، (چه ریش و تسبیح به دست حجتیه، و چه فراری سلطنت‌طلب) و از سوی دیگر، منافع ملی و آزادی‌خواهانه مردم میهن ما است.

تضاد دیالکتیکی، که از برخورد دو قطب متضاد آن، با انگیزه‌های متفاوتشان، دیر یا زود، در این مرحله نبرد و یا در مراحل دیگری در آینده، تنها راه حل و سنتز ممکن رشد تاریخی جامعه ما، منتج خواهد شد، یک **تضاد خارجی** (در در پدیده مستقل از هم، تضاد بین امپریالیسم و منافع ملی) است، که به **تضاد عمده** دوران فعلی رشد جامعه ما نیز تبدیل شده است و ماهیتاً یک **تضاد آشتی‌ناپذیر** است.

بدیهی است، که از دیدگاه درک ماتریالیست-دیالکتیکی، نمی‌توان رژیم «ولایت فقیه» را به مفهوم تبلور **تضاد عمده** دوران فعلی رشد جامعه ایران ارزیابی کرد، و با طرد آن، به حل تضاد، با هدف دسترسی به کیفیت نوین، یعنی دموکراسی و عدالت اجتماعی، دست یافت. همانطور که نمی‌توان مدعی شد، که با سرنگونی «فیدل کاسترو» در کوبا و سیلویو برکوسکونی در ایتالیا، بدون تردید تضاد عمده دوران فعلی در کوبا (تضاد منافع ملی با اهداف امپریالیسم) و در ایتالیا (تضاد کار و سرمایه در جامعه پیشرفته سرمایه‌داری) در جهت بسط دموکراسی و عدالت اجتماعی حل می‌شود. واقعیتی، که با «طرده» ساندنیست‌ها در نیکاراگوئه عملی نشد، و با بازگشت «آرستید»، به‌عنوان گروگان امپریالیسم امریکا به کشورش، نیز عملی نخواهد شد!

این حکم در «نامه مردم» فاقد یک برخورد و تحلیل دیالکتیکی است، و آنرا بیشتر به یک انشاء نویسی، برپایه درک متافیزیکی-منطقی تضاد، تبدیل می‌سازد. چنین درکی از «رژیم ولایت فقیه»، یعنی پذیرفتن یک تضاد منطقی بین آزادی و فقدان آن، یک تضاد لوژیک است، که نه نفی‌کننده تضاد دیالکتیکی واقعا موجود در پدیده امروز جامعه ما است، و نه حل آن می‌تواند به مفهوم حل دیالکتیکی تضاد طبقاتی در جامعه فعلی ایران درک شود، تضاد طبقاتی‌ای، که تنها حل آن، رشد تاریخی جامعه را ممکن و تضمین می‌کند.

زمانی که «نامه مردم» تضاد منافع ملی را با منافع امپریالیسم و مقاومت خلق را در برابر برقراری نظم نوین امپریالیستی، از طریق تحمیل سیاست «تعدیل اقتصادی»، نمی‌بیند و دموکراسی برای خلق را در مبارزه با دیکتاتوری سرمایه‌داری وابسته ارزیابی نمی‌کند، آنوقت یک تحلیل دیالکتیکی از اوضاع تاریخی جامعه امروزی ایران ارائه نمی‌دهد. این در حالی است، که وظیفه «نامه مردم»، ارگان مرکزی حزب توده ایران، نه ارائه یک تحلیل منطقی، در سطح «کیهان لندن»، بلکه ارائه یک تحلیل دیالکتیکی است، که سنت آن بوده است و وظیفه آن است.

شناخت دیالکتیکی تضاد عمده، با شناخت نیروهای شرکت‌کننده در دو قطب متضاد تضاد و تعیین انگیزه‌های تاریخی آنها همراه است از این‌طرف است، که چنین تحلیلی، انسان مبارزه را قادر می‌سازد، سیاست خود را برپایه یک تحلیل علمی قرار دهد. فرق یک مقاله نویس پوپولیستی، و یک تحلیل‌گر مارکسیست در **پایه‌های تنوریک** و شناخت متفاوت آنها ریشه دارد و نه در آن، که یکی در «کیهان لندن» مقاله

شعبده بازی در مجلس اسلامی

«مهندس محلوچی»، وزیر معادن و فلزات در دولت هاشمی رفسنجانی است. وزارتخانه معادن و فلزات، از جمله وزارتخانه های نان و آب دار در رژیم است، که ریخت و پاش در آن سنتی است! هم سرمایه داری وابسته تجاری به آن چشم دارد و هم دولت مجری برنامه های صندوق بین المللی پول، که بخشی از تلاش هایش برای خصوصی سازی در کشور از کانال امکانات معظّم و پردرآمد این وزارتخانه می گذرد. اختلاف بر سر تقسیم لقمه های دندان گیرتر در جریان واگذاری معادن به بخش خصوصی، از ابتدای دولت هاشمی رفسنجانی وجود داشت و دارد. چانه زدن های پشت پرده دولت و مجلس بر سر تصاحب آنچه بعنوان لزوم خصوصی سازی آن، در لیست تقسیم غنائم قرار می گیرد، سرانجام و با فرار معاون وزارت معادن و فلزات به اوج خود رسید و کار به استیضاح وزیر در مجلس و چنگ و دندان نشان دادن رقبای نشسته بر سر سفره خصوصی سازی کشید. وزیر را به مجلس خواستند، تا بپرسند، که چرا معارفت فرار کرده و ماجرای دزدی ها، رشوه گیری ها برای واگذاری معادن کشور به افراد (رقبا) و ... چیست؟

جنجال برسر لزوم یا عدم لزوم استیضاح بیشتر از خود استیضاح بود! پرونده «مخلوچی» چنان بود، که راه فراری وجود نداشت و او باید می رفت. ماجرا در آخرین روزهای پیش از استیضاح فیصله پیدا کرد و ظاهراً رقا با هم به تفاهم رسیدند. هاشمی رفسنجانی شب پیش از روز استیضاح سنگ تمام گذاشت و از وزیرش حمایت تام و تمام کرد. «ناطق نوری»، رئیس مجلس از جناح رسالت-حجتیه، نیز روز رای گیری و استیضاح (حتی با مخدوش کردن رای)، از سقوط وزیر کابینه جلوگیری کرد و فیصله بقیه مسائل را هم لایذ بردند به جلسات «جامعه روحانیت مبارز»!!

روز رای گیری، برخلاف همه عرف و رسوم، رای اعتماد نگرفتند، بلکه خواهان اعلام نتایج رای عدم اعتماد شدند.

رای گیری به توصیه رئیس مجلس مخفیانه انجام شد. وقتی رای عدم اعتماد گرفتند، خواه ناخواه هم آراء ریخته نشده به صندوق و هم آراء کسانی، که رای متمنع داده بودند به حساب آراء اعتماد گذاشته شد، و به این ترتیب وزیر معادن و فلزات با ۹۸ رای عدم اعتماد در پست خود ابقاء شد، چرا که بقیه آراء موافق حساب شد.

البته کار به اینجا هم ختم نشده است. در حاشیه رای گیر در مجلس اسلامی برای استیضاح وزیر معادن و فلزات، معلوم شد، که کل آراء ریخته شده به کلدان ها، که از پشت تریبون مجلس اعلام شده و از رادیو تهران مستقیماً پخش شد، ۲۰۴ رای بود، اما آنچه را از کلدان ها بیرون آوردند و رئیس مجلس (ناطق نوری) اعلام داشت، ۲۱۷ رای بود.

به این ترتیب، وزیر زیر علامت سؤال باید از ۲۰۴ رای، ۹۸ رای عدم اعتماد آورده باشد، اما طبق رای سازی از ۲۱۷ رای، ۹۸ منفی آورده است، که این به معنای رای مثبت بیشتر برای وی است.

شاید برخی نمایندگان مجلس، از این شعبده بازی، یک خورده باشند، اما برای آنها، که می دانند، مجلس تحت کنترل رسالت-حجتیه، با دولت تحت فرمان صندوق بین المللی پول، دستشان را برای حفظ و تعمیق وابستگی به امریکا در دست یکدیگر گذاشته اند، هیچ جای تعجب نیست.

اعتراف معقول وزیر

«مخلوچی»، وزیر معادن و فلزات در جریان دفاع از خود در مجلس اسلامی از جمله گفت: «۹۰٪ حرفانی، که بعنوان وزیر می زنم در روزنامه اشتباهی چاپ می شود. خبرنگاران یک کیلو را با یک تن اشتباه می کنند». در این گفته وزیر ابقاء شده در کابینه هاشمی رفسنجانی، همانا اعتراف به سطح نازل تعهد، دانش و تجربه روزنامه نویسی در روزنامه های دولتی و توطئه چین، نظیر کیهان، جمهوری اسلامی، رسالت و ... است، که وزیر هم پریی ربط نمی گوید.

مخلوط بون مرز مامور امنیتی، بازجویی اوین و روزنامه نویس بودن در جمهوری اسلامی، همانقدر انکارناپذیر است، که مرز وزیر بودن، با دلال بخش خصوصی بودن.

باز گردیم به اعتراف انتقادگونه وزیر از مطبوعات، که گویا ۹۰٪ حرف

سال های وزارت ایشان زینت بخش صفحات اول روزنامه ها بوده است و مردم را امیدوار به نتایج قریب الوقع تحولات معظّم، در اقتصادی متکی به طرح «تعدیل اقتصادی»، کرده است.

چند قلم از این وعده ها، که وزیر می گوید ۹۰٪ آن دروغ و غلط در نشریات دولتی منتشر شده، را با هم بخوانیم:

* با تولید ۶ میلیون سنگ آهن در مجتمع سنگ آهن چغارت، سالانه ۷۵ میلیون دلار صرفه جویی می شود. ۷۲٫۸۱۷

* تولید فولاد کشور در پایان برنامه دوم تعدیل اقتصادی، به ۱۰ میلیون تن در سال خواهد رسید. ۷۲٫۷۱۷

* طبق برنامه اول توسعه اقتصادی (اجرای طرح بانک جهانی) تولید فولاد در کشور بطور متوسط سالانه یک میلیون تن افزایش یافته، و اکنون تولید فولاد کشور سالانه ۵ میلیون تن است. ۷۲٫۷۱۷

* تولید فولاد، مس، آلومینیوم، سرب، روی و طلا، با رشد سالانه ۲۲٫۲ درصد، از اهداف برنامه اول پیشی گرفته است. ۷۲٫۶۱۶

* ارزش تولیدات بخش معدن و فلزات، تا پایان برنامه دوم، به بیش از ۲۰ میلیارد دلار خواهد رسید و تولید فولاد در سال ۷۲ از مرز ۴ میلیون تن گذشت. ۷۲٫۶۱۶

این ارقام و آمار از نشریات دولتی، در ارتباط با فعالیت های وزارتخانه معادن و فلزات استخراج شده است.

چه تعداد از همین آمار و ارقام در نمازهای جمعه، بعنوان پیشرفت های مملکت اعلام شده و مردم از همه جا بی خبر، خوشحال از پیشرفت های کشور با فریاد «الله واکبر» آنرا تأیید کرده و منتظر نتایج آن نشده اند؟ آمار، که ۹۰٪ آن به اعتراف خود وزیر، مفشوف و غلط است.

معاون فراری وزیر معادن و فلزات

در «ونکوئر» کانادا مستقر شد!

حجت الاسلام «کلیانی»، معاون وزارت معادن و فلزات بود و از جمله کارگزاران با استعداد برنامه تعدیل اقتصادی.

او که از پیش، همه پیش بینی های لازم را کرده بود، مدتی پیش، وقتی فهمید بگیر و ببند مهره های پانین شبکه غارت و دزدی در میان کارگزاران رژیم امکان دارد شروع شود، از ایران گریخت. تجربه دوران شاه و بگیر و ببند مهره های پانین رژیم، برای نجات مهره های درشت، تجربه ای چندان دور نیست، که کسی به خاطر نداشته باشد!

حجت الاسلام «کلیانی» بی دردسر خودش را به خارج از کشور رساند و طبق آخرین اطلاعاتی، که در دست است، در «ونکوئر» کانادا ساکن شده است! حجت الاسلام فراری و معاون وزیر، باید اهل شهرستان کوچک سنتر کلیا و یا یکی از دهات آن باشد، و منطقه «ونکوئر» کانادا بهترین، گران ترین و خوش نشین ترین نقطه در سراسر کشور کانادا.

همه سئوالات مربوط به این فرار، دلائل سیاسی-اقتصادی آن، آشفتگی دستگاه دولتی در رژیم، دزدی و غارت، اختلافات و تسویه حساب ها، بی اعتمادی به آینده، رقابت و هر سؤال دیگری برجایش باقی است و باید پرسید، اما ما می خواهیم چند سؤال کوچک دیگر هم بکنیم:

کشور کانادا برحسب کدام پیشینه و خدمات دوطرفه به حجت الاسلام «کلیانی» ویلانی در «ونکوئر» داده است؟ جانی که مشهورترین ثروتمندان کانادا سکونت دارند. می توان مدعی شد، که پول کلانی در بانک های کانادا ذخیره داشته و بر همین اساس هم دولت کانادایه او اقامت داده است. گیریم این باشد و این حجت الاسلام هم مانند برخی دیگران، از صدقه سر برنامه «تعدیل اقتصادی» طی ۵ سال گذشته و از پر آن ۲۲ میلیارد دلار قرضه خارجی، که صرف واردات و تجارت در کشور شد، آنقدر در کانادا و جاهای دیگر ذخیره کرده، که مانند برخی های دیگر، در آینده کاسه چه کنم دست نگیرد.

همه این ها قبول! و جای پاسخ باز. اما باید پرسید، که جهان امپریالیستی، که این همه از اسلام ارتجاعی و تروریسم ج.ا. می گوید، چگونه و بر اساس کدام رابطه و شناخت، ایشان را در آغوش خود گرفته است؟

پرسشنامه خیابانی در تهران تهیه می شود

در گوشه و کنار تهران، در روزهای اخیر، عده‌ای که وابسته به نشریات نیستند، از مردم سئوالاتی می‌کنند برای پرکردن طرحی، که در دست دارند. آنها گویا یک پرسشنامه را با این سئوالات پر می‌کنند، که سئوال‌شوندگان مجاز به خواندن و با اطلاع شدن از جزئیات آن، نیستند. علاوه بر صف‌های مربوط به فروش مایحتاج روزانه، حاشیه نمازجمعه تهران، ترمینال جنوب و ... اخیراً این افراد در اطراف دادگستری تهران و یا برخی قسمت‌های داخل دادگستری، یا سئوالات مختلف از مردم، این پرسشنامه‌ها را پر می‌کنند. در چند مورد، کنجکاری و حتی اعتراض مردم، که منجر به دخالت مأموران دولتی و انتظامی شده است، این افراد با ارائه کارت شناسائی خود، از هر گونه تعقیب و یا سئوال و جواب امنیتی خلاص شده‌اند! برخی‌ها گمان می‌کنند، این افراد وابسته به وزارت امنیت حکومت هستند و برخی دیگر براین عقیده‌اند، که آنها وابسته به دستگاه مقام رهبری و یا ریاست جمهوری هستند.

سئوالات، چندان سیاسی و یا جهت‌دار نیست، که مردم از بیم تعقیب امنیتی، به آنها پاسخ ندهند، و پاسخ به آنها نمی‌تواند با حرف و نقل‌های کوچه و بازار مردم، که بیشتر از سر خشم و یا ناسزا همراه است، یکی باشد. این سئوالات، در چند مورد در دادگستری تهران، با مردم مطرح شده است:

- درباره مساجد و نقش آنها چه فکر می‌کنید؟
- خانم‌ها بیشتر انقلابی‌اند و یا برادرها؟
- اگر امریکائی‌ها وارد ایران شوند، چه می‌توان کرد؟ (یا مضمونی مشابه آن)
- چقدر از شایعات را باور می‌کنید؟
- شما هم این شایعه را شنیده‌اید، که آماده باش نظامی است؟ (در نیمه اول آذرماه این سئوال مطرح بوده است)
- اسم انجمن حجتیه را شنیده‌اید؟
- اگر دولت بگوید، عضو احزاب قانونی می‌توانید بشوید، شما می‌شوید؟
- چرا دلار گران می‌شود؟
- تا حالا به زیارت‌مرقد امام رفته‌اید؟ اگر رفته‌اید، آخرین بار کی بود؟

می‌توانید اسم چند حزب را ببرید؟
معلوم نیست، که این پرسشنامه‌ها به چه منظور و توسط چه سازمان و نهادی پر می‌شود و در شهرستان‌ها هم این کار انجام می‌شود، یا خیر.

اعتراضات دانشجویی، ادامه نبرد

بین دو بینش اسلامی است

در دانشگاه تهران، تظاهرات بصورت متناوب ادامه دارد. تصفیه‌های اخیر در دانشکده‌های مختلف این دانشگاه، در حال حاضر مهمترین موضوع اعتراضات است. اخیراً در دانشکده حقوق دو استاد اخراج شده و قرار است ۵ استاد دیگر نیز اخراج شوند. تصفیه‌ها از سوی مرکز گزینش انجام می‌شود، که وابستگان به گروه رسالت (حجتیه-روحانیت مبارز) آنها هدایت می‌کنند. اخراج شدگان عمدتاً اساتیدی هستند، که از نظر بینش اسلامی در خط گروه رسالت نیستند. واحد بسیج دانشگاهی، که در ماه‌های اخیر با هدف مقابله با تظاهرات و اعتراضات دانشجویی در دانشگاه‌ها تقویت شده و نقش پلیس دانشگاه در زمان شاه را بهمه دارد، متقابلاً به رویارویی با معترضین می‌پردازد و این امر اغلب به درگیری گروه‌های مسلمان ختم می‌شود. بسیجی‌ها، دانشجویان معترض را منحرف از اسلام معرفی می‌کنند، در حالیکه معترضین خود از میان اعضای انجمن‌های اسلامی، جهاد دانشگاهی و حتی روزمندگان جنگ هستند!

این درگیری‌ها در واقع ادامه نبردی است، که در سطح جامعه بین دو تگرش به اسلام 'اسلام طرفدار سرمایه‌داری تجاری و همکاری با جهان امپریالیستی با حفظ سنت‌های ارجعایی مذهبی' و بینش 'مسلمانان طرفدار آرمان‌های انقلاب' شدت می‌گیرد.

طلاب باید شهریه بدهند!

در قم، اصفهان و تهران زمینه‌هایی شروع شده است، برای دریافت شهریه از طلاب مدارس و حوزه‌های مذهبی. از جمله در حوزه دینی مرحوم شاه‌آبادی، این برنامه به اجرا گذاشته شده است. ظاهراً انگیزه این تلاش، خارج کردن طلاب علوم دینی از زیر نفوذ مراجع تقلید و روحانیون صاحب رساله در مراکز مذهبی است، که شاید در زمان و شرایط دیگری، با توجه به استقلال رای و نظر طلاب و برابر حقوق شدن آنان با دیگر محصلین و دانشجویان کشور، مفید نیز باشد، اما در شرایط موجود، این یک تصمیم سیاسی ارزیابی می‌شود، که پیش از آنکه برابری حقوقی و جاری شدن مقررات تحصیلی-دینی و غیردینی- برای همگان در نظر باشد، اهداف سیاسی در نظر است.

«سلام» چهار صفحه لاغر شد

روزنامه 'سلام' سرانجام پس از مقاومت‌های بسیار در برابر یحوان کاغذ و تحریم آگهی‌های دولتی، که ۴ روزنامه کیهان، اطلاعات، جمهوری اسلامی و رسالت لبریز از آنها در ایران منتشر می‌شود، به زانو درآمد و در ۸ صفحه منتشر شد. این روزنامه تاکنون در ۱۲ صفحه منتشر می‌شد و در ماه‌های اخیر بارها اعلام کرده بود، که در صورت عدم کمک وزارت ارشاد اسلامی در دادن سهمیه کاغذ و با توجه به اینکه دولت 'سلام' را تحریم کرده و سرمایه‌داران نیز به آن آگهی تجاری نمی‌دهند، چهار صفحه از صفحات خود کم خواهد کرد. خوانندگان 'سلام' در هفته‌های گذشته از مسئولین آن خواسته بودند، که اخبار دولتی منتشره توسط خبرگزاری جمهوری اسلامی را حذف کند و از صفحات هنری و بویژه سینمایی نیز کم کند، اما بجای آن صفحات 'الو سلام' و گزارش‌ها و مقالات تحلیلی را حفظ کند، تا بلکه بحران از سرگذرد. ظاهراً 'سلام' ضمن حذف ۴ صفحه، به این توصیه‌های خوانندگان خود توجه کرده است.

اختلاس ۱۲۲ میلیارد تومانی در بانک صادرات

میزان اختلاس در بانک صادرات شعبه تجریش تهران، که در ابتدا ۶۵ میلیارد تومان اعلام شده بود، اکنون به رقم ۱۲۲ میلیارد تومان رسیده است. مطبوعات دولتی، که نسبت به شایعات مربوط به این اختلاس و کلاهبرداری تاکنون سکوت کرده بودند، سرانجام ناچار به انتشار این رقم شدند. شعبه بانک صادرات در تجریش، یکی از فعال‌ترین شعب این بانک در تهران بوده است. کارکنان بانک، در تماس غیرمستقیم با روزنامه‌ها و نشریات، جزئیات بیشتری را درباره این اختلاس افشاء کرده‌اند. گفته می‌شود، 'مرتضی رفیق‌دوست' و همسر وی، بنام 'معصومه طاهری'، در این اختلاس بزرگ سهم اساسی را داشته‌اند. هنوز معلوم نیست، 'مرتضی رفیق‌دوست' و همسرش در تهران بسر می‌برند و یا از ایران گریخته‌اند. رئیس بنیاد جانبازان و مستضعفان ج.ا، 'محسن رفیق‌دوست' است و معلوم نیست 'مرتضی رفیق‌دوست'، چه نسبتی با وی دارد!

بنزین و گازوئیل مخلوط با آب!

آب موجود در گازوئیل و بنزین توزیعی در تهران تاکنون موجب از کار افتادن تعداد زیادی از اتومبیل‌ها و سوختن موتور دستگاه تولید کرما در خانه‌ها شده است. مسئله وجود آب در بنزین و گازوئیل توزیعی، حتی بصورت شکایت کسانی، که از این طریق متضرر شده‌اند مطرح شده است، اما هیچ پاسخی برای آن وجود ندارد. فساد، رشوه‌گیری در سطح کلیه ادارات و موسسات دولتی و غیردولتی می‌تواند از دلایل این امر باشد، اما نمی‌توان انگیزه و یا نتایج سیاسی این امر را نیز نادیده گرفت. تشدید بی‌اعتمادی و ناراضی‌تأم و تمام در میان مردم تا مرحله تن دادن به هر عملی، که بهرحال قانون و نظم را به جامعه بازگرداند، شیوه‌ایست شناخته شده در سراسر جهان، که سرانجام به تمرکز خشن قدرت در دست یک نفر ختم می‌شود. چنگال جدید بر سر جمع‌آوری آتشن‌های ماهواره‌ای نیز، در حالیکه تلویزیون دولتی کوچکترین تلاشی را در جهت جلب نظر مردم ندارد، می‌تواند بخش دیگری از این زمینه-آگاه یا ناآگاه- باشد.

پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست کانادا

وسیع ترین جبهه برای دفاع از دست آوردهای اجتماعی

پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست «کانادا» در اواخر ماه اکتبر گذشته، در شهر «تورنتو» تشکیل جلسه داد. در این اجلاس، مسئله لزوم تشدید مبارزه با توطئه محدود کردن و از بین بردن خدمات اجتماعی دولتی، توسط دولت مرکزی کانادا، مورد تاکید قرار گرفت. کوشش برای ایجاد «آلترناتیو دموکراتیک» برای بحران قانون اساسی در کانادا، نیز از جمله موضوعات مورد بحث در این جلسه بود. پلنوم روزهای ۱۹-۲۲ ماه مه آینده را، روزهای تشکیل سی و یکمین کنگره حزب اعلام داشت و اطلاع داد، که در اوتل ماه فوریه، جلسه تدارکاتی کنگره را تشکیل خواهد داد. در کنگره آینده قرار است خط مشی و سیاست حزب تعیین شود و رهبری جدید نیز انتخاب گردد. قرار است چند بند جدید به اساسنامه حزب اضافه شود.

در پلنوم اکتبر حزب کمونیست کانادا، موضوع رشد مخالفت های عمومی با دولت لیبرال مرکزی، مطرح شد. در این اجلاس، کوشش های دولت برای حذف و محدود کردن برنامه های اجتماعی و آموزش و پرورش، بشدت مورد انتقاد قرار گرفت.

اجلاس مورد بحث، یک سند راه، بعنوان جمع بندی پلنوم، انتشار داد. براساس این سند:

«ماهیت تلاش های دولت در حذف خدمات اجتماعی، امروز دیگر برما پوشیده نیست. مفاد نامه محرمانه ای، که از درون دولت به خارج راه یافت و همچنین مفاد گزارش بخش خدمت اجتماعی کانادا، حکایت از آن دارد، که قرار است حدود ۷۵ میلیارد دلار از بیمه بیکاری، آموزش و پرورش دوره دبیرستانی، مدارس حرفه ای و مدارس شبانه و برخی خدمات اجتماعی دیگر حذف شود و این درحالی است، که مردم کانادا نه تنها در این مورد، مورد مشورت قرار نگرفته اند، بلکه این تصمیمات بصورت مخفیانه و فارغ از همه پرسشی و یا رای گیری از مردم، گرفته می شوند.

کمونیست های کانادا، در سراسر کشور، با این سیاست ها مخالفند و اعضای کمیته مرکزی حزب از ایالات و استان های مختلف، گزارش اجلاس را در این باره تایید می کنند.

حزب کمونیست کانادا، خواهان وسیع ترین ائتلاف ها و اتحادها برای کارزاری است، که علیه سیاست های دولت مرکزی در جریان است. جنبش کارگری کانادا، می بایستی در صدر این مبارزه قرار بگیرد. این کارزار، می بایستی استراتژی این مرحله از مبارزات مردم شود و از سطح محلی تا سطح ملی و فدرال گسترش یابد.

تظاهرات بیست و پنجم اکتبر، علیه دولت فدرال کانادا، در واقع نقطه آغاز این کارزار اجتماعی است. این تظاهرات موفقیت آمیز باید با ابتکارات و اقدامات دیگر گسترش یابد.

می توان و باید راهپیمایی های وسیع و افشاگرانه را در برابر کاخ پارلمان سازمان داد، بویژه، در زمانی که دولت بررسی بودجه سرانه ائتلافی را شروع می کند. بحران ناشی از معاهدات مربوط به فدرال نیز باید مورد توجه حزب قرار گیرد.

اجلاس کمیته مرکزی حزب، انتشار فراخوان وحدت طبقه کارگر و یافتن راه حل دموکراتیک برای این وحدت را، تصویب کرد. این فراخوان در سراسر کانادا پخش شد. براساس این فراخوان، زحمتکشان ایالت «کبک» (فرانسه زبان) و دیگر مناطق و ایالات کانادا، به حفظ وحدت کشور فراخوانده شده اند. فراخوان تصریح می کند: «تکه تکه شدن کانادا، بهیچ وجه بسود زحمتکشان کشور نیست و آنان از این امر سودی نخواهند برد». فراخوان اضافه می کند: در شرایطی، که صاحبان سرمایه بی وقفه در تلاش کسب امتیازهای دولتی بیشتری هستند و دست آوردهای اجتماعی مردم از سوی آنها و دولت زیر ضربه قرار دارد، حفظ وحدت و یکپارچگی کشور و تشکیل وسیع ترین جبهه ها، برای مقابله با این توطئه و یورش دولت و سرمایه داران، از اهمیتی روزافزون برخوردار است.

طبقه کارگر متحد در سراسر کانادا، در کنار وسیع ترین ائتلاف اجتماعی، باید «جبهه دفاع از دست آوردهای اجتماعی» را تشکیل دهند. اینست: شمار و برنامه عملی حزب کمونیست کانادا در این مرحله از مبارزات اجتماعی. حزب کمونیست کانادا در راه تشکیل چنین جبهه ای تلاش می کند و اعتقاد دارد، که باید دست های مردم «کبک» را در دست های مردم بومی کانادا و بقیه ساکنین کانادا گذاشت، تا بتوان برای دوره سوم انتخابات آماده شد.

تفرقه، تحت هر بهانه ای، امروز در کشور کانادا یک ضربه عمیق اجتماعی است. باید با کسانی، که در جهت جدا کردن قشرها و نیروهای اجتماعی تلاش می کنند، مقابله کرد. حزب کمونیست براین اعتقاد است، که باید تفاهت افکنان در بین اقوام با زبان ها و نژادهای مختلف را رسوا کرد. باید مقابل یاروسرائی های ضد نژادی و «کبک» ستیزی حزب «فرم»، ایستاد و آنها را رسوا کرد. ما در عین حال اعتقاد داریم و پیشنهاد می کنیم، که در قانون اساسی کشور، حقوق ملی مردم «کبک»، تا مرز جدائی گنجانده شود. این حق باید شامل حال دیگر ملل نیز بشود. حزب کمونیست کانادا بر تعیین و انتخاب نمایندگان بصورت دموکراتیک پافشاری می کند و معتقد است، که برای پیش نویس قانون اساسی کشور، همه مردم باید در همه پرسشی شرکت داده شوند.

در اجلاس کمیته مرکزی حزب، با اطمینان اعلام شد، که اعتبار و موقعیت اجتماعی حزب در کانادا بسرعت رو به گسترش است. براساس این اطمینان خاطر، کمیته مرکزی پیشنهاد مربوط به انتشار یک فراخوان عمومی را تصویب کرد. براساس این فراخوان از همه علاقمندان به حزب و انقلابیون خواسته می شود، که به صفوف حزب کمونیست کانادا بپیوندند. پلنوم اطلاع داد، که تقاضای عضویت در حزب رو به گسترش است. این روند در سراسر امریکا و در ارتباط با حزب کمونیست این کشور نیز، مشاهده می شود.

در مورد وضع حقوقی حزب

در بند ۲۱ حکم انتخابات کانادا، حزب کمونیست این کشور، بعنوان یک حزب فدرال (که پیشتر به ثبت رسیده است) شناخته نشده است. بدنبال اعلام انحلال حزب، دولت دارائی ها و حساب های بانکی حزب را توقیف کرد. در اجلاس اخیر کمیته مرکزی، این مسئله حقوقی نیز مطرح شد و گزارش فعالیت های حقوقی، برای مبارزه با این تصمیم دولتی، بدین شرح داده شد: «وکلائی مدافع حزب، که اسناد مربوطه به اعتراضات قانونی حزب را جمع آوری کرده اند، براین اعتقادند، که مدارک حزب برای ارائه به دادگاه قوی و استوار است و از جمله انگیزه های دولت، برای به تمویق انداختن دادگاه رسیدگی به شکایت حزب، همین قوی بودن و محکم پند بودن دلائل است. دولت وقت کشی می کند، تا پرونده در دادگاه مطرح نشود. اعضای کمیته مرکزی در جریان پرونده و مدارک جمع آوری شده قرار دارند. بطور همزمان کارزار دفاع از موجودیت و فعالیت علنی و قانونی حزب، بصورت جمع آوری امضاء در سراسر کانادا همچنان جریان دارد و در آینده نزدیک گزارش کار کیسیون مبارزه با قرار ۲۱، به پارلمان کشور ارائه خواهد شد. پلنوم همچنین اطلاع داد، که فراخوان کمک مالی به حزب، با استقبال مردم روپرو شده است و نتایج آن رضایتبخش است.

خشونت آخرین راه حل است؟

انفجار خشم و ناراضی مردم، حتی برای عادی ترین مردم ایران نیز امری اجتناب ناپذیر می نماید. این خشم و خشونت، که می تواند منجر به وسیع ترین خون ریزی ها در ایران شود، چنان است، که دیگر انکار آن امکان پذیر نیست، همچنان که عواقب آن، قابل پیش بینی نیست.

روزنامه «سلام»، اخیرا در پاسخ به یکی از خوانندگان، که گفته بود، باید گرانفروشان را اعدام کرد، طی یادداشتی، ضمن تفکیک مسئله گرانفروشی و گرانی از یکدیگر و توضیح این نکته، که گرانی موجود در کشور حاصل اجتناب ناپذیر سیاست «تعدیل اقتصادی» است و مسئله باید ریشه ای حل شود، نوشت: «از ظاهر امر برمی آید، که تبلیغ به این که خشونت اولین و آخرین راه حل است، بطور جدی میان بعضی از مردم ریشه دوانده است!»

«سلام» در پایان نوشت: «امید داریم، که خشونت بعنوان کاراترین و مهمترین راه حل معضلات اجتماعی، از عرصه فرهنگ و ذهن مردم جامعه ما زدوده شود.»

کنفرانس ۱۲ حزب اروپا: طرفداران سوسیالیسم باید انتخاب کنند:

«مبارزه» یا «سازش»

در ماه نوامبر گذشته، دوازده حزب کمونیست از یازده کشور اروپائی، يك كنفرانس دو روزه در شهر اسن (آلمان) برگزار کردند. این کنفرانس بنظر ارائه جانشین دموکراتیک، کنفرانس سران کشورهای عضو اتحادیه اروپا برگزار شد.

هانس اشتیر (Heinz Stehr)، سخنگوی حزب کمونیست آلمان در این کنفرانس، به تشریح سیاست «نتولیبرالیسم» امپریالیسم در پایان قرن بیستم پرداخت. او از جمله گفت: حقیقت آنست، که مدافعین اقتصاد «بازار»، بعنوان قانونی برای سراسر جهان، راه حل را برای بحران سرمایه داری نتوانستند ارائه دهند، بلکه برعکس، این قانون، افزایش بیکاری را با خود به ارمغان آورد. در این راه حل «حق کار»، نه در حال حاضر و نه در آینده، وجود نخواهد داشت. ما اعتقاد داریم، که در مقابل «نتولیبرالیسم»، فقط يك راه حل وجود دارد و آن ایجاد يك آلترناتیو ضد امپریالیستی و ضد مونوپولی است. استراتژی مبارزه با مونوپول ها، درستی خود را اثبات کرده است. در حال حاضر نیروهای چپ و طرفداران سوسیالیسم در برابر این دو انتخاب قرار دارند: یا تسلیم در برابر امپریالیسم و سیاست های آن، یا پذیرش و مبارزه در راه ایجاد يك جامعه سوسیالیستی، بعنوان يك استراتژی اجتماعی. مبارزه ضد امپریالیستی مردم کشورهای «جنوب» و «جهان سوم»، باید با مبارزه ضد مونوپولی مردم در کشورهای بزرگ سرمایه داری تکمیل شود.

سخنگوی حزب کمونیست آلمان، در ادامه سخنان خود، گفت: «روید نیروهای چپ به عرصه مبارزه در راه سوسیالیسم، بار دیگر موجب گسترش پایگاه سیاست های انقلابی خواهد شد، زیرا هیچ آلترناتیوی نمی تواند جانشین نیاز واقعی کارگران و زحمتکشان به يك جامعه سوسیالیستی شود. نبرد طبقاتی بدین ترتیب تشدید خواهد شد».

در این کنفرانس، احزاب شرکت کننده در آن، برای تسریع در ارتباطات و تبادل نظرها، بر دیدارهای منظم و دوره ای دو جانبه و یا چند جانبه، تاکید کردند و تصمیم گرفتند در آینده يك مرکز اطلاعات مطبوعاتی مشترک ایجاد کنند. مبادله اطلاعات و تحلیل اوضاع جهان از طریق فاکس، از جمله دیگر تصمیمات در این زمینه بود.

قرار است، در انگلستان «کنفرانس مارکس»، به همت حزب کمونیست این کشور، برگزار شود. شرکت کنندگان در اجلاس فوق، اندیشه تشکیل این کنفرانس و از شرایطی، که برای دیدارها و رایزنی های مجدد فراهم می شود، استقبال کردند.

نایبند حزب کمونیست انگلستان، «ریچارد مبین» (Richard Maybin) در اجلاس ۱۲ حزب کمونیست، به لزوم اتخاذ يك استراتژی عمومی از سوی کمونیست ها برای اروپا تاکید کرد. او گفت، که این استراتژی باید مقابله با هجوم سرمایه به حق کار زحمتکشان را در نظر داشته باشد و مبارزه ای مشترک را بدین طریق سازمان بدهد.

دریاره این پیشنهاد نایبند حزب کمونیست انگلستان، نمایندگان حزب کمونیست سوئد، (Peter Cohen) (کارگری)، دانمارک (Lisbet Brabak) و نروژ، يك سند پیشنهادی را بنظر بحث و گفتگو مطرح ساختند، که قرار است این سند سرانجام بعنوان سند مشترک به تصویب برسد.

نایبند حزب کمونیست یونان «پانایوتیس گئورگیادیس» (Panayotis Georgiadis)، در این کنفرانس گفت: «همکاری احزاب کمونیست برای ما (در اتحادیه اروپا) به يك ضرورت تبدیل شده است. راه حل های ملی دیگر وجود ندارد. ما يك آلترناتیو شناخته شده سوسیالیستی برای اروپا هستیم».

در دومین روز کنفرانس، مبارزه احزاب و سازمان های چپ و سوسیالیستی علیه رشد نیروهای راست و حفظ دموکراسی در این کشورها، موضوع اصلی بحث و تبادل نظرها بود.

در این بحث ها، موضوع نفوذ روزافزون شخصیت های دارای نظرات نتوفاشیستی در ساختارهای محافظه کار دولتی، مطرح شد و گفته شد، که این جریان حرکتی است علیه حقوق اولیه انسانی، که می تواند سرانجام به لغو پایه های ضد فاشیستی قانون اساسی این کشورها ختم شود.

بحث ها در مجموع نشان داد، که در تمام احزاب، بحث درباره خطر فاشیسم وجود دارد. نماینده پرتغال در مجلس اروپائی، «مارتینس کوئه لهر» (Martins Coelho) به این نکته اشاره کرد، که فاشیسم همیشه با بیکاری و فقر همراه است و از اینرو باید مبارزه ضد فاشیستی، بخشی از مبارزه اجتماعی تلقی شود. پنجاهمین سالگرد سقوط فاشیسم، برای ما می تواند امکان تشدید مبارزه برای دموکراسی و تقویت ایده های سوسیالیستی در اروپا باشد.

لئو مایر (Leo Mayer)، عضو سازمان کارگری شرکت «زیمنس»، که در این کنفرانس و در جمع هیات نمایندگی حزب کمونیست آلمان شرکت داشت، درباره مجموعه نظرات ارائه شده، گفت: «اگر اکنون سرمایه مونوپولیستی در اروپا تمایل مستقیم به يك حاکمیت فاشیستی نشان نمی دهد، بدین دلیل است، که بیشتر مایل است، يك دولت پلیسی را برقرار سازد و دموکراسی را از بین ببرد. آنها می خواهند مبارزات اجتماعی را، دیگر نه از طریق واکنش های اجتماعی دولت، بلکه از طریق وسائل و ابزارهای پلیسی دولتی، مهار کنند».

«نتولیبرالیسم»

یعنی تاراج ثروت های ملی

یکی از جنبه های سیاست امپریالیستی «خصوصی سازی»، که بفرمان «اولیگارش مالی» جهان (صندوق بین المللی پول و بانک جهانی) و بنظر اجرای برنامه «نتولیبرالیسم» سرمایه داری اجرا می شود، تاراج منابع و ثروت های ملی کشورهای «جهان سوم»، «جنوب»، و کشورهای سابق سوسیالیستی است.

نونه زیر، به روشنی این سیاست غارتگرانه را نشان می دهد. در جریان جنگ تجارزگرانه آمریکا علیه ویتنام، يك شرکت شیمیائی آمریکائی شهرت جهانی یافت و میلیاردها دلار سود برد: دُوشیمیکال (Dow Chemical)، زیرا باران صدها هزار تن بسم ناپال از هواپیماهای B52 آمریکائی، که بر سر مردم ویتنام بارید، ساخت این شرکت بود.

سودهای نجومی این شرکت از جنگ ویتنام، آنرا به يك غول مالی تبدیل ساخت، تا حدی، که توانست شرکت خود را در جهان چنان توسعه دهد، که در آلمان به چهارمین شرکت بزرگ شیمیائی (بعد از بایر، به آ.اس.اف و هوخست) آلمان تبدیل شود.

شرکت مذکور، این موقعیت را در آلمان با تاراج ثروتی بدست آورد، که ۱۷ میلیون مردم آلمان دموکراتیک سابق با چهل سال کار سخت، آنرا بوجود آورده بودند.

صحبث از مرکز صنایع شیمیائی پیشرفته آلمان دموکراتیک سابق، در حوالی شهر لیپزیک است، که همانند ۱۲۰۰۰ مراکز اقتصادی دیگر آلمان دموکراتیک، به تاراج سرمایه داران داخلی و خارجی رفته است. محصولات این کارخانه مدرن، یکی از صادرات مهم آلمان دموکراتیک بود، که در آن ۱۸ هزار نفر کار می کردند.

«دُوشیمیکال» می خواهد ۲۰۰۰ محل کار را حفظ کند. آن هم به شرطی، که قیمتی که برای این موسسات می پردازد، بیش از «چند صد میلیون دلار» نباشد و باز هم بشرط آنکه مالیات پردازان در شرق و غرب آلمان، بخش عمده قیمت این کلاهبرداری را بپردازند. آنطور که «ناتانیل س. ناش» در بخش اقتصادی نشریه نیویورک تایمز افشاء کرد: «دولت آلمان قسمت عمده ۲ میلیارد دلار مخارج تعمیرات ساختمان ها و ماشین آلات را، که از سال ۱۹۹۰ بحال خود گذاشته شده اند، می پردازد».

تشابه این تاراج، با تاراج کارخانجات «خصوصی سازی» شده مین ما ایران، که در جریان اجرای مرحله اول برنامه «تعدیل اقتصادی» دولت رفستجانی انجام شد، افشاء کننده سیاست خانمان برانداز صندوق بین المللی پول و مجریان آن است و یکبار دیگر وظیفه مقاومت در مقابل این سیاست امپریالیستی را برای مین دوستان، ملیون و دموکرات های ایران برجسته می سازد.

کارزار دفاع از آزادی زندانیان توده ای

کارزار دفاع از زندانیان سیاسی ایران و پیشاپیش همه آنها دکتر «نورالدین کیانوری»، دبیر اول وقت حزب توده ایران و مهندس «امیرانتظام»، سخنگوی دولت مهندس بازرگان و عضو رهبری نهضت آزادی ایران در ماه های اخیر، وارد مرحله جدیدی شد. در تعدادی از کشورها، بویژه کشورهایی که دفاتر سازمان های بین المللی در آنها مستقر هستند، توده ای ها به ابتکار خود به این دفاتر مراجعه کرده و ضمن شرح حال زندان های ایران، خواستار اقدام فوری برای رهایی زندانیان و بویژه دکتر «کیانوری» و مهندس «امیرانتظام» شده اند. در بسیاری از کشورها، توده ای ها به احزاب مترقی در این زمینه مراجعه کرده و خواهان همیاری شده اند. **دفاع از آزادی سیاسی و حقوقی زندانیان** یاد شده، همزمان با آزادی آنها از زندان های صوملی و یا انفرادی (پریژه)، از جمله خواست های مطرح شده بوده است.

در ادامه این کارزار، یک مرکز هماهنگی به همین منظور تشکیل شده است، که کلیه اقدامات و نتایج حاصل از این کارزار، از این پس در این مرکز متمرکز شده و سپس اطلاعیه های آن در اختیار رسانه های گروهی قرار می گیرد. از سوی این مرکز، فرم مربوط به خواست حمایت، به زبان انگلیسی تهیه شده است، که نمونه آن در «راه توده» چاپ شده است. ما از تمام میهن دوستان، طرفداران آزادی و عدالت، خواهانیم، که بهر نحو ممکن با ارسال یا ارائه مستقیم این فرم به مجامع بین المللی، شرکت کنندگان سرشناس گردهمایی ها، احزاب مترقی، بویژه احزاب چپ و کمونیست جمع آوری امضاء و ... نتایج اقدامات خود را در اختیار این مرکز، که (با استفاده از فاکس خبری اعلام شده در فراخوان انگلیسی) قرار داده و «راه توده» را نیز بصورت همزمان در جریان قرار دهند. تاکنون از مرکز هماهنگی کارزار، علاوه بر خبر حمایت حزب کمونیست کانادا از آزادی «نورالدین کیانوری» و ابراز مسرت از آزادی «محمدعلی صوفی»، عضو رهبری حزب توده ایران، اطلاعات زیر نیز برای انتشار در اختیار «راه توده» قرار گرفته است!

در هفته های گذشته نامه اعتراض به ادامه اسارت دکتر «نورالدین کیانوری» و مهندس «امیرانتظام» به امضای سازمان ها و احزاب و افراد سیاسی مستقل و شناخته شده در مجامع بین المللی رسیده است، که نسخه ای از آن نیز در اختیار مجامع بین المللی قرار گرفته و برای مقامات جمهوری اسلامی ارسال شده است.

حزب کمونیست کلمبیا، حزب کمونیست دومینیکن و «اتحادیه انقلابیون کمونیست» این کشور، حزب کمونیست افریقای جنوبی، اتحادیه زنان السالوادور و سازمان وابسته به آن بنام "UMSL"، جنبش دموکراتیک مردمی گایانا، حزب کمونیست ونزوئلا، حزب کمونیست اکوادور، حزب انقلابی پاراگوئه، بنام «فوری»، مرکز صلح در غرب نیویورک، مرکز عدالت و کانون حمایت از پناهندگان بوفالو، که اداره کنندگان آن روحانیون مسیحی (زن و مرد) هستند، سازمان دولتی و همبستگی با ملل آسیا (سیرالئون در غرب افریقا)، کانون کارزار دفاع از زندانیان سیاسی ایران (نیویورک)، مرکز فرهنگی-سیاسی اورلاند و ماتینیئز (امریکای مرکزی و لاتین) در نیویورک، ۲۷ تن از فعالان حزب کمونیست آمریکا در شهرها و ایالات اوکلاهاما، ماساچوست، بوستن، آریزونا، نیویورک و لس آنجلس (جمع آوری امضاء از طرفداران حزب کمونیست آمریکا در ایالات و شهرهای مختلف آمریکا، همچنان ادامه دارد)، سازمان دفاع از حقوق مردم جزایر کارائیب (شاخه پاناما) «راه توده» از همه توده ای ها، در هر نقطه جهان که هستند، برای پیوستن به این کارزار دفاعی دعوت می کند.

نامه حزب کمونیست افریقای جنوبی

متن ترجمه شده نامه اخیر حزب کمونیست افریقای جنوبی، در رابطه با کارزار دفاع از زندانیان سیاسی ایران - بویژه دکتر «کیانوری» و مهندس «امیرانتظام» -، به مرکز کارزار دفاع رسیده است: به حزب توده ایران، به مرکز کارزار دفاع از زندانیان سیاسی ایران (سوئیپ-نیویورک) خبر خوشحال کننده آزادی «محمدعلی صوفی» دریافت شد. سلامت ایشان آرزوی ماست. لطفا بهترین سلام های رفیقانه و برادرانه ما را به ایشان برسانید. به پیوست نامه اعتراض دریافتی (کیانوری-امیرانتظام) با تائید و امضاء ارسال شد. لطفا آنرا برای ریاست جمهوری (آقای ملی اکبر هاشمی رفسنجانی) و دیگر مقامات جمهوری اسلامی ارسال دارید.

کیانوری و امیرانتظام را آزاد کنید

حزب کمونیست کانادا، اطلاعیه کارزار دفاع از زندانیان سیاسی ایران را دریافت داشت. ما از طریق این اطلاعیه بار دیگر در جریان رقت بار زندانیان سیاسی ایران، بویژه دکتر «نورالدین کیانوری» و مهندس «امیر انتظام»، قرار گرفتیم. ما ضمن امضای این اطلاعیه از مقامات جمهوری اسلامی می خواهیم، که بی درنگ برای آزادی زندانیان سیاسی و بویژه در زندانی یاد شده در این نامه، اقدام کنند. بطور همزمان، ما از همه مجامع بین المللی می خواهیم، که در جهت متقاعد ساختن حکومت ایران، برای بازگرداندن آزادی سیاسی-اجتماعی به زندانیان سیاسی، کوشش کنند. بطور همزمان، ما از آزادی «محمدعلی صوفی»، قدیمی ترین زندانی سیاسی ایران و جهان از زندان های جمهوری اسلامی، ابراز مسرت کرده و برای وی سلامت آرزو داریم.

حزب کمونیست کانادا (۶ ژانویه ۹۵)

CAMPING FOR THE DEFENSE OF IRANIAN POLITICAL PRISONERS (CDIPP)
Fax # (201) 869-7152

Save the Lives of Political Prisoners in Iran!
Halt Torture and Executions in Iran!
Free Amir-Entezam, Kianouri and All Political Prisoners in Iran!

Your Urgent Action is Requested!

On Nov. 28, 1994, Iranian authorities announced that a prominent dissident Iranian writer died in detention. Saidi-Sirjani, 63, was arrested nine months ago and held incommunicado. Given the danger facing many more dissidents and political prisoners (20,000 according to the most recent report issued by the UN Commission on Human Rights), including Amir-Entezam and Nouredin Kianouri, we are urging you to sign and fax the enclosed appeal to the fax numbers listed below. Amir-Entezam was the former spokesman of the transitional government of Prime Minister Bazargan. He has been imprisoned for the past 15 years without any formal charges. Nouredin Kianouri, 79, was the First Secretary of the Tudeh (Communist) Party of Iran. He has been in prison for the last 11 years. His present whereabouts are unknown.

Thank you for your support.

Name:

Address:

Please send copies of your faxes or telexes to CDIPP.

United Nations, NY	(212) 963-4879
United Nations, Geneva	01141-22-9170092
Amnesty International, Urgent Action Network	(303) 258-7881
PEN American Center	(212) 334-2181
President Rafsanjani,	
Islamic Republic Telex:	214231 MITI
	213113 PRIM IR

Telegrams: President Rafsanjani, Tehran, Iran.

Rahe Tudeh No. 29

Feb. 95

Postfach 45

54574 Birresborn, Germany

قیمت ۶ فرانک فرانسه ۲ مارک آلمان ۱ دلار آمریکا

از فاکس و تلفن شماره ۴۹-۲۱۲۳-۳۲۰۴۵
(آلمان) می توانید برای تماس سریع با «راه توده»
و ارسال اخبار و گزارش های خود استفاده کنید.